

## احکام و تئوریهای اقتصادی

تحلیلی بر نقش حوزه و دانشگاه در تنظیم امور اقتصادی مسلمین

گروه تحقیق در مبانی تئوریهای اقتصادی

دکتر مسعود درخشان

خرداد 1364

## فهرست

فصل اول - موانع تئوریک تنظیم امور اقتصاد مسلمین براساس احکام الهی

فصل دوم - مسأله تعیین هدف در حوزه تخصص و حوزه فقهت

فصل سوم - تخصص و شناخت مصادیق: مبحث تئوریهای اقتصادی

فصل چهارم - فقهت و منطق اصولیین: مبحث احکام اقتصادی

فصل پنجم - تعارض دلالت تئوریهای اقتصادی با احکام اقتصادی

توضیح - مطالب این حوزه اولین قسمت مقدماتی در طرح تحقیقاتی تنظیم امور اقتصادی مسلمین براساس احکام الهی است. جزوات بعدی تحت عناوین ماهیت تئوریهای اقتصادی، ضرورت برنامه ریزی در نظام اقتصاد اسلامی، هدف در برنامه ریزی اقتصادی و تحلیل فلسفه تغییر برای تحقق هدف مطلوب در اقتصاد اسلامی منتشر خواهد شد.

## فصل اول : موانع تئوریک تنظیم امور اقتصاد مسلمین براساس احکام الهی

(7 آبان 1363)

برادر دکتر درخشان - بسم الله الرحمن الرحيم . به نظر می‌رسد که مباحث علوم انسانی در دانشگاهها امروزه با یک مشکل تئوریک و در واقع با یک معضله فکری مواجه شده است. می‌دانیم که نظام حکومتی ما اسلام است و قهراً دانشگاهها وظیفه خاصی دارند، یعنی دانشگاهی که در حکومت اسلام است این دانشگاه قاعداً نباید همان نقش و موضعی را داشته باشد که دانشگاه هاروارد و یا مسکو در تنظیم امور آمریکائی‌ها و با کشورهای بلوک شرق دارند، بلکه هدف دانشگاه اسلامی همانطور که از مفهوم متبادر به ذهن می‌شود این است که یک مرکز فکری باشد برای اینکه زمینه های فکری تغییر به سمت هدف مطلوب یعنی یک جامعه اسلامی را ممکن کند. عبارت دیگر هدف این نیست که یک سری بحثهای تبعی انجام شود که مثلاً ببینیم دیگران چه گفته‌اند و بعد این مطالب را برای دیگران هم تعریف کنیم. ممکن است کهدر این مورد خیلی هم مسلط شویم و ممکن است دانشجویان نیز در تحقیق راجع به تحقیقات دیگران بسیار مسلط شوند. یعنی خوب بتوانند تئوریهای غرب و شرق را بیان کنند. اما ما صرفاً اینرا نمی‌خواهیم، هدف ما این است که دانشگاه بتواند تغییر مطلوب اسلامی را در جامعه به وجود آورد. دانشگاهیان باید فکر کنند برای ارائه تئوریهایی که برآن اساس بتوانیم جامعه را به سمت تحقق احکام ... هدایت کنیم، یعنی یک تئوری که بتواند مبنای تغییر جامعه در جهت اسلامی شدن باشد.

بنابراین نتیجه می‌گیریم که دانشگاهی داریم بنام دانشگاه اسلامی، برای اینکه حکومتان اسلامی است، و در اینجا باید ببینیم وظیفه این دانشگاه چیست؟ بنظر می‌آید که براساس هدف حکومت اسلامی که در واقع تحقق احکام ... و تقرب الی ... می‌باشد دانشگاهها وظیفه خاصی دارند. سؤال می‌کنیم آیا هدف یک دانشگاه غربی این است که جامعه را به سمت تقرب الی ... ببرد؟ من بعید می‌دانم که هدف دانشگاه

هاروارد یا مسکو این باشد. آیا هدف دپارتمانهای علوم اجتماعی آن دانشگاهها این است که فکر بکند که چگونه در آمریکا احکام ... جاری شود؟ پس اگر هدف آن دانشگاهها این نیست در آن صورت تئوریهای علوم انسانی را مسلماً براساس تنظیم امور جامعه در جهت حرکت به سمت احکام ... تدوین نکرده‌اند. بنابراین وظیفه دانشگاههای حکومت اسلامی با وظیفه دانشگاههای غرب و شرق فرق می‌کند. و به همین اعتبار دانشگاهها تعطیل شد برای اینکه اسلامی شود.

بدنبال این مسئله یک سؤال می‌تواند مطرح شود که این مطالبی که در دانشگاهها درس می‌دهند کاری به این ندارد که در چه نظامی است، اینها در واقع ابزار راست، اینها وسیله است، اینها تئوریهای علمی هستند و در هر نظامی می‌شود از آنها استفاده کرد. یعنی امور مسلمین را سامونلسن هم می‌تواند تنظیم کند، امور مسلمین را مارکس می‌گوید که تئوریهای من به معنای واقعی علمی است، و سامونلسن هم می‌گوید که خبر تئوریهای من علمی است. ولی از نظر مشافهه در لفظی که این دو گروه باهم می‌کنند حداقل به ذهن می‌رسد که تئوریهای مارکس باید به اصطلاح خود این آقایان علمی تر باشد. یعنی در این نزاع که اینقدر باهم دارند حداقل براساس لوازم کلام خودشان بنظر می‌آید که تئوریهای علوم انسانی در شرق با انسجام دقیق‌تری نسبت به غرب صحبت می‌کند. البته ما مبنای این تئوریهای غرب و شرق را زیر سؤال می‌بریم و کل مسئله را باطل و مخالف با بینش الهی می‌دانیم. ولی در قلمرو یک بازی کودکانه‌ای که باهم می‌کنند بنظر می‌آید بازی شرق منسجم تر از حرکات غرب است. علی‌ای حال هم غرب ادعا می‌کند که بحث‌های من علمی است هم شرق ادعا می‌کند که بحث‌های من علمی است.

همه بحث در این است که آیا واقعاً می‌شود تئوریهای علوم انسانی که در غرب مطرح کرده‌اند باتئوریهایی که در شرق مطرح کرده‌اند را برای تنظیم امور مسلمین محور قارر داد؟ یک نظر این است که می‌شود این کار را انجام داد. سؤال می‌کنیم اگر این امر امکان وقوع دارد حجت و استدلال عقلی در کجا تمام شده

است؟ در کجا استدلال کرده‌اند که تئوریهای ساموئلسن و تئوریهای کینز می‌توانند وسیله تنظیم امور مسلمین شوند؟ امور مسلمین باید بر اساسی تنظیم شود که رضایت خداوند در آنست و خدا دوست دارد جامعه را آنطور ببیند. آیا این امکان دارد که با استفاده از تئوریهای کینز و مارکس جامعه به گونه‌ای تنظیم شود که رضایت حضرت حق سبحان و تالی در آن است؟ اگر بله استدلالش در کجاست؟ یک گروه دیگر می‌گوید خیر این امکان ندارد. سؤال می‌کنیم که استدلال اینها در کجاست؟ بنظر اینطور می‌رسد که این خلاء امروزه در دانشگاه‌ها احساس می‌شود. این بن بست‌ی که ابتدائاً عرض کردم یک بعدش همین مسئله است. این مسأله یک مسأله فکری است و نیم‌شود با نیروی سیاسی آنرا حل کرد. یعنی شاید در واقع بیشتر کارها تا بحال این بوده که این مشکل فکری را با نیروی سیاسی حل کنند. یعنی مثلاً گروهی از اساتید را از دانشگاه‌ها اخراج کنند به این اعتبار که اینها اسلامی فکر نمی‌کنند. اما اگر بپرسیم اسلامی فکر کردن چیست می‌بینیم این سئوالی است که پاسخ مفصلی دارد و هنوز جوانب قضیه خوب روشن نیست. من احساس می‌کنم که مسئله فکری را باید از راه فکری حل کرد. موضوعی که ماهیتاً یک مسئله فکری است برخورد سیاسی نمی‌تواند راه حل نهائی آن باشد. ممکن است راه حل‌های سیاسی برای حل مسائل فکری زمینه را آماده کند. اما راه حل را تمام نمی‌کند. در واقع امروزه مشاهده می‌شود که با همه امکانات سیاسی که در مملکت مهیا بوده است. هنوز این مسئله حل نشده است و هنوز این سئوال در ذهن هست که آیا می‌شود علوم انسانی غرب و شرق را برای تنظیم امور مسلمین محور قرار داد یا خیر؟ بنظر می‌آید که به این سئوال هنوز از نقطه نظر فکری پاسخ قانع کننده‌ای در دانشگاه‌ها داده نشده است. این یک بعد قضیه است که ضرورت تشکیل یک مجمعی از اساتید و متفکرین که صرفاً کار فکری کنند و کار سیاسی نکنند را ثابت می‌کند. بنظر می‌رسد که از این زاویه ضرورت یک مرکز تحقیقات و مطالعات علوم انسانی احساس می‌شود، یعنی گروهی از اساتید که در کنار تصمیمات وزارتخانه‌ها و رؤسای دانشگاه‌ها و در کنار تصمیمات مربوط به تنظیم مواد درسی دانشگاه‌ها بنشینند و صرفاً فکرکنند، زیرا این معضله فکری هنوز

هست و این علامت سؤال در مقابل این قضیه که آیا علوم انسانی غرب و شرق می‌توند متکفل تنظیم امور مسلمین شود هنوز وجود دارد.

یک وجه دیگری که در باب علوم انسانی در حکومت اسلامی ملاحظه می‌شود مسئله آقایان فقهاست. یعنی اگر ما چیزی بنام فقه و فقهات و فقیه نداشتیم خیلی از مسائل را هم نداشتیم، یعنی خود ما متخصصین دانشگاهی می‌نشستیم و بالاخره مسائل را بنحوی حل و فصل می‌کردیم. اما به عبارتی ما با یک مسئله خاصی روبرو هستیم و آن مسئله فقهات است و این مسئله به اصطلاح مشکل دومی را در علوم انسانی مطرح کرده است. به چه نحوی؟ به این نحو که ما به عنوان متخصصین می‌نشینیم و فکری می‌کنیم و تنظیم مورد را به نحو خاصی توصیه می‌کنیم، اما آقایان فقها می‌فرمایند خیر این راه حل اسلامی نیست. سؤال می‌کنیم چرا؟ ما که غایت کوشش خود را کرده‌ایم و در واقع استفراغ وسیع نمودیم. آمار گرفتیم. مدل‌های رگرسیون و مدل‌های ریاضی درست کردیم، از کامپیوتر استفاده کردیم، چه کردیم. غایت دقت خودمان را کرده‌ایم و حالا می‌گوییم که باید امور مسلمین به این نحو بچرخد. تولیدات صنعتی باید به این نحو باشند. شرکتها باید به این نحو باشد.

تجارت باید به این نحو باشد، قیمت‌گذاری، پول، بانک و سیاستهای اعتباری باید به این نحو باشد. اما آقایان می‌فرمایند خیر! عرض می‌کنیم چرا می‌فرمائید خیر؟ آیا شما هم این حساب‌ها را کرده‌اید؟ می‌فرمایند خیر. سؤال می‌کنیم پس آخر با چه معیاری است که به این نتیجه رسیده‌اید؟ با چه معیاری است که نتایج به اصطلاح مطالعات علمی مبتنی بر مدل‌های غرب و شرق ما را نفی می‌فرمائید؟ آقایان پاسخ می‌دهند که ما براساس کلام معصوم استنباط حکم کرده‌ایم. براساس کتاب و سنت استنباط حکم خدا کرده‌ایم). اصلاً آقایان فقها در استنباط احکام کاری ندارند به اینکه در جامعه مثلاً 99٪ مستأجرند و 1٪ مالک یا 99٪ مالکند و 1٪ مستأجر، بلکه می‌گویند حکم خدا در مورد ملکیت این است. اما وقتی ما

می‌گوییم جامعه در فشار خاصی است، آن وقت می‌فرمایند اگر جامعه مضطر شده است حکم اولیه را عرض می‌کنیم آنهم تحت شرایط اضطرار، اما حکم اولیه چیز دیگریست. می‌گوییم حکم خدا را چگونه بدست آوردید؟ می‌گویند با یک روش خاصی بنام منطق اصولیین می‌گوییم آن منطق اصولیین چه ربطی به متدلوژی اقتصاد غرب و شرق دارد؟ چه ربطی به متدلوژی استنتاج تئوریک در مباحث جامعه‌شناسی و اقتصاد غرب و شرق دارد؟ علی‌الظاهر قضیه می‌بینیم که بهم ربطی ندارند، یعنی متدلوژی استنتاج تئوریک در قضایای علوم انسانی غرب و شرق ربطی به منطق اصولیین ندارد. یعنی سامئولسن و یا کانتورویچ اگر می‌خواهند بحثی را ارائه دهند و راه حلی را برای مشکلات اجتماعی پیشنهاد کنند از کتاب و سنت استفاده نمی‌کنند، بلکه براساس متدلوژی و منطق خاصی قضایا را تحلیل می‌نمایند و همان راه حلها را به رئیس‌جمهوری آمریکا و یا به کمیته پلنومتریکس حزب کمونیست شوروی توصیه می‌کنند. البته در شرق قضیه پیچیده‌تر است. یعنی اقتصاددانان شرقمسائل را براساس منطق دیالکتیک ماتریالیستی مطالعه می‌کنند. فرم بندی اجتماعی را هم نگاه می‌کنند و براساس آن فرم بندی اجتماعی و آن نحوه‌ایکه درچه قطعی از پروسه، مالک تیکی حرکت تاریخ قرار گرفت‌اند به مسئولین امر و مملکتی توصیه نموده و مسئولین امور مملکتی هم قبول می‌کنند.

اما دانشگاههای ما در حکومت اسلامی ممکن است به مسئولین امور مملکتی راجع به راه حلهای اجتماعی توصیه کنند اما مسئولین امور مملکتی می‌گویند خیر، قول معصوم دلالت بر امر دیگری دارد. قول معصوم دلالت بر نحوه تنظیم دیگری دارد نه این نحو تنظیم، یعنی می‌بینیم که از زاویه دید یک متخصص غرب و یا شرق زده از یک بعد فقاهت واقعاً مشکلی را بوجود آورده است. یعنی هر نحوه تنظیمی که من غرب زده توصیه می‌کنم آقایان فقها می‌فرمایند خیر حکم خدا غیر از این است. بعد می‌گوییم خوب آقا خودتان تنظیم امور کنید و برنامه‌های اقتصادی بنویسید، می‌فرمایند نه، کار ما نیست دانشگاهها باید فکر کنند، کار



ما استنباط احکام خداست و ما به شناخت مصادیق کاری نداریم، موضع به معنای شناخت مصادیق در قلمرو متخصصین است و حکم شناسی در قلمرو فقهاست. می بینیم یک بن بست دیگر مطرح می شود. این بن بست را که امروزه هم خیلی خوب در جامعه ملاحظه می کنیم به طرق مختلف حل کرده اند، همانطور که آن بن بست اول را به طرق مختلف حل کرده اند. راه حل بن بست اول منجر به یک پرخاش تند به اساتید غیر مسلمان شد. در اول عرایضم عرض کردم که چون مسأله علوم انسانی عمدتاً یک مشکل فکری بود لذا قهرآراه حل‌هایی سیاسی نمی توانست مسأله را در جمیع وجوه آن حل کند، ودارند به دانشگاهها می آیند، برای آنکه آن نحوه برخورد راه حل قطعی نبود. البته باشد یک تصمیم مناسب برای ایجاد زمینه مساعدی بود و زمینه‌ایرا نیز ساختند ولی متفکران از آن زمینه برای فکرکردن استفاده نکردند، و خلاء همچنان باقیماند.

تعارض بین تخصص بر مبنای غرب و شرق و فقاقت بر مبنای کتاب و سنت را هم آمده اند به یک نحوی حل می کنند، بدین ترتیب که متخصصین گاهی فقیه هم می شوند. یعنی مثلاً ما در اینجا دور هم جمع می شویم و بحثی می کنیم بعد می گوئیم خوب پس این همان است که اسلام می گوید. مثلاً راجع به این بحث می کنیم که چه نحوه تنظیمی برای صنایع و یا برای تجارت مفید است؟ و با استفاده از تئریهای غرب و شرق، مسائل منابع و تجارت را تحلیل کرده و سپس راه حل ارائه می کنیم که امروز اقتصاد مسلمین باید بدین نحو تنظیم شود. بعد هم با اکثریت آراء رأی می گیریم و می گوئیم این عین اسلام است و اسلام جز این نیست. حضرت امام فرموده اند، اگر به این نحو بخواهد عمل شود یعنی شما از یک کانال آنرا رد کردید کانال دوم و سوم را رد کردید ولیکن آقایان فقها که در شورای نگهبان تشریف دارند در آنجا مسائل با احکام خدا ملاحظه شده و آنجا قطعاً رد می شود.

حال اگر ما اقتصاددانان و موضوع شناسان بخواهیم بر مبنای تئوریهای غرب و شرق مصادیق را بشناسیم در آن صورت چه ماحصلی خواهد داشت؟ تنظیم جامعه چون در عرض 50 سال بر مبنای غیر اسلامی بوده است. لذا حتماً با بن بست‌ها و بحران‌های خاصی مواجه است. مریضی بوده است که درمان نشده و مرض او رشد کرده و مریضه تب و لرز افتاده است. جامعه مریضی که به تب و لرز بیفتد یعنی جامعه مضطر شده است. حالا می‌رویم خدمت فقیه می‌گوییم آقا جامعه مضطر شده است، چکار کنیم؟ می‌فرماید اگر نظرتان این است نحوه تنظیمی ارائه بکنید اما تحت عنوان شرایط اضطرار، پس راه حل هم پیدا نشد، راه حل مقطعی بود. نحوه حل بن بست‌های اقتصادی و اجتماعی از طریق مضطر کردن جامعه چیزی جز عمیق‌تر شدن در شرایط اضطرر نیست، یعنی در واقع در مرحله بعد بیشتر مضطر خواهیم شد و قطعاً از احکام اولیه بیشتر دور می‌شویم. یعنی در یک پروسه‌ای قرار می‌گیریم که مرتب جامعه را به سمت شرایط اضطرار سوق می‌دهیم. در حالیکه باید جامعه را به سمت احکام اولیه بیاوریم که رضای خدا در آن است. بنابراین بنظر میرسد که این هم بن بست دومی است که در علوم انسانی ملاحظه می‌شود. این بن بست را من تحت عنوان تعارض بین حوزه تخصص بر مبنای غرب و شرق حوزه فقهت اسم می‌برم. این تعارض تا موقعیکه حکم خدا بر اساس کتاب و سنت استنباط می‌شود و حکم بنده بر اساس تئوریهای ساموئلسن و مارکس، قهری است، راه حلی هم ندارد الا دو مرتبه از بعد سیاسی عمل شود. یعنی اگر آقایان فقها در موضع قدرت اجرایی باشند بنده را طرد می‌کنند. بعد هم می‌بینند کسی نیست دوباره بنده را دعوت به همکاری می‌کنند اما می‌گویند لطفاً دقت کن. خوب من چه دقتی کنم؟ دقت در نکات مارکس کنم؟ یا دقت در نکات ساموئلسن؟ در چه چیزی دقت کنم؟ حکایت این است که بنده خدمت فقیه بروم و عرض کنم که آریالا در استنباط احکام یک دقت مجدد بفرمائید. ایشان می‌فرمایند که چه دقتی کنم؟ ما دقت‌هایمان را کرده‌اند و حکم خدا این است. می‌گویم بله صحیح می‌فرمائید که چه دقتی کنم؟ ما دقت‌هایمان را کرده‌ایم و حکم خدا این است. می‌گویم بله صحیح می‌فرمائید. اما من در واقع امر رضایتی به این حکم ندارم و

دوست دارم حکم خدا را به نحو دیگری ببینم و لذا لطفاً دقت بیشتری کنید. ایشان دوباره می‌فرمایند اگر بیست بار دقت کنم باز همان حکم بدست می‌آید زیرا براساس کتاب و سنت حاصل شده است.

پس خلاصه می‌کنم که دو مسأله و دو معضله فکری را احساس می‌کنم. بن بست اول این است که آیا تخصص غرب و شرق می‌تواند متکفل تنظیم امور مسلمین بشود یا خیر؟ بعضی‌ها نظرشان این است که می‌شود اگر اینطور است دلیلشان کجاست؟ بعضی‌ها نظرشان این است که نمی‌شود. سؤال می‌کنیم که اگر نمی‌شود به چه دلیلی؟ تا این دلایل ارائه نشده و این بحث از نقطه نظر فکری تمام نشده است. بنظر می‌رسد که این بن بست در علوم انسانی همواره مطرح خواهد بود. یعنی اگر صد سال دیگر هم یک عده‌ای دور یکدیگر جمع شوند این سؤال قهرماً مطرح است، چرا که برای این که غرب و شرق مطرح هستند، دانشگاه‌های غرب و شرق که تعطیل نشده‌اند، دارند کار فکری می‌کنند اما براساس اصالت ماده، حوزه‌ها هم که تعطیل نخواهد شد هیچ وقت هم تعطیل نمی‌شود آنها هم دارند کار فکری می‌کنند اما براساس اصالت وحی، پس این سؤال همیشه مطرح خواهد بود و راه حلش هم فکری است بنظر می‌آید که دانشگاهها در پاسخ به این سؤال همیشه مطرح خواهد بود و راه حلش هم فکری است بنظر می‌آید که دانشگاهها در پاسخ به این سؤال تا حدی کوتاهی کرده‌اند و حداقل بنظر می‌رسد که پاسخ این قضیه در جانب مختلف آن روشن نباشد. )

بن بست دوم و معضله فکری دیگر این است که ما واقعاً باید ببینیم که حوزه فقاقت کجاست و حوزه تخصص کجاست؟ آیا من می‌توانم در موضع یک فقیه حکم بدهم؟ یعنی بگویم بنظر من صلاح مسلمین در این است که مثلاً تمام صنایع مملکت را به بخش خصوصی بدهیم و دولت بالمره دخالت نکند؟ یا بگویم که صلاح مسلمین در این است که بانک بهره 4٪ را حفظ کند و چون صلاح مسلمین در این است فلذا حکم خدا هم همین است؟ آیا می‌شود به عنوان یک متخصص مواز موضع قیاسو استصلاح چنین

حرفیزدیا نه؟ متخصصین و دانشگاهیان حق قدم گذاشتن در قلمرو فقاہت ندارند. الا اینکه به منطق آقایان فقہا مجهز شوند. و منطق آقایان فقہا منطق اصولیین است. اما در آن صورت ہم در موضع یک فقیہ حکم شناس هستند. نه یک متخصص موضوع شناس. البته خیلی از متفکرین معتقدند که خیراینجا ہم تعارضی نیست. زیرا می‌گوییم عدالت، قسط حرکت به سمت جامعہ توحیدی و جامعہ‌ایکه براساس عدالت اقتصادی و عدالت اجتماعی و براساس آزادی تنظیم شده است. و اینها همه مفاهیم عقلی است و ... مورد قبول عقلاً میباشد و با فطرت انسان نیز سازگار است، و در اقع هیچ کسی نمی‌گوید که انسان آزاد نباشد و هیچ کسی نمی‌گوید که عدالت نباشد، این مفاهیم با فطرت انسان سازگار هستند، پس متخصص نیز می‌تواند در چهارچوب این موازین تنظیم امور کند یعنی خطوط کلی را از اسلام بگیرد و در این چارچوب برنامه ارائه دهد.

بعضی از متفکرین ممکن است اینگونه فکر کنند، لذا باید سؤال کرد که این نحوه تفکر چه اشکالی دارد؟ کلیات را از اسلام بگیریم و در قلمرو این کلیات مثلاً تحت قاعده لاضرر و یا لاجرح، و یا تحت عنوان عدالت و قسط تنظیم امور مسلمین کنیم؟ عرض بنده این است که همین مطلب ہم باید تحلیل و اثبات شود که آیا این امر صحیح است؟ البته ممکن است که در این معنی و این نحوه تنظیم امور تأمل کنیم. برای اینکه اگر اینطور بود در آن صورت همه احکام الهی را می‌توانستیم با استفاده از چند قاعده فقهی و اخذ چند مفهوم کلی استنباط نمائیم و دیگر این همه مباحث مفصل حدیث شناسی و علم رجال و درایه و علم اصول و موضوعات گوناگون حتی ادبیات عرب دیگر مطرح نمی‌شد.

حال باید دید تکلیف دانشگاهها چیست؟ اگر حق نداریم بعنوان متخصص موضوع شناسی در قلمرو فقاہت قدم بگذاریم در آن صورت چگونه می‌خواهیم براساس احکام ... تنظیم امور کنیم؟ اگر حق داریم قدم بگذاریم در آن صورت موضع آقایان فقہا کجاست؟ این سؤال بزرگی است و این سؤال بزرگی است و

این سؤال قابل تأملو فکر کردن است. بنابراین مسائل علوم انسانی به همین ختم نمی‌شود که بیائیم و ببینیم تئوریهای مختلف غرب و شرق چیست و وجوه مختلف غیر اسلامی آنرا حذف کنیم و بعد با استفاده از آیات و احادیث یک مقاله علمی را به چند حدیث و چند روایت و چند قول و چند تفسیر از بزرگان مزین کنیم و بعد بگوئیم علوم انسانی اسلامی شد. بلکه باید بنظر من مقدم بر هر چیزیا این دو بن بست فکری را و این دو مشکل و معضله فکری و تئوریک را بحث کنیم. نه اینکه مسائل را سطحی نگاه کنیم.

بنابراین اگر این دو مشکل و این دو مسئله حل نشود به هیچ جا نخواهیم رسید و مرتب مواجه هستیم با یک کشمکش بین حوزه و دانشگاه یعنی گاهی حوزه پرخاش به دانشگاه می‌کند و گاه دانشگاه بر می‌گردد و به حوزه پرخاش می‌کن. البته در حال حاضر جو غالب در دانشگاهها این است که یک کمی احترام آقایان فقها را دارند، این هم به نظر می‌رسد که بعضی از اساتید فعلاً از این می‌ترسند که شغلشان را از دست دهند. اگر نترسند من نظرم این است که اساتیدی که معتقد به اسلام نیستند یعنی معتقدند که اسلام حرفی برای تنظیم امور اقتصادی و اجتماعی ندارد این گروه از اساتید دانشگاهها به حوزه پرخاش تند خواهند کرد، البته وقوع عکس قضیه نیز بعید نیست. حوزه هم وقتی می‌بیند که دانشگاهها جایی برای احکام خدا قائل نیستند و متخصصین بر مبنای تئوریهای غرب و شرق فکر می‌کنند و بعد هم می‌گویند احکام... این است خواهند گفت دانشگاهها هنوز اسلامی نشده است. لذا بنظر می‌رسد که تحقق وحدت حوزه و دانشگاه بعید است. الا به تبع حل این دو مسئله فکری، و اگر بخواهد از راههای سیاسی حل شود مقطعی خواهد بود و بعد از یک مدتی با تغییر محور قدرت سیاسی این راه حل ها از بین می‌رود.

اما این دو مسئله فکری را چه کسانی می‌توانند حل کنند؟ بنظر من این متخصصین دانشگاهی هستند که می‌توانند اینکار را انجام دهند. آقایان فقها در قلمرو خودشان استنباط احکام می‌کنند، البته آقایان فقها متکفل امور ولایت و قضاوت نیز هستند. در قسمت ولایت باشند. اما آیا ولایت بدون ابزار امکان دارد؟ مگر

می‌شود ولایت داشت اما ابزار ولایت را نداشت؟ ابزار ولایت در واقع چیزی جز تخصص دانشگاهها نیست که به آقایان فقها ارائه می‌شود. حال متخصصینی که مبنای تخصص آنها احکام... را نقض می‌کند. متخصصینی که تخصص آنها دلالت بر نحوه روابطی می‌کند که روابط انسانی متخذه از وحی را نفی می‌کند. این چگونه می‌خواهد ابزار امر ولایت شود؟

این روزها گاهی این مسئله مطرح می‌شود که حوزه همه زحمتهای را کشید اما کاری از پیش نبرد. حدود دو سال دانشگاه در اختیار حوزه بود و حوزه نتوانست کار اساسی کند و لذا از این به بعد هم نباید حرفی بزند. اصلاً چه کاری به کار دانشگاه دارد؟ ممکن است بعضی از متفکرین اینگونه فکر کنند در حالیکه در واقع امر به نظر می‌آید که حوزه‌های علمیه صدها سال است که به اسلام خدمت کرده‌اند. حوزه‌های علمیه زحمت کشیده‌اند و زحمتهای آنها باعث حفظ اسلام شده است، اما به چه صورت؟ به صورت تدوین منطق استنباط احکام... منطقاصولیین حاصل تلاش متفکرین دانشگاههای غرب و شرق نیست، بلکه نتیجه زحمات متفکرین دانشگاههای غرب و شرق نیست، بلکه نتیجه زحمات متفکرین ما در حوزه‌های فقه است، و این است که اسلام را حفظ کرده است. آن کسانی که کوتاهی کرده‌اند در واقع دانشگاهیان بودند نه آقایان فقها، آقایان فقها هنوز هم به کاراصلیشان که استنباط احکام الهی و امرولایت و قضاوت است اشتغال دارند اما دانشگاهها هستند که باید ابزار ولایت را مهیا کنند و زمینه را برای اجرا و تحقق احکام... آماده کنند. پس راه حل این مسئله فکری دردانشگاهها و به کمک اساتید دانشگاههاست و انشا... تعالی هدف از تشکیل این گروه و این جلسات این است که اساتید دانشگاهها و متفکرین دانشگاهی نسبت به این مسئله فکر کنند. اگر هم بر خلال بحث‌های آینده احتمالاً مباحث فقهات و منطق اصولیین بحث می‌شود از این نظر است که ما موضع فقهات را در تنظیم امور مسلمین متوجه شویم نه اینکه ما فقیه شویم و یا در موقع فقیه نظردهیم. البته اگر هم بخواهیم فقیه شویم دیگر آن متخصص موضوعشناس نخواهیم بود. زیرا فقهات و

شناخت مصادیق عینیه هر کدام قلمرو خاص خود را دارند. همانطور که اگر فقیه هم بخواهد موضع شناس شود. در موضع فقاقت نخواهد بود بلکه در موضع متخصص است. بنابراین اگر در اینجا بحث از مباحث فقاقت هم مطرح می شود و اگر به نظر بعضی از برادران می رسد که بحث در علوم انسانی مستلزم طرح مباحث فقاقت است این صرفاً به این دلیل است که موضع فقاقت را در نحوه تنظیم امور مسلمین متوجه شویم تا خدای نکرده بعنوان یک دانشگاهی حکمی ندهیم و آنرا منسوب به خدا و اسلام کنیم. یعنی ما به اتکاء عقل خودمان نباید در موضع فقیه قرار بگیریم یعنی عقل را جایگزین وحی کنیم. آقایان فقها هم عقلشان در خدمت وحی است، یعنی از عقل استفاده می کنند در استنباط احکام... والا عقل آقایان فقها که جایگزین وحی نمی شود. عقل حجت را در استنباط احکام... را جاری کنیم نه اینکه عقل و رأی را جایگزین وحی کنیم. اصل حکم خداست نه عقل و رأی ما. رأی و عقل ما در خدمت تنظیمات امور اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است بنحوی احکام... جاری شود. البته در اینجا هم این بحث مطرح می شود که این تنظیمات عقلی بر چه مبنایی است؟ آیا بر مبنای تخصص غرباست یا بر مبنای تخصص شرق؟ خلاصه اینکه عقل در خدمت وحی است نه وحی وسیله توجیه عقل و تنظیمات خاصی که حاصل دلالت های اصالت رأی است.

بنابراین دو مشکل و بن بست تئوریک را در علوم انسانی ملاحظه کردم و پاسخ به این دو مشکل را در قلمرو کار اساتید دانشگاه ها می بینم که انشا... به کمک اساتید دانشگاهها و متفکرین دانشگاهی این معضلات فکری حل شود. حالا جهت بحث خدمت برادران هستیم.

برادر دکترا مجتهدی: بسم... الرحمن الرحیم، مطالبی که برادرمان فرمودند بسیار منسجم و گویای بسیاری از مسائلی بود که این چند سال ما عملاً به صورتهای مختلف با آن مواجه هستیم. از زمانی که دانشگاهها

تعطیل شد بحث در این بود که آیا تعطیل دانشگاهها دوازده مشکلات و تغییر در طرز تفکر اساتید و حل مسائل اسلامی خواهد شد یا نه؟

این مسأله عملاً به نتایجی که اشاره شد واقعاً رسید که تعطیل دانشگاهها حلال مشکلات نبود. مسأله‌ای که من فکر می‌کنم در طی این مدت مسئولین حوزه و دانشگاه متوجه شدند این بود که در حرکت است که مسائل و مشکلات اقتصادی، اجتماعی و غیره را می‌توان حل کرد. بحثی که در طی این مدت بین افراد مختلف در جاهای مختلف انجام شد فکر می‌کنم این نتیجه اساسی را داد که باید دانشگاه را باز کرد و حرکت را شروع کرد و ضمن فعالیتهای دانشگاهی می‌شود کارهایی برای اسلامی کردن و پیاده کردن اصول اسلامی انجام داد. نظر به اینکه علوم انسانی بحث وسیعی دارد و نظر به اینکه تخصص اکثر ما در اینجا اقتصاد است لذا بحث را صرفاً در بعد اقتصادی متمرکز می‌کنم.

بحث اقتصاد بحثی است که مربوط به زندگی همه افراد است شرق و غرب هر کدام براساس طرز تفکر و اصولی که بهر صورت مسائل و نظام سیاسی آنها ایجاد کرده یک طرز تفکری را در آنها بوجود آورده است. البته بحث در این نیست که در دانشگاههای ما طرز تفکر اسلامی وجود ندارد، بلکه به نظر من مسأله این است که راجع به این طرز تفکر و این نحوه برخورد به اندازه کافی کار نشده است. من مورد خاصی را مثال می‌زنم. از چند سال پیش که بحث اسلامی شدن بانکها در ایران بود، چون بطور اخص در این زمینه مقداری کار کرده‌ام و در جریان بودم مرتب در جاهای مختلف، از ایران و سوئیس، بانکهای آمریکا و در کنفرانسهای بین المللی اکافه می‌پرسند که ایران می‌خواهد در این مورد چه می‌کند؟ حذف بهره به کجا رسیده است؟ بهر صورت در این مدت بطور منظم روی این مسائل گروههای مختلف در ایران کار کرده‌اند و بالاخره ما قانون عملیات بانکی بدون بهره را آوردیم و الان در عمل مسائل و مشکلاتی داریم. در عین حال چندی پیش یکی از برادران ما می‌گفت که در لندن کنفرانس راجع به بانکداری اسلامی



تشکیل شده است. و در نیویورک نیز کنفرانسی در این زمینه تشکیل شده بود. و لذا می‌بینیم که بهر حال آنها دارند اسلام شناس تر از ما می‌شوند. این بخاطر خلائی است که ما در اینجا داریم. مشکل اساسی دانشگاه‌های ما این است که اساتید اروپا و آمریکا این خلاء فکری را پرمی‌کنند.

به نظر من مسأله تخصص و فقاہت در عین حال با تعارض که فرمودید باهم دارند اما من حیث المجموع می‌توانند باهم کار کنند، و تعارض آن چنانی که قابل حل نباشد نمی‌بینیم. با بحث‌هایی که بعضی از فقہا کردیم به این نتیجه رسیدیم که آنها معتقد هستند که افراد متخصص باید روی این زمینه‌ها کار کنند، و می‌فرمایند که شما در این مسائل کار کنید و هر کجا مباحثی با اسلام دارد ما متذکر خواهیم شد. نمونه بارز این امر مسأله خاویار بود که امام فرمودند که متخصصین مطالعه کنند و نتیجه امر را بجا بگویند تا ما برآن اساس به حکم خدا برسیم. ما در این زمینه هم کار نکردیم. طرز تفکر حاکم باید اسلامی باشد، وقتی ما در این زمینه‌ها تحقیق کردیم و به نتیجه خاصی رسیدیم این نتیجه باید بخش شود، و دیگران اظهار نظر کنند. ایرادی که من می‌بینم این است که در این چند سال اخیر بعضی از نظرات مختلفی که گفته شده‌اند باید و شاید راجع به آنها بحث نشده است. یک متفکر در یک حوزه‌ای کار کرده و به نتایجی رسیده است ولی نتیجه این تحقیق را فقط چند نفر می‌دانند و دانشگاهیان و دیگر محققین از این نتیجه اطلاعی ندارند. کار تحقیقی مقدار زیادی بستگی به گذشته دارد، که در گذشته مطالعات چگونه بوده است و به کجا رسیده است و این زمینه‌ای می‌شود که ما بتوانیم مطالب جدیدی به آن اضافه کنیم. اشکال ما این است که دانشگاه‌های ما در این زمینه چیزی نداشته‌اند، گروه‌های تحقیق نداشته‌اند، هر کس یک طرز تفکری برای خودش داشته و بعضی‌ها هم البته انتشاراتی داشته‌اند. یک مجله تحقیقات اقتصاد اسلامی نداشته‌ایم که هر کس نظری داشته بتواند در آن منعکس کند.

در مورد احکام اسلامی بین آقایان فقها هم یک نظر واحد نیست. ممکن است ده مورد باشد که براساس نقل قول از معصومین و براساس مطالعات اخبار و سنت اسلامی حاصل شده است. اما معذالک ملاحظه می‌کنیم که در فقه شیعه اختلاف نظرهایی وجود دارد. اختلاف نظر می‌تواند باشد و بحث علمی هم همین است که این اختلاف نظرها مطرح شود، اما نظری که نظر غالب باشد، نظری که من حیث المجموع موافقت بیشتری با اسلام داشته باشد این نظر اصل خواهد بود. الان هم نظر اجماع مهم است. در مورد اقتصاد هم همین طور است، ممکن است مثلاً جناب آقای عباس زاده به نظر من ایراد بگیرند. اشکالی ندارد، باید هم اینطور باشد خود برادرمان جناب آقای دکتر درخشان در اقتصاد خیلی کارها کرده‌اند اما مطمئن هستم که کارهایی که توسط ایشان انجام شده است آنطور که باید و شاید در جامعه پخش نشده است. افراد واساتیدی هستند که اگر نظر برادرمان را بدانند می‌توانند اظهار نظر نمایند و بگویند این قسمتها قابل قبول است و راجع به قسمتهای دیگر باید کار بیشتری انجام شود. اساتید حوزه‌ها هم می‌توانند اظهار نظر نمایند، تا موقعی که ما این تحقیقات را در سطح وسیع انجام ندهیم.

مسئلاً بصورت یک گروه کوچک باقی خواهد ماند. من معتقدم که مراکز تحقیقات اسلامی در زمینه‌های مختلف باید باشد چه در سطح دانشگاه و چه مراکز دیگر و هدف هم این باشد که مسائل اسلامی را تحلیل کنیم.

الان یک حالتی پیدا شده که به اصطلاح دنیا دارد متوجه می‌شود که اسلام نظریاتی دارد. اما آنها برای خودشان کنفرانس در لندن و با در جای دیگر تشکیل می‌دهند و سپس نظر اسلام را بما عرضه می‌کنند، در حالیکه ما باید در اینجا خودمان کار کنیم. متفکرین پاکستانی و هندی و دیگر کشورهای اسلامی مسلماً کار کرده‌اند و عمدتاً زمینه تحقیقات آنها را انقلاب اسلامی ایران ایجاد کرده است، بدین معنی که حرکت و انقلاب اسلامی به آنها اجازه داده که آنها بتوانند حرکت کنند. مسلماً این حرکتی که در ایران انجام شد

توانست طرز تفکر اسلامی را در دنیا مطرح کند. منتهی ما خودمان از مسائل عقب هستیم. بنابراین طرح شما را من واقعاً تأیید می‌کنم. اما باید بدنبال آن رفت و دید اشکال در کجاست. البته بسیار مفید است که نشریه‌ای را برای یک مرکز تحقیقاتی قرار داد تا نظریات مختلف اقتصاد اسلامی را بیان کند. ما هیچ مجله‌ای نداریم که علمی باشد، البته روزنامه‌های اطلاعات و کیهان و یغره را کار نداریم. منظورم مجله‌ای است که افراد خبره و متخصص که کار کرده‌اند نظریات آنها در آنجا منعکس شود. بطوریکه این نظریات بتواند قابل لمس و درک برای همه باشد. اگر ما بتوانیم راجع به این مسائل در سطح دانشگاه به معنای وسیع آن کار کنیم و در سطح مملکت کار کنیم به نظر من راه حل برای این مسائل وجود خواهد داشت. انشا... .

برادر عباس زاده: بسم... الرحمن الرحیم. علاوه بر دوبین بستی که برادر متعهدمان جناب دکتر درخشان فرمودند یک نکته‌ای را اضافه کنم. در جهت اسلامی کردن دانشگاهها یک توهمی پیدا شد که اگر صرفاً یک فرد دانشگاهی مسلمان به دانشگاه بیاید دانشگاه اسلامی می‌شود. افراد اگر اصول اسلامی را رعایت کنند مثلاً نماز بخوانند و ظاهر اسلامی داشته باشند این افراد می‌توانند دانشگاه را متحول کنند. این سطحی نگری که از این بابت بود فرصت را از دست عده‌ای که می‌توانستند مسائل اساسی‌تر را ملاحظه کنند گرفت. این هم به نظر حقیر می‌رسد که یکی از مسائل می‌باشد که می‌توانیم به آن دوبین بست بیفزائیم. بعبارت دیگر چون غالب در اسلامی کردن دانشگاهها این بود که محتوی را نادیده گرفتیم و مقدار زیادی بدنبال فرد دانشگاهی مسلمان می‌گشتیم. تا بدان وسیله یک دانشگاه اسلامی ایجاد کنیم.

برادر لشگر آرا: بسم... الرحمن الرحیم - در رابطه با فرمایشات شما راجع به اینکه این مسئله امروز مطرح است و مشکلی که از یک طرف راجع به دانشگاه احساس می‌شود و از طرف دیگر در حوزه احساس می‌شود و اینکه فرمودید که راه حل این مشکل باید این باشد که اساتید دانشگاه یکسری اموری را

با توجه به اندوخته‌ها و دانسته‌های خود تنظیم کنند و خدمت فقها ببرند و آنها روی این مسئله نظر بدهند و باصطلاح به یک طریقی تنظیم امور مسلمین بشود. من فکر می‌کنم که با توجه به اندوخته‌هایی که دانشگاهیان دارند آن مسائلی را که بخواهند تنظیم کنند آن مسائل از جمله مسائلی نیست که در اسلام ضرورت آن به اثبات رسیده است. در واقع اگر فردی که مسائلی را و نظری را ارائه می‌دهد هیچ آگاهی از مسائل اسلامی نداشته باشد یعنی با توجه به مسائل اسلامی و نیازهایی که آنجاست نباشد در نتیجه این مسئله که بدین نحو مطرح شود آقایان فقها هم نمی‌توانند این نظر را تأیید کنند. حالا ممکن است بگوئیم که آقایان دانشگاهیان مختصراً اطلاعاتی راجع به این مسائل داشته باشند و با توجه به آن اطلاعات نظراتی را بیان کنند. من فکر نمی‌کنم راه حل این مطلب به این شکل امکان داشته باشد. من فکر می‌کنم کسی که در آن مسائل اطلاع و آشنایی داشته باشد با توجه به آن مسائل و با توجه به شرایط اجتماعی که ما داریم می‌تواند این کار را انجام دهد. چون مثلاً این مسائلی که امروز در دانشگاهها مطرح است با توجه به شرایط خاص آن جوامع بوده است، آن نظری که مثلاً سرمایه‌داری دارد چون باصطلاح شرایط اجتماعی ایجاب می‌کرد لذا آن نظرات را داده است، یا باصطلاح بخاطر مسائل سیاسی خاص این نظریه خاص را برای حل مشکلات داده‌اند. در شرق هم این مسئله به همین ترتیب است. این مسائلی که در شرق و غرب مطرح بوده اگر ما بخواهیم با توجه به آنها یکسری مسائلی را برای امور جامعه مسلمین تنظیم کنیم قاعدتاً اشکالاتی را به همراه دارد. برای حل این اشکال چه نظری دارید؟

برادر درخشان، همانطور که فرمودید تخصصی که در غرب و شرق هست این تخصص در واقع ابزار تنظیم امور جوامعی می‌باشد که مسلماً هدف آن جوامع تقرب الی... نبوده است. در این مسئله من شکی نمی‌بینم. یعنی هدف یک نظام آمریکائی یا یک نظامی که براساس افکار مارکس و لنین تشکیل شده تقرب

الی ... نیست و لذا آن تخصص نمی‌تواند بنا به تعریف وسیله‌ای شود برای ولایت فقیه، زیرا هدف ولایت فقیه این است که جامعه را به سمت احکام ... جلو ببرد ولاغیر.

البته در این قسمت اخیر از عرایض من اعلام موضعی حرکت کردم. بعبارت دیگر من هیچوقت در خلال عرایض در این جلسه بصورتی که نتیجه‌ای را بخواهم عرض کنم بحث نکرده‌ام. صرفاً ابداع احتمال کرده‌ام. از ابتدای عرایض تا قبل از پاسخ به فرمایش حضرت عالی همه جا ابداع احتمال کردم و گفتم ممکن است اینطور باشد یا ممکن است به نحو دیگری باشد. بعضی‌ها اینگونه فکر می‌کنند بعضی به گونه دیگری فکر می‌کنند، و سپس سؤال کردم که اگر این چنین فکر می‌کنند دلیلشان چیست؟ ما در پاسخ حضرتعالی عرض کردم که بنظر من اینطور می‌آید که آن تخصص غربی و شرقی نمی‌تواند در خدمت اسلام باشد. اینرا هم نباید عرضی کردم و قاعداً باید برای بحث می‌گذاشتیم چرا که ممکن است نظر من باطل باشد. همانطوری که برادرمان فرمودند باید محلی باشد که اصطکاک عقاید واقع شود، و الا اگر اصطکاک عقاید واقع نشود ما چگونه از نظرات مختلف مطلع شویم؟ حضرتعالی ممکن است جوانب مختلفی را در نظر بگیرد و وجوه خاصی را ملاحظه کنید که من ندیده بودم و بالعکس. لذا تحلیل وجوه مختلف یک قضیه کمک می‌کند که آن مسأله در کلیت خود روشن شود.

لهذا پاسخ سوال را در این می‌بینیم که یک تأملی باید بشود که اسلام چیست؟ بعبارت دیگر، اگر می‌خواهیم اقتصادی بنام اقتصاد اسلامی درست کنیم آیا باید برویم در وسائل الشیعه و روایات و احادیث مربوط به باب تجارت، شرکت، مضاربه، و مزارعه و غیره را جمع آوری کنیم؟ و از کنار هم گذاردن آنها نتیجه خاصی را اخذ نمائیم؟ یعنی آیا باید کار فقاهتی کنیم در حالیکه اقتصاد دان هستیم؟ یا نه این کار صحیح نیست بلکه باید تحقیق در این مقولات را به دست خود آقایان فقها بسپاریم؟ اگر نظر ما این است باید اقامه دلیل کنیم. هنوز در این جلسات نسبت به این موارد اقامه دلیل نشده است. برادران اشاره کردند به کار متفکرین

پاکستانی و غیره که مثلاً از مفاهیمی مانند احسان و عدالت شروع می‌کنند بعنوان اصول موضوعه اقتصاد اسلامی و بعد می‌گویند که مثلاً اگر یکی از اصول موضوعه اقتصاد سرمایه‌داری نفع شخصی است در اسلام اینطور نیست و مثلاً احسان است یا عدالت، و سپس بر این اساس تنظیمات تئوریک خاصی ارائه می‌کنند و به استنتاجات معینی می‌رسند.

آیا واقعاً اینطور باید بشود؟ آیا اسلام در همین چند اصل خلاصه می‌شود؟ اگر اینطور است و کار بهمین سادگی است در این صورت چرا آقایان صرفاً بعد از بیست یا سی سال مطالعه در حوزه‌های علمیه می‌توانند به مرحله استنباط احکام الهی برسند؟

من در پاسخ به این سؤال که چه باید کرد فکر می‌کنم مفید است که مقدمتاً یک مطالعه اجمالی بشود در کار فقهات که فقیه چکار می‌کند. نه اینکه ما فقیه بشویم بلکه ببینیم فقیه چه می‌کند. شاید بتوان در عرض 2 یا 2 جلسه این بحث ارائه شود که فقیه چگونه حکم خدا می‌رسد. بعد ببینیم که آیا در لحظه‌ای که در موضع یک متخصص و موضع شناس می‌خواهیم بگوییم حکم خدا این است خدای نکرده این حرف افتراء علی... نباشد؟ آیا واقعاً می‌شود حرفی را به همین سادگی منسوب به خداوند کرد؟ به نظر میرسد که پاسخ به این سؤال متوقف بر این است که توجه مختصری به مسئله فقهات بشود. اما آن بحث موضع شناسی که می‌فرمائید با آن تخصص غرب و شرق چگونه می‌شود احکام... را به جریان انداخت؟ هنوز که در مباحثات این جلسات ثابت نشده است که آن تخصص بد است، و من بعید می‌دانم که بتوانیم اعلام موضعی حرکت کنیم. یعنی بدون بحث و اقامه دلیل بگوییم غرب و شرق باطل هستند در آن صورت دیگر چگونه موضوع‌شناسی اسلامی کنیم؟ یعنی دانشگاه‌ها را چگونه می‌خواهیم بچرخانیم؟ در دانشکده اقتصاد اگر کینز و ساموئلسن را خارج کنید دیگر چه می‌ماند؟ لذا این نکته که یک بحث فکری است انشا... تعالی

در همین جلسات ادامه پیدا خواهد کرد. یعنی اولاً ضرورت موضوع شناسی اسلامی را کجا تمام می‌کنید؟  
دوم اینکه اصلاً موضوع شناسی اسلامی چگونه صورت می‌گیرد؟

نکته دیگر این است که اگر ما تحقیقات را مرتب خدمت فقیه ببریم و فقیه هم مرتب کم و زیاد کند آیا واقعاً راه حل واقعی را بدست آورده‌ایم؟ آیا راه حل بانکهای اسلامی ما این بوده که بیائیم طرحی بنویسیم بعد مرتب خدمت فقیه ببریم و فقیه ملاحظه کرده و بگوید جزء اول در باب وکالت می‌رود. درست است، جزء دوم هم در باب اجاره است این هم درست است. جزء سوم در باب اجاره به شرط تملیک می‌رود این هم درست است و قس علی ذالک، اما جزء مثلاً دوازدهم این طرح درست نیست. ما هم بگوئیم بسیار خوب و می‌دونیم و زحمت می‌کشیم و آنرا هم به نحوی اسلامی می‌کنیم و دوباره خدمت فقیه می‌رویم تا بالاخره از فقیه امضاء اسلامی بودن بانکی را بگیریم که زیر بنایش بانک کینز است؟ آیا باید یک تئوری را اسلامیزه کرد؟ یا تئوری را باید از بعد مبنائی براساس احکام ... تدوین نمود؟

بنابراین باید روی مبانی و ریشه‌های اصلی تفکر و تأمل کنیم. آیا اصلاً می‌شود کینز پول را تعریف کند بدون اینکه ربا را لحاظ نکرده باشد؟ ممکن است بگوئید که تئوری رشد اقتصادی بر وایت کینز کاری به این ندارد که نرخ بهره چیست؟ می‌فرمائید ما کینز را قبول می‌کنیم در باب اینکه جامعه را چگونه به سمت رشد اقتصادی هدایت کند اما در باب اعتبارات می‌گوئیم تئوری نرخ بهره حرام است و لذا کینز را از آن جهت رد می‌کنیم. می‌گوئیم آنجائیکه می‌فرمائید تئوری نرخ بهره کینز حرام است آیا این تئوری در ربط با تئوری رشد اقتصادی نیست؟ مگر می‌شود در افکار یک متخصص عدم انسجام باشد به نحوی که او یک وجه از یک قضیه را از یک زاویه مطالعه کند با یک تئوری، و یکوجه دیگر را از یک زاویه دیگر مطالعه کند یا تئوری دیگر، در حالی که این دو تئوری نقیض هم هستند؟ تئوری نرخ بهره نیز باید کینز را در باب رشد صنایع تأیید نموده و هماهنگ با آن باشد. حال اگر صحت چنین ادعائی به ثبوت رسید در آن صورت

ما نمی‌توانیم براساس تئوری کینز و مارکس اجزاء اقتصاد را اسلامی کنیم. مگر می‌شود اجزاء را اسلامی کرد در حای که مبنای نظام غیر اسلامی بماند؟ البته بعضی از متفکرین می‌فرمایند بله این امر امکان دارد، در آن صورت می‌گوئیم اقامه دلیل کنند. بعضی از متفکرین هم می‌فرمایند نه، آنها هم باید نظر خود را ثابت نمایند. ما که نمی‌خواهیم اینجا اعلام موضعی برخورد کنیم. اما محل بحث این موضوعات کجاست؟ دانشگاهها که نیست زیرا فعلاً دانشگاهها عمدتاً سرشان به این گرم است که برنامه‌های درسی که چیزی جز نقل قول تئوریهای علوم انسانی غرب و شرق نیست تدریس شود. ما می‌خواهیم یک مرکزی باشد که اینگونه سئوالات را پاسخ بدهد، سوالی که دانشجویان قهراً مطرح خواهند کرد، سئوالی که جامعه مطرح خواهد کرد، سئوالی که آقایان فقها خواهند پرسید.

بسیار اتفاق می‌افتد که یک طرح اقتصادی می‌رود به شورای نگهبان، آقایان می‌گویند خیر این طرح غیر اسلامی است. این تصمیم شورا ینگهبان در واقع بمانند ترمزی است که سرعت اتومبیل جامعه را کند می‌کند، جامعه مضطر می‌شود، اقتصاد به اضطراب می‌افتد آن وقت به حسب شرایط اضطراب می‌گویند عیب ندارد و عناوین ثانویه را توصیه می‌کنند. حال سئوال می‌کنیم که مقصر که بود؟ آیا فقها بودند ی ما؟ بنظر می‌آید ما مقصریم نه فقها آقایان فقها دارند کار خودشان را می‌کنند، ما هستیم که در صحت تئوریهای کینز و مارکس اصرار می‌کنیم بدون اینکه آنها را ثابت نمائیم و وقتی که راه حل اسلامی پیدا نکردیم تقصیر را متوجه آقایان فقها می‌کنیم. پس در پاسخ حضرتعالی من بمنظرم می‌آید که اگر یک دوره خیلی کوتاه در کنار مباحث تئوریهای اقتصادی، مباحث فقاقت و منطق اصولین بحث شود بنظر مفید می‌آید. بنابراین طرح پیشنهادی را من اینطور عنوان می‌کنم که یک قسمت در اثبات ضرورت موضع شناسی اسلامی باشد و قسمت دیگر تحلیل متدلوژی تنظیم امور مسلمین براساس احکام الهی، در واقع تحریرالوسیله امام حاصل کار فقاقت است، ثمره همه بحث‌های حوزه‌های علمیه در تحریر متبلور شده است. حالا سئوال می‌کنم که



آیا در تحریرالوسیله حضرت امام برنامه پنجساله عمرانی نوشته شده است؟ آیا می‌توان برنامه بانک‌ها را از تحریر نوشت؟ اگر بله که در آن صورت بقول فرمایش برادرمان این همه در اسلامی کردن بانکها فکر نمی‌کردند، تحریر که بود حتی قبل از پیروزی انقلاب هم بود. سایان سال است که هست، آقایان فقهای دیگر هم همینطور کارهایشان همه هست. بنابراین به نظر میرسد که تحریرالوسیله امام، حکم الهی، اینها همه اساس هستند، مبنا هستند در تنظیم امور اقتصادی، اما مکانیسم تنظیم نباید براساس تئوریهای کینز و مارکس باشد زیرا در آن صورت تعارض احکام الهی و دلالت تئوریهای غرب و شرق در نحوه تنظیم امور مسلمین قطعی است.

برادر دکتر غنیمی فرد: بسم ... الرحمن الرحیم - مطلبی که اول فرمودید این بود که با آن دوبن بستی که مورد نظرتان است راه حل این مشکلات را فقط از طریق فکر کردن می‌دانید و قاعدتاً راه حل اجرائی و سیاسی را توصیه نمی‌کنید. من علاوه بر دوبن بستی که شما گفتید و لغت بن بست را شخصاً نمی‌پسندم. در این مورد شاید مطلبی را که برادرمان عباس زاده گفتند را به زبان دیگری می‌خواهم بگویم. مشکل اصلی این است که بعد از انقلاب مجریان ما معمولاً نه عموماً متفکرین ما نبودند و بالعکس متفکرین ما مجریان ما مجریان ما معمولاً نه عموماً متفکرین ما نبودند و بالعکس متفکرین ما مجریان امور نبودند و اگر موارد نادری داشتیم که این دو جمع بوده در افرادی که خدا رحمت کرده ایشان را و در بهشت جا دارد شهید بهشتی از این موارد نادر هست. لذا من فکر می‌کنم که قبل از آنکه بحث را جلوتر ببریم و مثلاً مدتی بعد به این نتیجه برسیم که به نتایج مطلوبی هم رسیدیم این واقعیت را در نظر داشته باشیم که جامعه را نمی‌شود ساکن فرض کرد بدین معنی که ما به جایی و نتیجه‌ای برسیم و بعد جامعه منتظر باشد نتیجه ما را بگیرد، حتی یک راه حل اسلامی که قاعدتاً در تمام جوانب تخصصی آن نیز بررسی‌های لازم شده باشد.

از طرفی دیگر واقعیت جامعه این است که هر چقدر متفکرین جدا از امور اجرایی باشند این باعث می‌شود کسانی که از لحاظ تفکر اسلامی کمبودهایی دارند برای اینکه از جوی که دارند طرد نشوند به عناوین مختلف رنگ و لعابی بر آن نظریه‌ای که دارند در آن بعد اسلامی شدنش بزنند. من فکر می‌کنم که اگر صحبت این باشد که بحث ما باید یک بحث فکری باشد خارج از اینکه یک راه حل اجرایی و یا حتی سیاسی داشته باشد من فکر می‌کنم نتیجه این می‌شود که کتابی به کتبی که در کتابخانه‌ها است اضافه خواهیم کرد. ولی دیگر اسم نویسنده آن افراد شناخته شده قبلی نیست. عده‌ای جوانتر و یا افرادی که فرض کنید بعد از انقلاب این زحمت را کشیده‌اند خواهند بود. لذا در چنین برحه از زمان سخت است که یک نیروی فعال جمع را فقط به یک کار مشغول بداریم. لذا پیشنهادم این است که بر خلاف آن عده‌ای که اجرا زده می‌شوند و از تفکر می‌افتند و در اجرا زدگی غوطه‌ور می‌شوند، که یاشد مثالهایی که شما زدید بعضی وقتها بر می‌گردد به همان حالت بحرانی مملکت در بعضی از قسمت‌ها تا آنجا که مجبورند حکم استثنائی را برایشان جاری کنند، بگذارید عکسش را هم در نظر داشته باشیم. اگر آن تفریط است ما افراط نکنیم که در این افراط اگر ما فقط تفکر زده بشویم در مقابل اجراء زده‌ها، نه ما به نتیجه خواهیم رسید و نه آنها. البته خطر ما کمتر است زیرا ما در اجرا دستی نداریم و وضع بحرانی را بحرانی‌تر نمی‌کنیم. ولی بین خودمان و خدای خودمان فکر می‌کنم ما مقصر هستیم چرا که می‌بینیم عده‌ای که صلاحیت نظر دادن ندارند و در نتیجه فاقد ابزاری هستند که آن نظرشان را اعمال بکنند دارند کار می‌کنند و نظراتی را می‌دهند و در نهایت وقت زیادی از مملکت تلف می‌شود. ضمن اینکه برای بعضی برادرانی که در طرحهای مختلف کار کرده‌اند ارزش بسیار زیادی قائل هستم من فکر می‌کنم که در بعضی از این زمینه‌ها گناه از ماست که برنامه‌های مثل برنامه پنج ساله وقت زیادی از برادران خوب مملکت را می‌گیرد و آخر سر به نتیجه مطلوبی نمی‌رسد. اگر این موارد تکرار بشود و تکرارش اینطور بشود که بعد از مدتی به این نتیجه برسند در آن صورت انکار دیگر هیچ کس دیگری نیست غیر از همان کسانی که طرحها را دارند و فقط تبصره‌ای اصلاح کنند و

ماده‌ای را اصلاح کنند. و نه ما که در این جمع قرار گذاشتیم که بحث فکری بکنیم حق انتقاد داریم و نه قاعدتاً آنها راهی جز این داشتند که فقط این تبصره‌ها را اصلاح کنند چون بیش از این از آنها بر نمی‌آید.

لذا پیشنهادم در قسمت اول این است که اگر اجازه بفرمائید این را اطلاع بکنیم که مشکلاتمان صرفاً مشکلات فکری نیست که به بحث لفظی تمام شود، بلکه باید در طرف دیگر قضیه عین واقعیت جامعه را هم در نظر بگیریم و مخصوصاً اینکه جامعه را ساکن در نظر نگیریم و خودمان را متحرک که فکر کنیم که بر می‌گردیم و جامعه در همان جایی که از اول شروع کردیم خواهد بود و نظرات ما می‌تواند مشکلات جامعه را حل بکند. چون موضع ما در بحث علوم انسانی موضوعی بسیار وسیع است. لذا من پیشنهاد می‌کنم با اطلاع کم و بیشی که از بعضی از برادران که اینجا حاضر هستند دارم حداقل در جلسات بحث در زمینه خاص‌یاز علوم انسانی بحث را مشخص و محدود کرده باشیم و نیز مشخص بکنیم که از دانشگاه چه انتظاری داریم؟ در این جلسه همه است. و لذا اول این مسأله را روشن کنیم که آیا هدف بحث‌های ماحل مشکلات موجود است؟ که بطور حتم اینطور نخواهد بود چون ما ضمانت اجرایی نداریم که این نظر باید بعد از یک ماه و دو ماه قابل اجرا باشد. دوم اینکه آیا انتظاری که از دانشگاه داریم راه حل برای آینده است که من بیشتر این را از کلام شما استفاده کردم و یا اینکه هر دو اینها می‌تواند موضوع بحث باشد یعنی هم مشکلات فعلی را در حد بضاعت فعلی خود حل کنیم و هم راه حلی برای مشکلات آینده ارائه دهیم.

بهر حال هر کدام از اینها را انتخاب بکنیم چه اولین وظیفه را بعهده دانشگاه بدانیم و چه دومین چه هر دو را، من فکر می‌کنم مسأله قابل تأمل است. چون برادران خودشان در جلسات متعددی شبیه به این جلسه بوده‌اند. بعد از مدتی محدود شدن جلسه را می‌بینیم و بعد از مدتی این محدود شدن حتی به سردی برای افراد اصلی منتهی می‌شود. مختصراً اشاره می‌کنم که نتیجه‌ای که از همان دفتر حوزه و دانشگاه گرفته شد این است که هنوز ما می‌بینیم کتاب افرادی که از مملکت فرار کردند بعنوان مرجع درسی است و با

شرمندگی کامل هر کدام ما در سرکلاس بعنوان مرجع درسی معرفی می‌کنیم. لذا پیشنهاد این است که در این جمع البته هر کدام ما در هر جا هستیم حداقل این است که کلاسی داریم و در این کلاسها افرادی را داریم و افراد گوشه‌های شنوائی دارند در اکثر کلاسها اگر نگوئیم همه‌ان به این ترتیب هستند. ضمانت اجرا را هم در این جمع بخواهیم والا نتیجه چیزی جز قوی‌تر شدن منطق هر کدام ما در آن بحثی که می‌خواهیم در خارج از اینجا بکنیم نخواهد بود. در خصوص مباحثیکه اینجا طرح می‌شود برای اینکه وقت بسیار عزیزی که برادران در اینجا می‌گذارند قابل اجرا در عمل باشد برای کسانی که کم و بیش دست اندرکار هستند من پیشنهاد می‌کنم بعضی از این امور را مشخصاً مطرح کنیم. مثلاً در مورد برنامه پنج ساله شما صحبتی کردید من نمی‌گویم فرصت را اینجا روی برنامه پنجساله و یا بانک بگذاریم و آنرا در همه وجوه تحلیل‌بکنیم ولی واقع قضیه در بعضی از امور اگر نظرات جمع و جمعهای مثل این هم نباشد کجا نظرات اصلاحی را به آنها بدهد؟ منتظر چه گروهی باشند؟ چه نسل بعدی باشند؟

عرضم را جمع می‌بندم به اینکه اگر موافق باشید جلسه را به این محدود نکنیم، یعنی بر خلاف بحثی که شما جمع بستید که فقط معضلاتمان را از طریق بحث لفظی بخواهیم در میان بگذاریم و لذا هیچ راه حل اجرائی و یا سیاسی مورد نظرمان نیست اینرا عوض بکنیم که اگر بنظرمان آمد و دیدیم که قابل اجرا هست حتی دنبال این باشیم که اجرا شود. نکته بعد اینکه با توجه به انتظاری که از دانشگاه داریم سعی‌مان بر این باشد که بعضی از مشکلاتی که در حال حاضر در دانشگاه هست در حدی که امکان دارد در نظر داشته باشیم و بحث‌های راجع به آنها را به راه حل‌هایی نیز برسانیم.

برادر رزمی: بسم ... الرحمن الرحیم - بنده می‌خواستم با توجه به آن مشکل اساسی که جناب دکتر درخشان فرمودند عرایضم را از این نقطه آغاز کنم که اولاً مشکل فعلی که مطرح شد مربوط به اقتصاد نیست بلکه مربوط به کل علوم و بخصوص علوم انسانی است. اقتصاد بعنوان یک جزئی از علوم انسانی در مرتبه بعدی

است بهر حال آنچه که مهم است اینکه یک ضرورتی احساس شده دائر بر این طملمب که علوم انسانی علی الخصوص به نحوی که فلاً در دانشگاهها تدریس می شود اعم از اینکه از شرق آمده یا از غرب آمده بدون توجه به منبع آن با نیازها و با مطالب مربوط به جامعه اسلامی وفق نمی دهد و باید در آن تجدید نظر بشود. جهت تجدید نظر اولین قدم این است که بفهمیم علت این عدم توافق چیست؟ چرا این علوم که از آنجا آمده است با جامعه اسلامی و با نیازهای اینجا موافق نیست؟ بنظر بنده این عدم توافق مربوط به آن اختلاف مبثائی است که بین جامعه اسلامی و سایر جوامع هست و آن بطور اخص بازگشت می کند به جهان بینی، یعنی جامعه ای که می خواهد بر مبنای جهان بینی اسلامی زندگی بکند نیازها و مسائلی دارد که با آن نیازها و مسائل جوامع دیگر متفاوت است. فرضاً کسی وجود خدا برایش در جهان بینی اسلامی اثبات شده است و یا همین پنج اصل معروف اصول دین برایش اثبات شده است. اینها این کیسری محدودیت هائی دارد به این صورت که نمی تواند بمانند جوامع دیگر عمل نماید.

بنابراین اصل مطلب و مشکل اساسی علوم انسانی و علت عدم توفیق علوم غربی و شرقی در جامعه اسلامی ظاهراً این است که چون این جامعه بر مبنای و اصول خاصی استوار شده بنابراین آن علوم انسانی که بر اساس مبنای دیگری استوار شده نمی توانند در این جامعه اجرا بشود. حالا آنچه که در علوم با جهان بینی مرتبط می شود بطور اخص روش تحقیق در علوم است و الان ظاهرشاین هست که به همین روش تحقیق علم گفته می شود، یعنی یعنی روش تحقیق و چیزهائی که از این روش تحقیق حاصل می شود. علم هستند. لذا باید مطلباز اینجا بررسی بشود که آیا همین روش تحقیقی که در جوامع دیگر بکار می گیرند برای حل مشکلات خودشان، آیا این روش تحقیق در جامعه اسلامی نیز می تواند موفق باشد؟ اگر می شود چرا؟ و اگر نمی شود چرا، اصولاً نیازهای بشری دو گونه است. یک عده از نیازها با فطرت انسانی مرتبط است و با جهان بینی زیاد ربطی ندارد مثل نیاز غذا خوردن، خوراک و پوشاک، بهر حال اگر از جهات فرعی آن بگذریم

یک نیاز مشترک بین همه انسانها است، و از طرفی منبع تغییرش هم مشترک است. مثلاً لباس دوختن یک کیفیتی دارد که زیاد فرقی نمی‌کند که در کدام جامعه این انسان زندگی بکند.

مطالبی که به عنوان مشکل مطرح شد به گمان من اینطور می‌آید که وقتی مشخص می‌شوند که بایدها و نبایدها و صحت و سقم این روش تحقیق و منابع تحقیق که در جامعه اسلامی است و آن جوامع دیگر کاملاً مشخص بشود. وقتی که این مشخص شد در آن صورت ما می‌فهمیم که مثلاً در کدام قسمت می‌توانیم حتی به نظرات ساموئلسن هم اتکا داشته باشیم و از آن نظرات استفاده بکنیم و در کدام قسمت‌هاست که نظرات ایشان بامبانی ما فرق می‌کند و نتیجتاً باید کاملاً کنار گذاشته شوند و ما مطلب را باید از اساس مجدداً شروع بکنیم. در جمع بندی در این قسمت عرایضم به این می‌رسم که اگر کار اینجا ظاهراً بخواهد با توفیق همراه باشد بایستی بر مفهوم علم و ارتباط آن با جهان بینی مقدار زیادی از دیدگاه فلسفی کار بکنی. وقتی که مفهوم علم در جامعه اسلامی مشخص شد و کیفیت روش تحقیق در جامعه اسلامی مشخص شد آن وقت ما می‌توانیم گام بعدی را برداریم.

مطلب دیگری که باز من اینجا یادداشت کرده‌ام و می‌خواهم عرض کنم مشکلی است که آقای درخشان فرمودند البته این مشکل، مشکل مقطعی و فعلی نیست. این مطلب که حوزه و دانشگاه همیشه به این صورت اختلاف دارند. البته زیاد مربوط به بحث فعلی ما نیست اما چون مطلب مطرح شده لذا نکاتی را عرض می‌کنم. این مسأله بازگشت به عدم انسجامی می‌کند که در نتیجه انقلاب بین متخصصین اصلی ایدئولوژی انقلاب با متخصصین فعلی که در جامعه وجود دارند حاصل شده است. به این معنی که مسلماً ماقبل از انقلاب متخصص اقتصاد اسلامی که نداشتیم، متخصص حقوق اسلامی هم البته در حوزه‌ها بودند ولی در رأی کار آنها نبودند و لذا وقتیکه جامعه عوض شد آن افرادی که صاحب نظر در این ایدئولوژی بودند و افرادی که متخصص امور اجرائی بودند اختلاف نظر پیدا کردند و این به عدم انسجام بر

می‌گردد. انشا... به مرور زمان این عدم انسجام باید از بین برود، یعنی همانطور که فرضاً ما در جامعه آمریکا یک وحدت می‌بینیم بین آن ایدئولوژیک و بین آن فردی که نظریات تخصصی را می‌دهد و همانطور که در شوروی ما چنین انسجامی می‌بینیم، در جامعه اسلامی هم این نیست که ما این مشکل را همیشه داشته باشیم، آنهم مشکل متخصصین و حوزه و صاحب نظران ایدئولوژی و ایدئولوگها. راه حل آن هم این است که ایدئولوگها یک مقدار در مسائل تخصصی صاحب نظر بشوند و متخصص ما تا آن حدودی که لازم است و در حوزه کار خودشان است به مسائل فقهی آشنایی پیدا بکند، و این کار زیاد مشکلی هم نیست. حالا روش تدریس ما و تحصیل ما به این صورت بوده که این مطالب لحاظ نشده است اما جهت حرکت تحصیلات به آن سمتی باید باشد که فرد متخصص بتواند زا دیدگاه اسلامی مسائل جامعه را تجزیه و تحلیل کند و زیاد هم با فقهای صاحب نظر اختلاف نظر پیدا نکند. البته این کار زیاد وقت‌گیر هم نیست و لازم نیست یک نفر که فرضاً می‌خواهد رد اقتصاد اسلامی کار بکند مجتهد بشود به مفهومی که حضرت آیت ا... منتظری و حضرت امام هستند، نه ما در جامعه اسلامی فرضاً حقوق دادن داریم، حقوقدانها حقوق اسلامی را بررسی می‌کنند و اصلاً حضرت آیت ا... منتظری به ایشان تفویض اختیار می‌کند یا ولی فقیه به ایشان تفویض اختیار می‌کند که آقا شما بایستی مسائل حقوقی جامعه را رسیدگی کنید بدون اینکه تحصیلات ایشان در سطح خود امام هم باشد. اصلاً اجتهاد خودش حقوق مختلف دارد. می‌شود اجتهاد را تفکیک کرد. یعنی یک نفر فرضاً در مسائل اقتصادی مجتهد است اما مسائل حقوقی و عبادی خودش را تقلید می‌کند. یک نفر در مسائل حقوقی مجتهد است مسائل دیگری را تقلید می‌کند. این مطلبی است که ما از خود آقایان فقها شنیده‌ایم. این نظری نیست که ما خودمان عرض کنیم.

برادر دکتر درخشان: نکاتی را که جناب آقای رزمی فرمودند بالاخص در قسمت مربوط به منطق، روش و متدولوژی مطالعه یک مسئله خیلی اساسی است. مطالبی نیز در بعد فقهت فرمودند. این همه دلالت بر این می‌کند که اگر بخواهد کاری انجام بشود واقعاً این کار را از بعد فکری خیلی وسیع است، و از بعد عملی هم همانطور که برادرمان فرمودند خیلی عمیق و وسیع است که ما واقعاً طوری نباشد که دور شویم از مسائل ینی و ماحصل همه مذاکرات و فرصتهایی که برادران می‌گذارند بصورت یک جزوه‌ای در کنار همه جزوه‌ها باشد، بلکه برحسب آن وظیفه‌ای که هست و با توجه به تعهدی که برای حکومت اسلام داریم حجت برای هر یک از برادران تمام شود که در خدمت به اسلام هستیم. ولیکن وسعت و قلمرو مطالب ضرورتاً ایجاب می‌کند که ما باید روی یک مسیر خاص حرکت کنیم بطوریکه در جوانب و حواشی موضوع اصلی حل نشویم. مثلاً اگر در بحث علم بخواهیم عمیق شویم ممکن است یکسال و یا بیشتر در آن مباحث باشیم. در بحث متدولوژی و در مباحث دیگر هم همینطور، با توجه به تمام این نکات شاید صلاح بر این باشد که از نظر محدودیت زمانی و فرصت کم برادران عمیق شدن در حواشی و جوانب بحث را متوقف بر استنتاج در متن بدانیم، یعنی مثلاً اگر برادران فرمودند باید راجع به برنامه پنج ساله تأمل کنیم دقت و توجه ما در حد تأملی که دیپارتمان برنامه سنجی قسمت کلان سازمان برنامه در آن حد عمیق شده نباشد، بلکه مسأله برنامه پنج ساله را در رابطه مبنائی با بحث اصلی خودمان مطرح کنیم.

به نظر میرسد که جامع مشترک همه بحثهای ما در خلال این مدتی که در خدمتتان بودیم شاید این باشد که امور مسلمین چگونه باید تنظیم بشود؟ بالاخص اموراتصادی آنها، این یک سؤال خیلی وسیع است که جامع همه مباحث می‌شود. الان حضرت امام در موضع ولایت فقیه هستند و ما هم در موضع متخصصین در خدمت ایشان، حضرت امام یا حضرت آیت‌العلوی آقای منتظری می‌فرمایند بروید تنظیم امور مسلمین کنید. ما باید چه کنیم؟ این سؤال جامع مشترک همه مباحث ماست. مثلاً در حوزه اقتصاد آیا



هدف این است که تولید ناخالص داخلی را زیاد کنیم؟ که فرمولش را کینز گفته است. آیا هدفمان تحقق احکام... است؟ این امر به چه معنی است؟ هدفاز تنظیم برنامه پنجساله عمرانی چیست؟ آیا استقلال اقتصادی است؟ چرا استقلال؟ خوب دانمارک هم می خواهد به استقلال اقتصادی برسد. نیروژ و شوروی هم می خواهند به استقلال اقتصادی برسند. آیا هدف ما و آنها مشترک است؟ حتی اگر هدف تنظیم امور مسلمین را نیز مشخص کردیم چگونه می توانیم به آن برسیم؟ تنظیم باید به چه نحوی باشد که ما به آن هدف برسیم؟ اگر ما در بستر این سؤال قرار بگیریم از مباحث فلسفی نیز دور نشده ایم، و مسلماً از مباحث اجرائی نیز دور نمی شویم.

والسلام علیکم و رحمہ ا... و برکاتہ

## فصل دوم: مسأله تعیین هدف در حوزه تخصص و حوزه فقاقت

(14 آبان 1363)

برادر دکتر درخشان - بسم الله الرحمن الرحيم - در جلسه گذشته اجمالاً موانع تئوریک پیوند حوزه و دانشگاه بحث شد و به این مسأله اشاره کردیم که اولاً آیا می‌توان در تنظیم امور مسلمین از تئوریهای اقتصادی غرب و شرق به اعتبار علمی بودن آنها استفاده نمود؟ و ثانیاً برای متخصصینی که می‌خواهند که براساس تئوریهای غرب و شرق برنامه ریزی اقتصادی کنند آیا مسأله فقاقت و نظام استنباط احکام الهی براساس اصالت وحی یعنی کتاب و سنت است در حالیکه مبنای تئوریهای شناخت مصادیق تخصصی به نحوی که امروزه در دانشگاههای دنیا مطرح هستند بالمره ربطی به مسأله وحی ندارد. بعبارت دیگر، کینز و ساموئلسن وقتی که بحثهای اقتصادی خود را ارائه می‌دهند اصلاً کاری به این ندارند که کلام معصوم دلالت بر چه می‌کند، فلذا منطقاً این مسأله مطرح می‌شود که چگونه می‌توان این تئوریها را مبنای تنظیم امور اقتصادی مردمی قرار داد که می‌خواهند روابط اقتصادیشان براساس وحی باشد؟

سئوالی که بلافاصله مطرح می‌شود این است که آیا ثمره این دو حوزه یعنی حوزه تخصص و حوزه فقاقت کاملاً از هم جداست؟ دیدیم که اینطور نیست، یعنی مباحث مطروحه در حوزه تخصص نهایتاً یک نحوه تنظیم خاصی را توصیه می‌کند. بعبارت دیگر اگر ما بخواهیم براساس تئوریهای ساموئلسن اقتصاد خود را تنظیم کنیم قهراً باید شرکت‌های تجاری بانک مرکزی و شبکه اعتبارات و یا نظام تولیدات صنعتی و کشاورزی ما به یک نحو خاص می‌باشد و یا برعکس اگر بخواهیم امور مملکت را براساس تئوریهای مرکس تنظیم کنیم باید شبکه بانکی، شرکته و بانظام صنایع ما به نحو دیگری عمل کند. در حقیقت ما حاصل همه تئوریها و بحث‌های اقتصادی این است که می‌خواهد روابط انسانی را در بعد اقتصاد مشخص و معین کند، یعنی بگوید که مثلاً برای رشد اقتصادی باید روابط انسانی در امور اقتصادی چگونه باشد،

رابطه صاحب پول و قرض گیرنده، رابطه بین صاحب سرمایه و صاحب کار، رابطه بین مالک ابزار و کارگر، رابطه بین صاحبان پول با یکدیگر و خلاصه در یک کلام روابط اقتصادی انسانها چگونه باشد؟ ولیکن بلافاصله این سؤال به ذهن متبادر می‌شود که آقایان فقها هم می‌خواهند روابط انسانی خاصی را ارائه دهند به نظر میرسد که اختلاف تئوریک موجود در نحوه استنتاج قاضی اقتصادی و نحوه استنباط احکام الهی یک نزاع ذهنی نیست بلکه این نزاع نمره عملی دارد، زیرا اگر ما متعبد به وحی هستیم و می‌گوئیم حرف آقایان فقها صحیح است پس در آن صورت دلالت آن موضوع شناسی‌ها و تئوریه‌ها را چه کنیم؟

این دو سؤال را در جلسه پیش مطرح کردیم و در متنی هم که از نوار جلسه قبل پیاده شده تحت عنوان بررسی موانع تئوریک پیوند حوزه و دانشگاه مطرح شده است. لازم به تذکر است که در این مباحث ما صرفاً به طرح موضوعات اکتفا کردیم و پاسخ به مسائل مطرحه را به عهده جلسه گذاشتیم، ولیکن اگر ما به این دو سؤال توجه نکنیم به نظر نمیرسد که هیچ کاری را بتوانیم انجام دهیم. زیرا در غیر این صورت تحقیقات ما در واقع چیزی جز یک جزء نگری نخواهد بود. مثلاً بانک را جدای از همه امور ملاحظه کنیم و بعد بگوئیم بانک را جزء جزء می‌کنیم، این جزء آن اسلامی نیست حذف می‌شود. یک جزء دیگر را نیز با یک تصرف بنائی اسلامی می‌کنیم و قسعلی ذالک در حالیکه بانک در کلیت خود و در موضع و جایگاه خود همان نقش و وظیفه‌ای را انجام دهد که بانک کینز کلیت خود و در موضع و جایگاه خود همان نقش و وظیفه‌ای را انجام دهد که بانک کینز انجام می‌دهد. این سؤال را مطرح کردیم که اصلاً جزئی را که حاصل عملکرد یک نظام کفراست آیا می‌توان بالاستقلال از تغییر مبنائی آن نظام و بالاستقلال از تصرف مبنائی اسلامی کرد؟

بنابراین به این نتیجه رسیدیم که بحث اصلیدر تنظیم امور مسلمین باید روی مسائل مبنائی و اساسی متمرکز شود. و الا موضوعات تحقیقی خیلی زیاد است و می‌توان سالها تحقیق کرد که دیگران چه تحقیق کرده‌اند.

متفکرین غیر اسلامی چه تحقیقاتی در باب اقتصاد کرده‌اند؟ حتی متفکرین اسلامی چگونه در مسائل اقتصادی تحقیق کرده‌اند؟ مثلاً تحقیق کنیم که ابن خلدون در مسائل اقتصادی چه گفته است؟ امام محمد غزالی چه گفته دیگران چه گفته‌اند؟ آخر ما می‌خواهیم با تحقیق کردن در تحقیقات دیگران به کجا برسیم؟ آیا هدف این است که مثلاً بگوئیم متفکرین اسلامی نیز همان حرفهائی را زده‌اند که متفکرین غیر اسلامی گفته‌اند؟ مثلاً در صدها صفحه کتاب ابن خلدون بگردیم تا چند پاراگراف پیدا کنیم که دلالت می‌کند بر اینکه ابن خلدون هم حرفی راجع به تقسیم کار زده است و لذا نتیجه بگیریم که پس آدام اسمیت اولین متفکر و اقتصاد دانی نبوده است که در این باره نظر داده و سالها قبل از او ابن خلدون این تئوری را بیان کرده است! یعنی در واقع کوشش کنیم که ثابت نمائیم ابن خلدون هم مثل آدام اسمیت صحبت کرده و همانند او مسائل اقتصادی را تجزیه و تحلیل کرده است؟

در حقیقت اینگونه برخورد به مسائل و تحقیقات اقتصاد اسلامی بدین معنی است که برای متفکرین اسلامی نیز جایی در کنار کینز و ساموئلسن وی امارکس و لنین باز کنیم و بگوئیم اسلام هم حرفی برای گفتن دارد. یعنی دقیقاً از موضع ضعف با تئوریهای غرب و شرق برخورد کنیم. و مضافاً اینکه حرف اسلام صرفاً تأیید حرف دیگران است، آنهم تأییدی که در وجه اجمالی است، یعنی بصورت خیلی کلی بیان شده است. مسلماً اگر قرار است ابن خلدون بعنوان یک متفکر اسلامی دارای ارزش باشد به این اعتبار که نظریاتش شبیه نظریات اسمیت و یا کینز است در آن صورت یقیناً بیان اسمیت و کینز در آن موضوعات به مراتب دقیق‌تر از بیان ابن خلدون می‌باشد و در نتیجه اسلام نه در کنار مکتبهای اقتصادی دیگر بلکه تحت شمول مکتبهای بیگانه خواهد بود.

به نظر میرسد چنین نتیجه‌ای و چنین برخوردی به تجزیه و تحلیل و مطالعه مسائل اقتصاد اسلامی به تبع عدم وجود استقلال فکری در جو غالب جامعه متفکرین اقتصادی ماست. در واقع دانشگاههای ما بجای

اینکه مرکز فکر کردن باشد مرکزی برای درس خواندن شده‌اند، یعنی ماحصل کاوشهای فکری دیگران را یاد می‌دهند و یا می‌گیرند. رشد دانشگاهها نیز به این معنی است که چگونه در پروسه فراگیری یافت‌های دیگران با سرعت حرکت می‌کنند. البته اگر تحقیقاتی نیز در دانشگاهها صورت می‌گیرد اکثراً تحقیقاتی است که زمینه آن تحقیقات را و مسیر آن تحقیقات را دانشگاههای مادر یعنی دانشگاههای غرب دیکته کرده‌اند. اگر مثلاً در رشته اقتصاد تحقیقاتی صورت می‌گیرد. زمینه مسیر و خلاصه منطق حاکم بر کیفیت این تحقیق ثمره همان تحقیقاتی است که در دانشگاه لندن و یا دانشگاه هاروارد مطرح است. حتی وقتی تحقیقات در زمینه‌های کار بردی است مثلاً رشد و تولیدات قالی استان خراسان مطالعه می‌شود مدل و الگویی که مورد استفاده است همان الگو و مدلی می‌باشد که در دانشگاههای غرب طراحی شده است. خلاصه اینکه جو غالب بر محققین ما این است که منتظرند ببینند آخرین تحولات و آخرت تحولات و آخرین تئوریهای علمی در علوم انسانی که در غرب مطرح شده است چیست تا آنرا مبنای تنظیم امور مسلمین قرار دهند. اگر کتاب جدیدی چاپ شود، یا مقاله جدیدی نوشته شود که نقیض تئوری قبلی است ما هم آن تئوی قبلی را نقض می‌کنیم و تئوری جدید را می‌پذیریم. غرب هم تئوری می‌سازد و ما می‌پذیریم هم تئوریهای خود را نقض می‌کند و ما نیز آنها را نقض می‌کنیم، و هم تئوری جدید می‌سازد و ما نیز می‌بلعیم. درست بمانند پدر یا مادری است که برای فرزند خردسال خود غذا تهیه می‌کنند. تصور بفرمائید فرزند خردسالی را که امروز در سفره غذا نشسته و مادرش به او می‌گوید این غذای توست. فرزند می‌گوید چشم، زیرا اطاعت از مادر بر او واجب است. چون خودش مصالح و مفاصد خود را نمی‌داند. فردا غذای دیگری به آن کودک عرضه می‌کند و وقتی می‌گوید چرا غذای دیروز را نخورم مادر می‌گوید تو که این مسائل را نمی‌فهمی. این غذا بهتر است! و اگر کودک اصرار کند توضیحاتی نیز در باب نقائص و کمبودهای غذای قبلی به او می‌دهد. به همین ترتیب هر روز غذای جدیدی به او عرضه می‌شود. و استدلال هم این است که این غذا برای رشد تو، برای رفع بیماری‌های تو و خلاصه برای تو خوب است. داستان تئوریهای اقتصادی

واجتماعی غرب و صادرات آن به کشورهای مسلمان نیز به همین گونه است. تا بیست، یا سی سال پیش صحبت در دانشگاههای ایران و یا سایر کشورهای مثل ما تئوریهای آدام اسمیت و یا تئوریهای مارشال و پارتو بد. ده سال پیش صحبت تئوریهای کینز بود و حالا صحبت از تئوریهای نئوکینزینیسیم است، چرا؟ زیرا این تصمیمی است که در دانشگاههای صادر گرفته شده است و ما کودکان خردسالی هستیم که باید مادرمان برای ما غذا تهیه کند، و در سر سفره باید غذائی را بخوریم که در جلویمان می گذارند. اگر دلیل بخواهیم بما خواهند گفت این غذا برای تو مناسب است زیرا برایت رشد مطلوب ایجاد می کند و یا رفع بیماری خاص می کند. اما همه بحث ما در این است که آیا واقعاً چنین رشدی را می خواهیم و یا واقعاً مبتلا به چنین بیماری هستیم؟ آیا رشد اقتصادی مطلوب آمریکا و یا انگلستان نیز باید همان رشد مطلوب باشد؟ آیا بیماری موجود در اقتصاد آمریکا و یا انگلستان نیز باید همان بیماری اقتصادی ما باشد که برای رسیدن به آن رشد و یا رفع آن بحران اقتصادی باید از نسخه آنها استفاده کنیم؟

حال می گویند عیب ندارد، آن غذائی که آمریکا و با انگلستان طبخ کرده است را نمی خوریم. آنرا تغییر می دهیم و مطابق میل خودمان و هماهنگ با نیازهای رشد و یا رفع بیماری خودمان نموده و سپس از آن استفاده می کنیم. سؤال می کنیم آیا صرفاً فلفل و نمک آنرا زیاد و کم می کنید؟ آیا صرفاً یک ماده غذائی دیگر به آن اضافه می کنید و یا یک ماده آنرا حذف می کنید؟ یا اینکه برعکس کلیت آنرا نفی می فرمائید و می گوئید این غذا برای انسانهایی است که فشار خون دارند در حالیکه مثلاً فشارخون ما پائین است و اصلاً خوردن این غذا یعنی میل کردن ماده اصلی آن، بالاستقلال از زیاد و کم کردن ادویه و اضافه و کم نمودن یک ماده جدید به آن، باعث هلاکت است. اصلاً می گوئیم این غذا نجس است. اصلاً این غذا را باید جلو سنگ گذاشت و چه بسا سنگ را نیز از بین خواهد برد. تئوریهای غرب و شرقدر علوم انسانی نیز همینطور است برای هدف خاصی طبخ شده است. می خواهد رشد خاصیرا در جامعه مطرح کند و یا رفع

بیماری خاصی را متکفل باشد. این چه ربطی به ما مسلمین دارد؟ آیا رشد کفار رشد مسلمین است؟ آیا اقتصاد مسلمین نیز همان بیماری را خواهد داشت که اقتصاد کفار دارد که داروی مشابه باید تجویز کرد؟ بیماریهای اقتصادی کفار ماحصل تبعیت از روابط اقتصادی کفر است یعنی روابط اقتصادی که ثمره مبنای اصالت ماده میباشد در حالیکه بیماریهای اقتصاد مسلمین ماحصل عدم تبعیت از احکام الهی است. رشد اقتصادی کفار یعنی رسیدن به وضعیتی که حداکثر لذت مادیرا فراهم سازد زیرا چنین هدفی حاصل مبنای اصالت ماده است، در حالیکه رشد اقتصادی مطلوب مسلمین رسیدن به وضعیتی است که حداکثر تقرب الهی را میسر کند. بدین ترتیب چگونه می توانیم از تئوریهای که متکفل تبیین رشد و یا رفع بحران در اقتصاد کفار هستند در تبیین رشد و یا رفع بحران اقتصادی مسلمین استفاده نمود؟ آیا این به معنی یکسان پنداشتن کفر و ایمان نیست؟

لذا ملاحظه می شود که تحلیل مبنائی تئوریهای اقتصادی مقدمتاً دلالت بر این می کند که هدف از نظامهای اقتصادی اسلام و غرب و شرق را بشناسیم. یعنی این مسأله را تبیین کنیم که هدف از تنظیم امور اقتصادی در اسلام چیست و آیا این هدف در واقع همان هدفی است که در نظامهای غیر اسلامی نیز تعقیب می شود؟ وقتی ادعا می کنیم که تئوریهای اقتصادی غرب و شرق در حقیقت وسیله ای هستند جهت تنظیم امور اقتصادی برای رسیدن به هدفی خاص، در آن صورت بلافاصله این مسأله به ذهن متبادر می شود که آیا اسلام در تنظیمات امور اقتصادی هدفی غیر از اهداف نظامهای اقتصادی غرب و شرق دارد؟ جهت تبیین مسأله هدف در تنظیم امور اقتصاد مسلمین مقدمتاً به بررسی اجمالی اهداف تنظیمات امور اقتصادی در نظامهای اقتصادی غرب و شرق می پردازیم. البته بحث هدف در یک نظام اقتصادی و بالخصوص در نظامهای مبتنی بر مبنای کفر یعنی نظامهای سرمایه داری و سوسیالیسم موضوع مفصلی است که انشا... تعالی در جلسات آینده مطالعه خواهد شد.

در نظام اقتصاد سرمایه داری، هدف تکاثر سرمایه است. تنظیمات و سیاستهای اقتصادی به این اعتبار موفق هستند که بتوانند کمکی به رشد سرمایه و تراکم و تکاثر سرمایه بکنند. رشد اقتصادی در واقع چیزی جز رشد سرمایه نیست و بحران اقتصادی نیز به شرایطی اطلاق می شود که امکانات رشد سرمایه و تکاثر سرمایه تضییق و محدود شود. یک برنامه عمرانی پنج ساله و یا یک برنامه عمرانی بیست ساله و یا یک بودجه سالانه در نظام اقتصاد سرمایه داری موقعی صحیح است یعنی مطلوب جامعه می باشد که بتواند به اهداف کمی رشد اقتصادی در پایان دوره برنامه ریزی برسد. مثلاً هدف برنامه ریزی اقتصادی و تنظیم امور اقتصادی جامعه را رسیدن به فلان درصد رشد در تولیدات ناخالص داخلی می دانند و سپس جهت رسیدن به آن رشد اقتصادی و به آن توانفزائی مادی تنظیم امور می کنند. یعنی برنامه ریزی می کنند. یعنی تخصیص اعتبارات و تخصیص منابع می کنند. بنابراین منظور از رشد اقتصادی چیزی جز افزایش کمی کمیات اقتصادی نیست. این مفهوم در همه قلمروهای اقتصادی جاری می شود. مثلاً در نظام صنایع منظور از رشد اقتصادی و خلاصه هدف از تنظیم امور رسیدن به تعداد بیشتری اتومبیل سواری، یخچال، تلویزیون، قاشق و چنگال و غیره است و هدف در تنظیم امور اقتصادی در بخش کشاورزی رسیدن به مقادیر بیشتری گندم و حبوبات و میوه و دام و غیره میباشد و در بخش خدمات نیز هدف چیزی جز افزایش سود دهی واحدهای خدماتی مانند بانک، بیمه، حمل و نقل، هتل داری مغازه داری، تجارت و غیره نیست. انسان را نیز بعنوان حمل و نقل هتل داری مغازه داری، تجارت و غیره، نیست. انسان را نیز بعنوان خصلت خاصی از سرمایه می دانند و اغلب از انسان تحت عنوان سرمایه انسانی صحبت می کند. رشد انسان نیز در واقع چیزی جز رشد سرمایه نیست، یعنی انسان را با تخصص او می شناسند و به همان درجه نیز به انسان ارزش می دهند. و تخصص رانیز به این اعتبار ارزش می دهند که بتواند ابزار مفیدی باشد که رشد مادیات را میسر کند.



لذاست که در شرایط خاصی و با تکنولوژی خاصی در نظام اقتصاد سرمایه‌داری حقوق یک مهندس الکترونیک از حقوق یک تاریخدان و یا فیلسوف و یا استاد علم اصول به مراتب بیشتر است زیرا مهندس الکترونیک بهتر می‌تواند به افزایش تولیدات تلویزیون رنگی، ضبط صوت، و یا دستگاه‌های الکترونیکی صنایع نظامی کمک کند، البته اگر دانسته‌های یک تاریخدان و یا فیلسوف یک فیلسوف و یا نحوه تحلیل یک عالم اصولی در استنباط احکام الهی به رشد مادیات در یک نظام سرمایه‌داری کمک کند و درجه این کمک و خدمت به رشد کمیات از بازدهی دانسته‌ها و تخصص مهندس الکترونیک بیشتر باشد قهرأحقوق آنها نیز بیشتر از حقوق مهندس الکترونیک خواهد شد.

بنابراین هدف در نظام اقتصاد سرمایه‌داری مطلق افزایش کمیت سرمایه است. حال این سرمایه چه بصورت سرمایه پولی باشد، چه بصورت سرمایه فیزیکی و یا به صورت سرمایه انسانی، تنظیمات اقتصادی باید به نحوی باشد و برنامه ریزی باید به نحوی باشد که بتواند رشد کمی سرمایه را تحویل دهد. پس اگر صحبت از رشد اقتصادی به معنای هدف تنظیمات اقتصادی مطرح است این رشد دقیقاً به معنای رشد سرمایه است. بحران نیز در واقع چیزی نیست جز تنگناهای که مسیر رشد سرمایه در ضیق می‌گذارد. و رفع بحران بعنوان هدف تنظیم امور اقتصادی نیز در حقیقت چیزی نیست جز برنامه‌ریزی و تخصیص منابع و خلاصه کمیت‌گذاری جهت رفع تنگنانهایی که مانع رشد و تکاثر سرمایه هستند.

در نظام اقتصاد سوسیالیسم هدف از تنظیم امور اقتصادی نفی رشد مادیات نیست، اما هدف غائی حرکت در پروسه دیالکتیکی ماتریالیستی تحول جامعه و رسیدن به سطح مطلوب یعنی کمونیسم است. مادیات و رشد سرمایه وسیله است نه هدف، وسیله است برای اینکه جامعه در فرم بندی خاصی قرار گیرد که بتواند به سمت مطلوب که اولاً نابود کردن بقایای نظام سرمایه‌داری است و ثانیاً حرکت را سوسیالیسم به سمت کمونیسم می‌باشد میسر گردد. البته توجه به این نکته حائز اهمیت فراوان است که وقتی می‌گوئیم در نظام

سوسیالیسم تکاثر سرمایه وسیله است نه هدف، باید فوراً این مسأله را در نظر گرفت که سنخیت و ماهیت این وسیله یعنی تکاثر سرمایه و آن هدف یعنی حرکت به سمت کمونیسم هر دو یکی است، یعنی بین سرمایه و تکاثر سرمایه و آن هدف یعنی حرکت به سمت کمونیسم هر دو یکی است، یعنی بین سرمایه و تکاثر آن و برنامه ریزی برای رشد کمیت سرمایه از یکطرف، و برنامه ریزی و تنظیم امور جهت نیل به کمونیسم از طرف دیگر، یعنی بین این وسیله و آن هدف یک جامع مشترک است و آن جامع مشترک چیزی جز اصالت ماده نیست. منطق حاکم بر تغییر از مرحله سرمایه داری به سوسیالیسم و از سوسیالیسم به کمونیسم نیز که همان منطق دیالکتیک ماتریالیستی است دقیقاً متخذ از یک پیش مادی است و لذا با مسأله تکاثر سرمایه نیز بعنوان وسیله نیل به آن هدف در یک انسجام و هماهنگی خاصی می باشد. بهر حال این مسدله مهمی است که انشا... باید بعداً وقتی وارد بحث تئوریهای اقتصادی مارکس شدیم مورد دقت برادران قرار گیرد و انشا... از نظریات جلسه استفاده خواهیم کرد و الا عدم دقت به این نکته ممنک است با طرح این مسأله که در اسلام اقتصاد وسیله است و نه هدف، شبهاتی را موجب شود. بنابراین در نظام سوسیالیسم نیز متخصصین دپارتمان پلنومتریکیس حزب کمونیست مدلهای برنامه ریزی درست می کنند، الگوهای تخصیص اعتبارات می سازند، محاسبات کمیات و درجات مختلف سرمایه گذاری و یا حجم پول در گردش و امثالهم می کنند. اما همه به تبع دلالتی است که منطق حاکم بر دسته بندی اطلاعات آنها یعنی منطق دیالکتیک ماتریالیستی دارد که مثلاً جامعه از این مقطع فصلی باید به مقطع خاصی با خصوصیات خاص متحول شود.

حال ببینیم هدف از تنظیم امور اقتصاد مسلمین چیست؟ اگر می گوئیم که نظام حکومتی اسلام مستلزم برنامه ریزی اقتصادی است، بلافاصله این سؤال به ذهن متبادر می شود که منظور و هدف از تنظیم امور مسلمین چیست؟ آیا هدف رشد کمیات مادی است؟ آیا هدف تکاثر و تراکم سرمایه است؟ در بحث مربوط

به نظامهای اقتصادی غربی شرق به این نکته اشاره کردیم که در واقع هدف نظام در درون نظام متضمن می‌شود نه خارج از نظام، یعنی همان تحلیل فلسفی همان منطقی که به کمک آن نظام سرمایه‌داری و یا نظام سوسیالیسم مشخص و مبین می‌شوند، به تبع همان منطق و همان روش دسته‌بندی اطلاعات و استنتاج قضایا، هدف نیز متعین می‌گردد. بعبارت دیگر، می‌گویند چون نظام را اینگونه شناخته‌ام پس هدف این نظام باید قهراً این باشد و اگر کس هدف دیگری بر گزیند. منطقی‌اً اشتباه کرده است. برای کینز و یا ساموئلسن هدف از تنظیم امور اقتصادی نمی‌تواند چیزی جز تکاثر سرمایه باشد. زیار منطقی که به کم آن نظام اقتصادی شناخته شده است خود دلالت بر تک اثر سرمایه بعنوان هدف این نظام دارد. اگر یک اقتصاددان دیگر آمریکائی بگوید که مثلاً هدف از تنظیم امور اقتصاد سرمایه‌داری تحقق یک حکومت اسلامی است و یا اینکه هدف از تنظیم اقتصاد سرمایه‌داری و برنامه ریزیهای فدرال رزرو آمریکا رسیدن به کمونیسیم است این هدف قاعدتاً نمی‌تواند هماهنگ با شناختی باشد که از نظام سرمایه‌داری حاصل شده است. به همین ترتیب کانتوریج اقتصادان شوروی، نمی‌تواند هدف از تنظیمات سازمان برنامه ریزی شوروی را رسیدن به مطلق تکاثر سرمایه و بالاستقلال از روندی بداند که منطق دیالک تیک ماتریالیستی دلالت بر آن دارد. بعبارت دیگر، اگر کانتوریج هدف از تنظیمات اقتصاد آن کشور را نیل به کمونیسیم می‌داند این دقیقاً به تبع شناختی حاصل شده است که از او نظام اقتصادی دارد، یعنی نظام حق را نظام سوسیالیسم و لذا مسیر حرکت حق را تحول به سمت کمونیسیم می‌داند، و این همه ما حاصل اعتقاد به منطق دیالک تیک ماتریالیستی در تحلیل قضایای تاریخی است.

ولیکن در نظام تنظیم امور اقتصادی مسلمین مسأله هدف به صورت دیگری مطرح می‌شود. در واقع هدف در تنظیم امور مسلمین به تبع این تعیین نمی‌شود که من مختص غرب یا شرق زده نظام اسلام را عقلاً چگونه می‌بینیم و چگونه می‌شناسیم، بلکه هدف اینگونه تعیین می‌شود که حضرت حق سبحانه و تعالی چه فرموده

است. یعنی هدف در تنظیم امور مسلمین از منبع وحی تعیین می‌شود. از خارج از نظام تعیینی‌شود نه از درون نظام هدف تنظیم امور مسلمین بدست مسلمین نیست، خدا آنرا تعیین کرده است. مسلمین نمی‌توانند بنشینند و تصویر مطلوبی از یک جامعه ایده آل ترسیم کنند و سپس غایت کوشش عقلی خود را بکار برند و تنظیمات اقتصادی خاصی را طراحی کنند تا به سمت آن جامعه مطلوب میل نمایند. جامعه مطلوب مسلمین و اقتصاد مطلوب مسلمین در حقیقت همان اقتصادی است که خدا مشخص کرده و آن اقتصادی است که براساس احکام الهی تنظیم شده است. اما احکام الهی را نه عقل متخصصین اقتصاد که عقل هیچ انسانی نمی‌تواند جعل کند. جعل احکام الهی از منبع وحی صادر می‌شوند و لذاست که انسان عاقل محتاج وحی است و نبوت، حکم خدا از طریق عقل نمی‌تواند جعلشود.

البته عقل حجت را تمام می‌کند که این حکم، حکم خداست، یعنی بعبارت دیگر منطقی که به کمک آن احکام الهی از منبع وحی یعنی از کتاب و سنت استنباط می‌شوند. یک منطقی عقلی است که همان منطق اصولیین می‌باشد. بنابراین عقل در خدمت وحی است نه وحی وسیله‌ای برای توجیه عقل، و لذا نظامی که تنظیمات امور اقتصادیش براساس وحی است نمی‌تواند دارای هدفی باشد که بلااستقلال از وحی و صرفاً توسط عقل تعیین شود، الا اینکه عقل بخواهد بر مبنای وحی هدف نظام را مشخص کند. لذاست که در تنظیم امور مسلمین، کارشناسان نمی‌توانند بلااستقلال از وحی دور هم بنشینند و بگویند صلاح مسلمین در این است که جامعه و اقتصاد را به این سمت خاص حرکت دهیم، بلکه کارشناسان اقتصادی باید به این اعتبار که وحی متکفل ارائه هدف نیز هست غایت کوشش عقلی خود را بکار برند که جامعه را به سمتی حرکت دهند که احکام الهی در جامعه جریان یابد و موانع اجرای احکام الهی رفع شود.

ماحصل کلام این است که هدف در تنظیم امور اقتصاد مسلمین این نیست که کارشناسان اقتصادی از طرف مشورت با یکدیگر بتوانند عقلاً آنرا بدست آورند، بلکه باید کارشناسان عقلاً<sup>۱</sup> به این نتیجه برسند که خدا

می‌خواهد جامعه مسلمین را در بعد اقتصادی چگونه ببینند. در یک مفهوم کلی هدف از تنظیم امور اقتصادی حرکت جامعه به سمت تقرب الی ... است. خدا حرکت جامعه را در مسیر تقرب می‌خواهد، نه اینکه رشد مادیات و تنظیمات اقتصادی وسیله‌ای جهت دور شدن جامعه و اقتصاد از احکام الهی باشد. علی‌ای حال، چون بحث در واقع هدف تنظیم امور اقتصادی است. لذا موضوع اصلی بحث، مادیات و کمیات مادی تولیدات است و قاعدتاً نمی‌توان بحث اخلاقیات را محور اصلی در قلمرو تحلیل مسائل اقتصادی قرار دارد.

حال سؤال می‌کنم که رشد مادیات برای چه؟ اگر پاسخ دهیم که رشد مادیات برای تقرب است در این صورت ملاحظه می‌کنیم که این غیر از هدف اقتصاد غرب و یا اقتصاد شرق است، زیرا در غرب و شرق بحث تقرب نمی‌تواند مطرح شود و آنچه که مطرح است رشد مطلق مادیات است، حال یا بصورت مطلق رشد سرمایه همانگونه که در غرب مطرح است و یا رشد سرمایه در جهت تحول جامعه به سمت کمونیزم که حاصل دلالت منطق دیالک تیک ماتریالیستی است که باز منبعث از اصالت ماده می‌باشد. معذالک ممکن است که یک اشکال در این قسمت وارد شود و آن این است که آیا همان قید توان فزائی مادی یا رشد کلیات مادی بعنوان هدف تنظیم امور مسلمین کفایت نمی‌کند؟ زیرا بهر حال رضایت خدا نیز در توانفزائی مادی است و لذا وقتی توانفزائی حاصل شود رضایت خدا نیز حاصل شده است: چون که صد آمد نودهم پیش ماست. خدا که نمی‌خواهد مردم فقیر و بیکار باشند و لذا تنظیماتی که فقر را از بین ببرد و اشتغال را زیاد کند یعنی در یک کلمه رشد اقتصادی را حاصل نموده و بحران را رفع کند قهراً موجب تقرب است، و لا دیگر چه لزومی برای مطرح نمودن تقرب ... در هدف تنظیم امور مسلمین وجود دارد؟

مقدمتاً این سوال را مطرح می‌کنیم که اگر آمریکا و شوروی می‌خواهند به توان فزائی مادی برسند پس آیا ما نیز می‌توانیم از نحوه تنظیم امور اقتصادی آنها جهت نیل به توان فزائی مادی خودمان استفاده کنیم؟

می‌بینیم دقیقاً همان سوالی است که در جلسه قبل مطرح کردیم دوباره موضوعیت پیدا می‌کند. اگر جواب مثبت است می‌گوییم چرا؟ و اگر پاسخ منفی است علت را سؤال می‌کنیم. سؤال دیگری که مطرح که مطرح می‌کنیم این است که آیا آن رشد مادیات که در غرب و یا شرق است. در مسیر صحیحی واقع شده است؟ یعنی آیا آن رشد مادیات می‌تواند در تداوم باشد؟ و یا اینکه این رشد اقتصادی در واقع رشد به سمت نابودی است؟ درست به مانند یک بیماری که رشد آن در حقیقت میل به سمت هلاکت است. به عبارت دیگر رشد این نظام صنایع آمریکائی که از چنین کیفیتی برخوردار است آیا موجب نابودی این نظام نمی‌گردد؟

بنابراین بحث در این است که آیا مطلق شد مادیات هدف است یا کیفیت رشد آن؟ در اقتصاد غرب بحث از چه چیز می‌کنند؟ در برنامه ریزی‌های اقتصادی آیا هدف افزایش مطلق کمیات مادی در بخشهای مختلف اقتصادی نیست؟ مثلاً افتخار دولتهایشان این است که وقتی برای ارائه گزارش سالانه به مجلس می‌روند می‌گویند که مثلاً رشد تولید ناخالص داخلی نسبت به سال گذشته هفت درصد بیشتر بوده و به بیست درصد رسیده است. اما صحبت از کیفیت آن نمی‌کنند. یعنی بالمره به این معنا توجه ندارند که نسبیّت حاکم در تولیدات اقتصادی چیست؟ مسلماً تولیدات در وجوه مختلف اقتصادی در ربط با یکدیگر هستند و لذا تولید در هر بخشی از نسبیّت خاصی برخوردار است و این نسبتهای در ربط مجموعاً یک وحدت ترکیبی می‌سازند که در حقیقت چیزی جز مجموعه امکانات مرتبط با یکدیگر نیست. بنابراین این وحدت ترکیبی امکانات اقتصادی در حقیقت چیزی جز کیفیت رشد اقتصادی نیست و منظور ما نیز از اینکه به کیفیت رشد مادیات توجه نمی‌شود در واقع دلالت بر این می‌کند که در برنامه ریزیها معمولاً به خصلت این وحدت ترکیبی امکانات توجه نمی‌شود و همیشه صحبت از مطلق رشد امکانات است، که مثلاً در کشاورزی 6 درصد رشد داشتیم و در صنایع سنگین 12 درصد، اما مطلقاً به موضع تولیدات کشاورزی در

کل وحدت ترکیبی امکانات اقتصادی توجه می‌شود. خطر چنین تحلیلی از مسائل رشد اقتصادی و یا رفع بحرانهای اقتصادی در این است که تنظیم امور برای ایجاد رشد اقتصادی یعنی همان برنامه‌های عمرانی دقیقاً براساس یک جزء نگری در تحلیل مسائل اقتصادی حاصل می‌شود و همین طور است برنامه‌های رفع بحرانهای اقتصادی یعنی سیاستهای دولت در مبارزه با تورم و بیکاری چیزی جز حرکتها و موضع‌گیری‌های انفعالی براساس جزء نگری نیست.

بنابراین رشد کمیات اقتصادی و توانفزائی مادی اگر بالاستقلال از کیفیت وحدت ترکیبی امکانات ملاحظه شود در آن صورت هیچ تضمینی برای تداوم این رشد وجود نخواهد داشت. این سؤال که آیا رشد اقتصادی در تداوم خواهد بود یا خیر متوقف بر تحلیل این مسئله است که وحدت ترکیبی امکانات از چه کیفیتی برخوردار است؟ حال نکته مهم در این است که رشد اقتصادی کاذب و یا صحیح در رابطه با کیفیت غلط و یا صحیح این وحدت ارزیابی رشد اقتصادی و توان فزائی مادی هستیم. حال می‌گوییم آیا می‌توانید این معیار را از اقتصاد غرب و یا اقتصاد شرق بگیرید؟ اگر جواب مثبت است دلیلتان چیست؟ اگر اقتصاد غرب می‌گوید صرف افزایش درصد رشد کفایت می‌کند در آن صورت سوال می‌کنم که از کجا معلوم که این رشد اقتصادی بحران‌زا نباشد؟ نکنند این رشد در واقع رشد به سمت نادری باشد؟

ادعای ما که بعداً در موضع خود اثبات خواهیم کرد این است که تئوریهای اقتصادی غرب و شرق نمی‌توانند معیار صحت و میزان و ملاکی را ارائه دهند که بر آن اساس بتوان برنامه‌های عمرانی و توانفزایی مادی را از نقطه نظر جهت حرکت ارزیابی کرد، زیرا همانگونه که در مقدمه بحث اجمالاً اشاره کردیم هم هدف و هم میزان و معیار صحت آن هر دو براساس اصالت ماده تعیین شده است. فقط در بینش الهی است که با معیار احکام ... می‌توان هدف برنامه‌های اقتصادی و جهت حرکت نظام اقتصادی را ارزیابی نمود و بدین ترتیب حداقل در بند تئوریک تداوم رشد اقتصادی را تضمین کرد. لذا کلمه تقرب ... در هدف

تنظیم امور مسلمین رکن اصلی خواهد بود و بدین ترتیب هدف از تنظیم امور مسلمین توانفزائی در جهت قرب الی .... می باشد.

اشکال دیگری نیز میتوان مطرح کرد و آن این است که بگوییم چنین هدفی را در تنظیم امور مسلمین می پذیریم یعنی هم وجه توان فزایی مادی یا رشد اقتصادی را قبول می کنیم و هم وجه تقرب الی ... را، اما این دو وجه را دو حوزه متفاوت و مستقل از یکدیگر تلقی می کنیم. به عبارت دیگر می گوییم رشد اقتصادی را منظور می کنیم. اما کاری نداریم با اینکه به وسیله چه تئوری این رشد تبیین می شود، یعنی می توان هم از تئوریهای غرب و هم و از تئوریهای شرق در حصول رشد رشد مادیات استفاده نمود. به عبارت دیگر می فرمائید به من رشد اقتصادی ارائه بدهید، چه کار دارم به اینکه شما برای تولید قاشق و چنگال از تئوری تولید مارکس استفاده می کنید یا تئوری تولید کینز، به مسلمین تولیدات مادی تحویل دهید، به مسلمین خانه و مسکن تحویل دهید، عصر و حرج را از جامعه مسلمین بردارید و در این امر از هر تئوری که به نظرتان می تواند ابزار مناسبی باشد استفاده کنید. در واقع چنین نگرشی به مسئله دقیقاً یکی از همان اشکالاتی است که در جلسه قبل مطرح کردیم بدین معنی که تئوریهای اقتصادی را علم دانسته و آنها را به صورت ابزارهای مناسب برای حل موضوعات مبتلا به مسلمین تصور نمود.

در پاسخ می گوییم که آن مبنا و روش دسته بندی اطلاعاتی که زیر بنای تئوریهای غرب و یا شرق است آیا نقیض احکام خدا نیست؟ یعنی آیا در منطق عمل و منطق نظر شما تعارض حاصل نمی شود؟ اگر برمائید خیر، این در واقع بدین معنی است که شما متعدد تئوریهای اقتصادی غرب و شرق براساس منطق خاص و ایدئولوژی خاصی بدست نیامده اند. یعنی تئوریهایی هستند که در همه جای دنیا و در هر نظامی می توان از آنها استفاده نمود. قبول چنین پاسخی قهراً مستلزم این است که دیگر نگوییم تئوریهای اقتصادی غرب و شرق در حالیکه حتی خود آقایان لئورسین های اقتصادی کفر سرمایه داری و سوسیالیزم قائل به چین امری



نیستند. علی ای حال این مسأله که آیا تئوریهای اقتصادی علمی هستند یا نه بحثی است که باید انشا... در آینده به آن پرداخت.

حال به رکن اصلی مفهوم هدف در تنظیم امور مسلمین اجمالاً اشاره می‌کنیم. می‌خواهیم بدانیم که منظور از تقرب الی ... به چه معنی می‌باشد؟ بنظرمی‌رسد که درک معنای تقرب الی ... چیزی جز این مفهوم نیست که اسلام یعنی چه؟ آیا تقرب الی ... یعنی جامعه مطلوبی که من و شما بعنوان متخصص اقتصادی می‌توانیم ترسیم کنیم؟ یعنی مثلاً بگوئیم عدالت اجتماعی، قسط، حرکت به سمت جامعه‌ای که استثمار اقتصادی در آن نباشد، اینها مصادیق تقرب الی ... است؟ بهر حال این است که آیا ما می‌توانیم پاسخ باین سوال را بدهیم که عدالت اجتماعی در جمع مصادیق جزئی عینی یعنی چه، یا اینکه آقایان فقها باید مصادیق تقرب الی ... را برای ما ترسیم کنند؟ مثلاً اگر من مشخص اقتصادی تقرب الی ... را در این دانستم که خانه‌ها را بگیریم و بدست مستأجرها بدهیم، یا زمین‌ها را بین کشاورزان تقسیم کنیم کارخانه‌ها را به مالکیت کارگرها در آوریم، بانک بهره بگیرد اما بهره ندهد و قسعی ذالک آیا اینها مصادیق عدالت اجتماعی و تقرب الی ... است یا اینکه آقایان فقها باید در این مسائل نظر بدهند؟ شکی نیست که حفظ مصالح مسلمین بر هر امر دیگری ارجح است اما آیا می‌توان براساس قیاس و استصلاح مصالح مسلمین را تشخیص داد و یا براساس چند قاعده از قواعدالفقیه مانند قاعده لاضرر و یا لاجرح مصادیق تقرب الی ... را در تنظیم امور مسلمین تعیین نمود؟ بنظر می‌رسد که آقایان فقها خلاف این نظر دارند زیرا اصل در استنباط احکام الهی که جریان یافتن آن عین تقرب الی ... است صرفاً به کمک منطق اصولیین حاصل می‌شود.

بنابراین در بحث تقرب الی ... نیز یک علامت سؤال مطرح می‌شود که این مفهوم بعنوان رکن اصلی هدف تنظیم امور مسلمین یعنی چه؟ عدم دقت و توجه دقیق به این مسأله منجر به موضع متخصصین

دانشگاهی در مقابل فقهای حوزه‌های علمیه خواهد شد، یعنی دانشگاه‌ها و متخصصین ما متعبد به وحی ولی مقلد کینز خواهند شد. مسکن است مسأله حتی یه اینجا منجر شود که متخصصین و اقتصاددانان برای رشد اقتصادی راه حلی ارائه دهند. مثلاً وقتی نماینده حضرت امام در آن شورای اقتصاددانان آن نحوه راه حل را مخالف با فتوای حضرت امام بداند تصمیم‌گیری نهائی به رأی گذشته شود، چه بسا که این امکان وجود دارد که اقتصاد دانان مقلد کینز و متعبد وحی فتوای امام را در یک جو دمکراسی با اکثریت آراء رد کنند و نظر اکثریت متخصصین را عین اسلام واقعی و مصداقی از تقرب الی ... بدانند.

به نظر می‌رسد که بعد از تبیین این مسائل که احتمالاً چند جلسه ادامه خواهد داشت مسأله بعد این است که واقعاً برنامه ریزی اقتصادی و تنظیم امور مسلمین براساس احکام خدا چگونه صورت خواهد گرفت، یعنی در واقع آیا در بابی از تحریر الوسیله مطلبی راجع به طرز تنظیم برنامه عمرانی پنجساله و یا آئین نامه اجرائی بانک غیر ربوی ارائه شده است؟ اگر پاسخ این گونه سئوالات در تحریر بود که این همه بحث و فحص در سازمان برنامه و بانک مرکزی و مجلس مطرح نمی‌شد. یک نظریه‌ای مطرح شده بود که نامه امیرالمومنین علیه السلام به مالک اشتر می‌تواند الگوی همه برنامه‌های عمرانی و تنظیمات امور اقتصادی ما باشد. عرض می‌کنم این نامه که قبلاً هم بود و همه از وجود آن مطلع بودند. آیا واقعاً می‌توان از این نامه برنامه پنجساله عمرانی یا سیاست‌های پولی و مالی بانک مرکزی را استخراج کرد؟ شکی نیست که کلمات مبارک معصومین مبنای تنظیم امور مسلمین می‌باشند اما تنظیمات اقتصادی نیازمند مدل‌های اقتصادی هستند و مدل‌های اقتصادی براساس تئوریهای اقتصادی طراحی می‌شوند و ما سؤال می‌کنیم که مبنای این تئوریها چیست؟ آیا با استفاده از تئوری کینز یا ساموئلسن می‌توان یک مدل اقتصادی ساخت و به کمک آن مدل امور مسلمین را براساس نامه امیرالمومنین به مالک اشتر تنظیم کرد؟ و فیه تأمل. این همان بحث اصلی ما در جلسات آینده است.

برادر بکائی: بسم ... الرحمن الرحيم. مباحثی که مطرح شد قاعداً از این سؤال شروع می‌شود که آیا ما در رابطه با تئوریهای اقتصادی غرب و شرق، می‌توانیم غرب و شرق را به عنوان یک نظام منسجم و دارای یک هویت مستقله بدانیم یا اینکه برعکس معتقدیم غرب و شرق به عنوان یک کل مطرح نمی‌شوند بلکه اجزائی هستند که ما می‌توانیم از این اجزاء براساس احکامی که در دست داریم استفاده کنیم. اینطور که از بحث بر می‌آید ما غرب و شرق را به عنوان یک کل منسجم در نظر گرفته‌ایم. اما اگر ما در این جواب تشکیک کنیم آنگاه کل مسائل مطروحه زیر سؤال می‌رود. یعنی دیگر اینگونه نیست که ما غرب و شرق را به عنوان یک کل ببینیم و بعد آنرا در رابطه با مبنا زیر سؤال ببریم و همه را منتفی بدانیم، بلکه اگر اینگونه برخورد نکنیم شاید بتوانیم از خوبیهای غرب و شرق هم استفاده کنیم. مطلب دیگر این است که قاعداً ما در اسلام دو مطلب داریم که شاید بارها در صحبت‌های مسئولیت یا فقه‌های ما مطرح شده است، یکی مسئله موضوع و دیگری مسئله حکم است. در رابطه با مسئله موضوع به نظر میرسد که درک و تجزیه و تحلیل افراد متخصص محور اصلی است که بتوانند در قلمرو آن موضوعات تعیین هدف کنند، ولی در قلمرو حکم مسلماً متخصص نمی‌تواند هیچ‌گونه نظر و یا ایرادی در مورد آن حکم داشته باشد. عبارت دیگر ما هدف و مبنا را در رابطه با حکم به فقیه واگذار می‌کنیم ولی تجزیه و تحلیل موضوعات را در قلمرو متخصصین می‌دانیم. و خلاصه در موضوعاتی که جاری هست در جامعه مسلمین، خود متخصصینی که در این زمینه کار کرده‌اند می‌توانند تعیین هدف کنند و آنها را مورد بررسی قرار دهند و به یک سری احکامی برسند بعد اگر این احکام یا این هدف تراحمی با هدف یا احکام الهینداشت آن را مورد اجرا قرار دهند.

برادر دکتر محمد زاده: بسم ... الرحمن الرحيم – برادرمان آقای بکائی میفرمایند که آیا ما می‌توانیم اصولاً از اجزای موجود در نظام اقتصادی شرق یا غرب که می‌بینیم علی‌الظاهر مفید هست استفاده کنیم یا نه؟ باید گفت که اگر جنبه کلنگری داشته باشیم مسلماً پاسخ منفی است زیرا جمیع اجزاء و عواملی که در

سیستم‌های شرق و یا غرب بوجود آمده‌اند بر مبنای اصالت ماده هستند. حال چگونه ممکن است شما یک جزء یا یک عامل را پیدا کنید که در عین اینکه وحی را تأیید بکند وحی را هم نفی نماید؟ اصولاً کلیه اجزایی که در نظامهای اقتصادی غرب و شرق هست و روابطی که بوجود آمده یا بر مبنای اصالت سرمایه است که اساس نظام سرمایه‌داری می‌باشد و یا بر مبنای اصالت کار است که اساس نظام سوسیالیستیست و هر دوی اینها در نهایت وجوهی از اصالت ماده هستند، اما مبنا و اساس جامعه اسلامی اصالت وحی است. در هر کدام از این نظامها شکل ابزار و وسایل و یا نحوه تنظیماتی که بوجود می‌آید در تمام آنها باید تبلور مبنای وجود داشته باشد. پس بنابراین این مسأله که مطرح می‌شود آیا احتمالاً ما می‌توانیم خوبی‌های غرب را بگیریم و یا خوبی‌های شرق را بگیریم این ممکن است در ظاهر صحیح به نظر برسد ولی یک مبنای اصولی ندارد، چرا؟ زیرا آنخوبی که بر مبنای ماده و اصالت ماده و نفی وحی شکل گرفته باشد از نظر ظاهر خوب است اما در جهت کل نمی‌تواند خوب باشد.

اما سئوالی که برای خود بنده مطرح است این است که اشاره‌ای شد در مقدمه در زمینه مطالب و محتوای دانشگاه‌ها و اینکه آنچه که الان در دانشگاهها مطرح است از غرب گرفته شده است. اما مسأله مهم این است که برای خارج شدن از این مسئله ما باید علت یابی کنیم. یعنی برای غرب مثالی که شما فرمودید در مورد پدر و فرزند که می‌گوید این غذا را بخور می‌گوید چشم، سؤال می‌کنیم که علت این اطاعت محض در چیست؟ یک رابطه‌ای در اینجا وجود دارد، یک امکاناتی فرزند دارد و یک امکاناتی پدر دارد که فرزند را وادار به اطاعت و تبعیت کردن می‌کند. خلاصه مسئله جامعه ما نیز به همین ترتیب است یعنی جامعه ما در ارتباط با وضعیت اقتصاد جهانی و سایر کشورهایی دیگر است که وجود دارند و این یک وضعیت خاصی را برای ما به وجود می‌آورد. همانگونه که در ابتدای انقلاب خیلی از این روابط را ما قطع کردیم و گفتیم خیر، ولی در عمل الان می‌دانیم که مجدداً دارد بعضی از این روابط برقرار می‌شود و انقلاب فرهنگی

که شد گفتند نه این مطالب باید دور ریخته شود. اینها به درد نمی‌خورد، اما در عمل دیدیم که دوباره برگشت و مورد تدریس قرار گرفت. آنچه بنده می‌خواهم عرض کنم این است که آیا ما می‌توانیم خودمان را به عنوان یک جامعه‌ای که خارج از ارتباط با جوامع دیگر جهانی است تصور نمائیم و شامل بر جوامعی شویم که مبنای تنظیمات آنها اصالت ماده است؟ و یا اگر به عنوان یک جزء در رابطه با آنها هستیم در آن صورت وضعیت اقتصادی ما به تبع رابطه‌ای تعیین می‌شود که الان در جهان حاکم است، خلاصه اینکه چگونه یک جزء می‌تواند کل یک سیستم و مبنایش را تغییر دهد؟ اگر این سوال جواب داده شود مسلماً انقلاب فرهنگی و انقلاب اداری به نتیجه می‌رسد، ولی در غیر این صورت مسلماً در بعد تئوریک و عملی با مشکلاتی مواجه خواهیم بود. پس بنابراین به نظر من بحث کردن در مورد اینکه آیا این مسائل و مطالبی که در تئوریهای اقتصادی وجود دارد مورد قبول ما هست یا نیست، مسلماً مورد قبول هیچ کس نمی‌باشد. یعنی آیا نحوه تنظیمی که ساموئلسن و یا مارکس می‌کند به درد ما می‌خورد این مورد قبول هیچ کس که اعتقاد اسلامی داشته باشد نیست. اما ما الان در رابطه‌ای هستیم که کل آن نظام و آن مبنا بر ما تحمیل کرده است و لذا سؤال این است که چگونه می‌توان از این رابطه خارج شد؟

برادر فدایی: بسم ... الرحمن الرحیم - من فکر می‌کنم که بحث دو قسمت دارد:

اولاً در مصادیق و شواهد برای تبیین مبنای فکری مان تحلیل می‌کنیم و یک وقت بحث مبنائی است که انجام می‌دهیم. مثلاً در مورد مثال پدر و فرزند که بحث شد، اینکه پدر یا فرزند در ارتباط خاصی است و دستور می‌دهد. با اینکه مبنای فکری آن پدر چیست دو مسأله متفاوت است. ما ابتدائاً روی بحث مبنائی فکر می‌کنیم. یعنی اینکه بینیم تفکر اسلامی واقعاً به لحاظ مبنایی با شرق و غرب فرق می‌کند؟ اگر به لحاظ مبناییه چنین فرقی اعتقاد پیدا کردیم بعد می‌آییم روی برنامه ریزیو اینکه چگونه تغییر حاصل می‌شود مطالعه می‌کنیم. جهت تبیین مسأله مثالی عرض می‌کنیم. مثلاً ما الان در جبهه‌هایمان آنچه که تحقق دارد در

واقع تمام شرق و غرب جمع شده در ابزارآلاتی که صدام فراهم کرده است. اما در طرف دیگر آنچه فراهم شده در واقع ایمانی است که برادرانمان در جبهه دارند. حال در پاسخ به آن سئوالی که ما جزئی هستیم از جهانی که نظام شرق و غرب بر آن حاکم هستند، عرض می‌کنم که آیا ما تغییر را توانستیم حاصل کنیم یا نه؟ ما می‌بینیم این تغییر را عملاً حاصل کردیم. مسئله مبنای انقلاب نیز همین است.

بنابراین اگر در واقع اعتقاد پیدا می‌کنیم که مبنائاً نظام و فکری ما با نظام هستی و فطرت و هدف کل هستی هماهنگی دارد به نظر می‌رسد که اساس اعتقادیمان را حل کرده‌ایم. یعنی مطمئن هستیم که نظام ما به نتیجه مطلوب خودش خواهد رسید بالاخص که ما به دنیای دیگر نیز معتقدیم. لذا اگر ما جزئی هستیم که در ارتباط با سیستم شرق یا غرب قرار گرفته‌ایم طبعاً باید در چنین ارتباطی این مبنای نظام اعتقادی را لحاظ کنیم. زیرا بدون در نظر گرفتن این مبنای اعتقادی نه تنها نمی‌توانیم تغییری بدهیم بلکه در واقع حذف نیز خواهیم شد. بنابراین بحث دو قسمت دارد، یکی در مورد مبنای نظام اعتقادی که ابتدائاً آن را تمام می‌کنیم. و مسأله دیگر در بعد تنظیم امور و مسائل برنامه‌ریزی است که در اینجا هم براساس همان نظام فکری معتقدیم که اگر تکلیفمان را انجام دهیم نتیجه مطلوب حاصل خواهد شد.

اما در مورد فرمایشات حضرتعالی نیز سئوالی دارم و آن این است که در واقع برای هدف دو جهت فرض گرفتید: یکی توان فزائی مادی و دیگری قرب الی... در مقدمه بحث اشاره فرمودید که وقتی ما معتقد به وحی هستیم در واقع هدف را هم وحی تعیین می‌کند، معذالک توضیح فرمودید که در اقتصاد اسلامی چگونه به استناد وحی توان فزائی مادی هدف شد؟ بنظر می‌رسد که در این مورد نیز باید به وحی استناد می‌کردید، در حالیکه من از صحبت‌های شما چنین استنادی را به وحی متوجه نشدم.

برادر رزمی: بسم الله الرحمن الرحیم، مقدمتاً اشاره مختصری در جواب برادرمان آقای فدائی می‌دهم و آن اینکه لزومی ندارد مسأله توان فزائی مادی را به عنوان جزئی از هدف تنظیم امور مسلمین، مستقیماً از

وحی بگیریم ما می‌گوییم امور مادی مسلمین را باید رشد بدهیم و این حرف منع شرعی ندارد، یعنی در واقع می‌خواهیم یک نظامی را پیاده کنیم که رشد مسلمین در آن نظام حاصل گردد. اصلاً در احکام اسلام نظام‌های مختلف و منسجم مانند نظام اقتصادی، نظام قضائی، نظام اخلاقی و غیره بصورت مجزا و مستقل وجود ندارد. اینها یک اموری است که متفکرین آنها را به حسب نیازهای جامعه و کیفیت تنظیم امور تبیین کرده‌اند. حال اگر در بحثی گفتیم که هدف ما ایجاد نظامی است که در آن نظام با توجه به احکام الهی امور مادی مسلمین رشد کند هیچ مانعی به نظر نمی‌رسد. البته اگر منع شرعی به نظرتان می‌رسد قاعدتاً می‌توانیم مطرح کنید، کما اینکه اگر بگوییم ما راهی را می‌خواهیم ابداع کنیم که تولید مشروبات الکلی بالا برود می‌فرمایید که اصلاً خود مشروب الکلی ممنوع است و نتیجتاً چنین بحث و فحص لزومی ندارد. اما در مواردی که خود موضوع ممنوعیت شرعی ندارد به نظر نمی‌رسد که لزومی داشته باشد که مثلاً بحث هدف را بخواهیم به قرآن نسبت دهیم که مثلاً در جائی گفته شده باشد که هدف از تنظیم امور مسلمین توان فزائی مادی است.

اما در مورد این مسأله تقرب الی ... چگونه باید معنی شود به نظر میرسد که رابطه کلی در تبیین تقرب اجرای عدالت به معنای صحیح آن باشد، ولیکن اینکه عدالت را به چه صورت معنی کرده‌اند یک بحث است و اینکه شیوه تشخیص عدالت در موارد مختلف چیست بحث دومی می‌باشد. مفهوم عدالت در واقع قرار دادن هر چیز در جایگاهی است که در نظام کل هستی دارد. حال بر این اساس مفاهیمی چون عدالت اجتماعی، عدالت فردی، عدالت در خانواده، و غیره را مطرح می‌کنند. حال اولاً چگونه تشخیص بدهیم که جایگاه واقعی هر چیز کجاست؟ تمام امور مادی مسلمین هر کدام جایگاهی دارد و ما باید این جایگاه را تشخیص دهیم، و این امر از دو راه میسر است. یک راه همان است که در موارد مختلف و متعددی شرع مقدس صراحتاً جایگاه یک موضوع را معین نموده است. مثلاً فرموده که ربا حرام است. مکتب اصالت

وحی دقیقاً بهمین معناست که هر وقت وحی چیزی گفت دیگر انسان نمی تواند عقل خود را معیار قرار دهد که آیا ربا صحیح است یا خیر؟ حتی اگر معاذ... تشخیص دهیم که علی الظاهر این حکم اشتباه است، چون این حکم در واقع حکم خداست نمی توانیم. ان قلت بیاوریم و آن را رد کنیم، مگر اینکه در جائی بحث اصولی مطرح شود، بحث رجال و درایه پیش بیاید که اصلاً این قول منسوب به خدا نیست.

موضوعات و امور دیگری نیز هستند که جایگاه و موضع آن توسط وحی تعیین نشده است و اینها خود دو بعد دارند:

یکدسته مسائلی است که شرعاً به آنها مسائل مباح می گویند و تشخیص بعهده خود افراد است که عقلاً تصمیم می گیرند. و خدا در این مورد نظر خاص ندارد. مثلاً می خواهید به مسافرت بروید یا خیر، عقل حکم خدا کرد. اما البته نکته قابل تأمل این است که فعلاً اکثر اقتصاددان هی ما مسلط به احکام الهی نیستند و بهر حال نمی توانیم به حکم آنها به عنوان حکم اسلام واقعاً اعتماد کنیم. ما اصل کلام این است که آن قسمتی که مربوط به عقل می شود دو گونه است: یکی مواردی است که م اصل وحی را داریم یعنی در شرع مقدس نسبت به حرمت یا جواز آن حکم صریح وجود دارد، اما کیفیت اجرای آن به عهده عقل گذاشته شده است. مثلاً ما حکم ربا را داریم اما تحریم ربا را در چهارچوب معاملات و روابط اقتصادی جامعه چگونه جاری کنیم که رشد مادی هم برایمان حاصل شود، این بحثی است که باید به آن پردازیم. مورد دوم آن است که شرع مقدس حکم صریح ندارد یعنی ولی فقیه حکمی در این مورد نمی دهد. در اینجا نیز باز عقل مجاز است که هم تعیین هدف کند و هم شیوه نیل به آن هدف را مشخص نماید.

نکته دیگر که در اینجا مطرح شد این است که آیا ما از مسائلی که در نظامهای اقتصادی غرب و شرق مطرح است می توانیم در نظام اسلامی خودمان هم استفاده کنیم یا خیر؟



هفته قبل هم بحث کردیم که اگر جزئی در رابطه با هدفی قرار گرفته است بدین معنی نیست که این جزء حتماً فقط برای همین هدف می تواند مورد استفاده قرار گیرد. ممکن است جزئی باشد که انسان بتواند از آن هم برای اهداف مادی و هم به جهت قب الهی استفاده کند، اینها وسیله هستند و مواردی میباشند که اصولاً با جهان بینی ارتباط و برخوردی پیدا نکرده بلکه عمدتاً با فطرت انسان مربوط می شوند. بنابراین لزومی ندارد که ما از ابتدا این مطلب را نفی کنیم که هر جزئی که در نظام اقتصادی غیر اسلامی هست در نظام اسلامی نمی توانیم از آن استفاده کنیم، خیر این بستگی کامل به چیستی آن مورد دارد و از دو زاویه هم این مسأله قابل بررسی است یکی اینکه شیوه تحقیق این مورد چه بوده است و دوم اینکه خود موضوع آیا با نظام فکری اسلام مغایرتی دارد یا خیر؟

برادر دکتر درخشان: به نظر می رسد سوالاتی که برادران مطرح فرمودند تا حدی درخلاف مباحثات تبیین شد. اما نکات جناب آقای رزمی را من بدین صورت دسته بندی می کنم که مقدمتاً فرمودند هدف از تنظیم امور اقتصاد مسلمین تحقق عدالت است و عدالت یعنی هر شیئی را در موضع خودش و هماهنگ با کل نظام هستی قرار دهیم. بدنبال این مسأله این سؤال را مطرح کردند که احکام الهی یعنی استنباط آقایان فقها از کلام معصوم می تواند جایگاه بسیار یز امور را معین کند. ولکن موضع بسیاری از امور را هم وحی معین نکرده و عقل متکفل تعیین آن است و فرمودند که قلمرو کاوش های ذهنی اقتصاددان ها و تئوریسین ها نیز درواقع در همین جاست.

در قسمت اول عرض می کنم که حتی در اموری که وحی جایگاه امری را تعیین کرده مثلاً فرموده است که حکم ربا حرمت است معذالک این یک حکم کلی است و موضوع این حکم نیز کلی می باشد. سؤال اصلی و بحث اساسی ما این است که چگونه می توانیم یک امر جزئی درعینیت را بر آن موضوع کلی منطبق کنیم و سپس حکم کلی متعلق موضوع کلی را بر آن موضوع جزئی تعمیم دهیم. قلمرو تحقیقات

اقتصاددانان نیز دقیقاً در همین عمل انطباق است. بدین معنی که مسائل جزئی در عینیت مثلاً بورس اوراق بهادر و یا نحوه تجارت خاص بین المللی را ملاحظه کنند. و سپس این مسأله را تحلیل نمایند که آیا این موضوعات جزئی را می توان تحت شمول موضوع کلی ربا و یا سلطه کفر بر مسلمین قرار داد؟ اگر بله که در آن صورت حکم این موضوعات کلی را داریم. بنابراین ملاحظه می شود که صحت انطباق متوقف بر صحت شناخت موضوعات جزئی است و در همین جا بود که سؤال کردیم آیا با تئوری های اقتصادی غرب و شرق می توان موضوعات جزئی است، و در همین جا بود که سؤال کردیم آیا با تئوری های اقتصادی غرب و شرق می توان موضوعات جزئی در عینیت را بشناسیم؟

بنابراین حتی در قسمت اول که فرمودند وحی جایگاه بسیاری ز امور را معین کرده است عرض می کنم این درست اما انطباق موضوعات کلی که وحی نسبت به آنها حکم صریح دارد بر موضوعات جزئی در عینیت که عمدتاً مسائل مستحدثه هستند چگونه صورت می گیرد؟ بنظر می رسد که این انطباق در قلمرو تخصص اقتصاددانان است. برادرمان جناب آقای رزمی قسمت دوم یعنی مواردی که وحی حکم صریحی ندارد را در قلمرو تحقیقات اقتصاددانها قرار دادند، در حالیکه در همان قسمت اول نیز ملاحظه می کنیم که اگر بخواهیم با منطق کینز با تئوریهای ساموئلسن عمل کنیم ممکن است تنظیمات اقتصادی در مسائل جزئی در عینیت را بنحو غیر اسلامی انجام دهیم در حالیکه علی الظاهر ممکن است اجرای احکام... باشد. چنین انحرافی در تنظیم امور مسلمین به تبع شناخت غلطی است که از موضوعات مستحدثه حاصل می شود. یعنی به کمک چه تئوری و چه مدلی است که ما موضوعات جزئی در عینیت را می شناسیم؟ لذا باینکه وحی در بسیاری از امور صراحتاً نظر می دهد ولی با اعتبار شناخت غلط یک موضوع شناس چه بسا ممکن است یک تنظیمی که ضربه به اسلام است را تحت یک قاعده ای ببرد که ما فکر کنیم خدمت به اسلام است.

در قسمت دیگری ایشان فرمودند که در بعضی از موارد وحی علی الظاهر صحبتی ندارد و نسبت به مسأله ساکت است. مثلاً وحی در مورد اینکه در برنامه پنجساله عمرانی به صنایع پتروشیمی اولویت دهیم یا احداث یک کارخانه جدید ذوب آهن یا رشد تولیدات کشاورزی ساکت است. وحی در این مورد صرفاً می گوید حفظ صالح مسلمین را لحاظ کنید. بنابراین ایشان می خواهند نتیجه بگیرند که در این موارد نظر متخصصین براساس تنظیمات عقلی کفایت می کند. حال سؤال می کنم که با کدام مدل و کدام تئوری است که می خواهیم موضوع صنایع پتروشیمی یا ذوب فلزات را در مجموعه کل اقتصاد تجزیه و تحلیل کنیم؟ اگر براساس مدل کینز است که قهراً او بر مبنای خاصی مدل خود را ساخته و لذا استفاده از مدل قاعدتاً همان مبنای فاسد را در شناخت ما از موضوع صنعت پتروشیمی در کل اقتصاد وارد می کند، و بنابراین تشخیص مصالح مسلمین براساس مدلی است که جوهره آن نقیض احکام است... است. بهر حال به نظر می رسد که این مسأله باید تحت عنوان ماهیت علمی تئوریهای اقتصادی در جلسات آینده موضوع بحث قرار بگیرد.

بنابراین در جلسه آینده بحث قرب الهی بعنوان هدفی در تنظیم امور مسلمین ادامه خواهد داشت تا جوانب قضیه تبیین بیشتری شود. عبارت دیگر وقتی مشخص شد که وحی در چه قسمتی نظر دارد و در چه قسمت ساکت است و در آنجائی که نظر دارد آیا باز هم ما باید در تنظیم امور اقتصادی به عقل خودمان متوسل شوی یا دلالت وحی کافی است بحث کنیم. همینطور در آنجائی که وحی ساکت است سئوالی که مطرح می شود این است که چگونه می توان از عقل در تنظیم امور اقتصادی استفاده کرد. آیا تنظیمات عقلی در چهارچوب احکامی که در دسترس است کفایت می کند یا اینکه باید براساس احکام... تنظیمات اقتصادی عقلاً صورت گیرد؟ به نظر می رسد که فقط بعد از تبیین چنین مسأله ای است که موضوع ما متخصصین روشن می شود، و مرحله بعد در بحث ما این خواهد بود که متخصصین براساس چه مدلی باید

موضوع شناسی نمایند. بعبارت دیگر تا موقعی که موضوع متخصصین در مقابل فقها و بالعکس مشخص شده است صحبت از مدل و تئوری شناخت موضوعات اقتصادی بی معناست.

برادر فدائی: در آن قسمت که فرمودید وحی جایگاه بعضی امور را مشخص نکرده است متوجه نشدم که آیا منظور این است که شرع مقدس موضوع آن را معین نکرده یا اینکه حکم آن را نفرموده است؟ اگر منظور این است که بعضی مسائل هستند که شرع مقدس حکم آن را معین نکرده در این صورت این مسأله دلالت بر این می کند که در احکام الهی نقص وجود دارد. البته اعتقاد ما بر این است که خداوند فعل مکلف را در همه ابعادش تعیین فرموده است، یعنی هیچ فعلی نیست که تکلیف و حکم آن مشخص نشده باشد. اما اگر بحث ما در موضوع شناسی یعنی تطبیق آن حکم با موضوع خارجی است که البته این قسمت تا روشن است، در غیرن این صورت مطلب تا حدی ابهام دارد.

برادر دکتر درخشان: انشا... تعالی همین مسأله را در جلسه آینده بحث می کنیم تا بدین ترتیب موضوع مفهوم تقرب الی... در تنظیم امور مسلمین روشن شود. بعد از تبیین این مسأله موضوع ما اقتصاددانها نیز روشن خواهد شد. و سپس بر می گردیم به تئوریهای اقتصادی که آیا می شود اجزائی را از تئوری های غرب یا شرق گرفت و در تنظیم امور مسلمین بکار برد؟

والسلام علیکم ورحمه... و برکاته

## فصل سوم: تخصص و شناخت مصادیق مبحث تئوریهای اقتصادی

### (21 آبان 1363)

برادر دکتر درخشان – بسم الله الرحمن الرحيم. این روزها گاهی شنیده می شود که بحث اقتصاد اسلامی در دانشگاهها رو به سردی است و نوعاً بسیاری از اساتید اقتصاد ضرورتی برای مطالعه و تحقیق بیشتر در این زمینه نمی بینند و مضافاً اینکه گاهی استدلال نیز می کنند که همانند رزمندگانی که در جبهه ها می جنگند دانشجویان ما نیز در دانشگاهها باید تئوریهای اقتصاد غرب را خوب یاد بگیرند که بهتر درس خواندن در دانشگاهها عین خدمت به اسلام است.

علی ای حال ما که نمی توانیم قبول کنیم خدمت به غرب عین خدمت به اسلام است و لذا این علامت سؤال که آیا علوم اقتصادی واقعاً اسلامی شده است یا خیر را هر چه بزرگتر مطرح می کنیم و راجع به آن فکر و تأمل می نمائیم. مضافاً اینکه در حال حاضر ما با یک حرکت خاص در دانشگاهها مواجه هستیم و آن این است که اساتیدی که بنا به اعتقاداتشان با مفهوم اقتصاد اسلامی مخالفت داشته و مقلد کینز و یا مارکس بوده اند از دانشگاه اخراج شدند ولی دو مرتبه الان دارند به دانشگاهها بر می گردند. البته این قضیه بیشتر مربوط به کسانی است که عمدتاً از نظام اقتصادی آمریکا یا انگلیس طرفداری می کردند. یعنی کینزینیسم ها و طرفداران ساموئلسن که در عین حال مخالف تنظیم امور مسلمین براساس احکام الهی هستند، دارند به دانشگاهها بر می گردند ملاحظه چنین امری در عینیت بسیار بحث انگیز و قابل تأمل است، معذالک دلیل چنین تغییر در سیاست انقلاب فرهنگی را علی الظاهر جذب متخصصین می دانند. سؤال می کنیم که آیا می توان از تخصص کفار در تنظیم امور مسلمین استفاده کرد؟ اقتصاد که پزشکی و جراحی و یا مهندسی و ساختن یک پل و آسفالت کردن یک جاده نیست که بگوییم متخصصین را در

خدمت به حکومت اسلام جذب کنیم و حتی از کفار نیز بعنوان مستخدم برای حکومت اسلام استفاده نمائیم. اقتصاددانان غرب زده و مقلد کینز که دیگر مستخدم و نوکر مسلمین نیستند.

او می خواهد امور اجتماعی و اقتصادی مسلمین را تنظیم کند. آیا می توان نوکری استخدام کرد که آقای ما باشد؟ امور مسلمین را در ابعاد اقتصادی و اجتماعی خداوند متعال معین و مشخص کرده است نه کینز و ساموئلسن .

بنابراین سیر مباحث ما به مسأله تحلیل وجوه افتراق حوزه تخصص و حوزه فقاہت رسید و در جلسه گذشته به دو سؤال رسیدیم، اولاً آیا می توان این قضیه را قبول کرد که علوم انسانی مانند اقتصاد، جامعه شناسی و غیره ربطی به ایدئولوژی و اصول اعتقادی خاصی ندارند بلکه صرفاً علم هستند و ابزار و لذا متخصصین می توانند آن قسمت هائی که مخالفت قطعیه با اسلام ندارد را انتخاب و بقیه را حذف کنند؟ بعبارت دیگر یک استاد دانشگاه ممکن است بگوید من چکار دارم که اسلام چیست؟ من علم اقتصاد را می دانم و دانسته های خود را عرضه می کنم آقایان فقها هر کجای آن را که بنظرشان غیر اسلامی است متذکر شوند تا من آن را حذف کنم. این یک نحوه بحث است که البته ثمره عملی هم خواهد داشت و آن این است که نوعاً به آقایان فقها نیز متذکر می شوند که این قسمت که شما دستور حذف آن را دادید واقعاً صلاح نبود و مصالح مسلمین از این راه تأمین نمی شود. و لذا از آقایان فقها می خواهند که در این قسمت تجدید نظر کنند. اگر هم آقایان فقها در نظر خود اصرار کنند به آناعتبار که حکم خداست در آن صورت این دسته از اساتید دانشگاه خواهند گفت که آقایان فقها ارتجاعی فکر می کنند. بعبارت دیگر اگر آقایان فقها دستور حذف ربا را از شبکه بانکی می دهند متخصصین مقلد کینز کوشش می کنند بنحوی به آقایان فقها آثار و ثمرات سوء چنین تصمیمی را در بعد صنایع، کشاورزی، تجارت و خصله در رشد اقتصادی و ایجاد بحران متذکر شوند.

البته نظر این دسته از متخصصین به مفهومی نیز صحیح است، زیرا وقتی که نظام تولیدات صنعتی، تولیدات کشاورزی، و تجارت ما براساس یک نظام شبکه اعتبارات ربوی رشد کرده است، قهراً با حذف ربا مواجه با بحران هائی خواهند شد و لذا این ترس کارشناسان اقتصادی از این جهت قابل توجیه است. ولیکن بحث ما در این است که چرا این آقایان متخصصین نظام صنایع، کشاورزی، تجارت و غیره را مبنائاً تغییر نمی دهند تا نه تنها به تبع حذف ربا بحران حاصل نشود بلکه اجرا شدن حکم خدا باعث شکوفائی اقتصاد گردد. دلیل این مسأله را در این دانستیم که جو غالب جامعه متخصصین در واقع اقتصاد کینز را در کلیت خود نفی نمی کنند یعنی نظرشان این است که اگر آقایان فقها شبکه اعتبارات غیر ربوی می خواهند. لذا تئوری های کینز مربوط به ربا را حذف و بقیه را که علی الظاهر مخالفت قطعیه ای با احکام خدا ندارد قبول می کنیم، غافل از اینکه تئوری کینز راجع به ربا با تئوری او در رشد صنایع و یا رشد کشاورزی از نقطه نظر مبنائی جامع مشترک دارد. چنین برخوردی قهراً بحران های اقتصادی در بعد عملی به دنبال خواهد داشت، زیرا همانگونه که کینز نیز خود تصریح دارد تعادل اقتصادی چه در رع بحران به تبع تعادل بازارهای چهارگانه کلان حاصل می شود، بازارهای چهارگانه ای که در ربط با یکدیگر هستند.

حال چگونه است که می توان نرخ بهره بعنوان عامل ایجاد کننده تعادل در بازار پول را حذف کرد و در عین حال به تعادل در سه بازار دیگر رسید؟ به نظر می رسد این مسأله ای بود که در جلسات قبل تبیین شد و ضرورت بحث در آن به ثبوت رسید و انشا... تعالی موضوع مباحث ما در جلسات آینده خواهد بود. محور دیگر بحث در جلسات گذشته این بود که اگر آقایان فقها صریحاً می فرمایند حکم ربا حرمت است حالا خودشان هم برنامه پنج ساله عمرانی بنویسند. اصلاً آقایان فقها در مسائل اقتصادی نیز متخصص شوند و بجای اینکه متخصص در سازمان برنامه یا بانک مرکزی برنامه اقتصادی بنویسند و سپس در شورای نگهبان احتمالاً رد شود خود آقایان فقهای شورای نگهبان برنامه های اقتصادی را نیز بنویسند،

تصویب کننده و سپس برای اجرا به بانک مرکزی و سازمان برنامه ابلاغ نمایند. نظر برادران در جلسه قبل این بود که بحث راجع به این مسأله را مقدم بر بحث ماهیت علمی تئوریهای اقتصادی مطرح کنیم، یعنی موضوع آقایان فقها را در مقابل متخصصین و بالعکس مشخص نمائیم. وقتی موضوع متخصصین دقیقاً مشخص شد آن وقت بر گردیم به تحلیل مسائل در حوزه تخصص و ببینیم آیا می شود تئوریهای کینز و یا مارکس را از هم باز کرده و آنچه را که مخالفت قطعی با احکام خدا ندارد قبول و بقیه را نقض کنیم؟ به نظر میرسد که این مسأله را باید در جلسات بعدی مطرح کنیم چون بحث وسیعی خواهد بود و احتمالاً مدتها ادامه پیدا خواهد کرد، و در این جلسه به بحث وجوه اشتراک و افتراق حوزه تخصص و حوزه فقاقت می پردازیم.

مقدمتاً باید دید اسلام یعنی چه؟ آیا اسلام همان نظامی است که آقایان فقها می گویند یا اینکه برعکس منظور از اسلام طرح یک جامعه مطلوبی است که من متخصص که احتمالاً یک کلاس اسلام شناسی نیز در دانشگاه لندن یا پاریس دیده ام ترسیم می کنم. این مسأله ای است که محل بحث است. در اینجا برای اینکه بتوانیم زودتر به نکته اصلی برسیم علی فرض حرکت می کنیم یعنی می پذیریم که منظور از اسلام همان است که آقایان فقها می فرمایند. حال سؤال این است که اگر آقایان فقها اسلام شناس هستند این به چه معناست؟

در پاسخ می گوئیم که وظیفه اصلی آقایان فقها و یا بعبارت دیگر اسلام شناسی فقها در مسأله استنباط احکام الهی متبلور می شود. اسلام چیزی جز مجموعه احکام الهی نیست و اسلام شناس نیز در واقع چیزی جز تسلط به مکانیسم استنباط احکام الهی نمی باشد.

حالا سؤال می کنیم که آقایان فقها چگونه به استنباط احکام ... می رسند؟ قدر ملمس این است که مبنای استنباط احکام الهی کتاب و سنت است، یعنی در واقع شرایط و مقتضیات زمان و مسائل مبتلا به جامعه



نمی تواند مبنای استنباط احکام الهی باشد. معیار، کلام معصوم است و لاغیر. عقل آقایان فقها نیز در خدمت وحی است یعنی در خدمت این است که حجت را تمام کند که کتاب و سنت و خلاصه کلام معصوم بر چه امری دلالت می کند، بعبارت دیگر آقایان فقها براساس قال الصادق و قال الباقر استنباط احکام می کنند و کاری به آمار بانک مرکزی ندارند، یعنی در واقع مستقل از تأثیر شرایط و بالمره با حل شدن در کلام معصوم به حکم الهی می رسند.

ممکن است اشکال شود که آیا واقعاً شرایط اجتماعی تأثیری بر نحوه استنباط احکام ... ندارد؟ آیا فقیهی که در قرن بیستم زندگی می کند به همان ترتیب استنباط حکم خدا می کند که شیخ الطائفه در هزار سال پیش استنباط حکم می نمود؟ این هم بحث وسیعی است ولی اجمالاً عرض می کنیم که دین خدا همان است که هزار و چهارصد سال پیش بر قلب مبارک رسول ... نازل شد و تا آخر هم همین است و تغییری نکرده و هیچ حلالی باستناد تغییر شرایط حرام نمی شود و بالعکس. بنابراین ما با دو مسأله مواجه هستیم یکی کتاب و سنت است که تغییر پذیر نیست و یکی شرایط اجتماعی است که در حال تغییر می باشد. آقایان فقها براساس کتاب و پذیر نیست و یکی شرایط اجتماعی است که در حال تغییر می باشد. آقایان فقها براساس کتاب و سنت استنباط حکم می کند و آقایان متخصصین نیز براساس مطالعه و تفسیر تغییرات اقتصادی و اجتماعی ارائه طریق نموده و در واقع حکم می دهند. حال سؤال این است که چه تضمینی وجود دارد که این دو حکم در تعارض و یا تزامم واقع نشود؟ حال به تحلیل اجمالی مسأله می پردازیم .

محور اصی فقاہت استنباط احکام خداست. حکم در واقع بیان گر رابطه انسان با خود و غیر اوست و موضوعات، در حقیقت کیفیات گوناگون هستی، هستند که حکم بر آن بار می گردد. بنابراین هر حکم دارای موضوعی است اما حکم کلی است و موضوع نیز کلی و متعلق حکم می باشد. حالا به این نکته توجه می کنیم که موضوعات بر چند دسته تقسیم می شوند. دسته اول موضوعات مستنبطه هستند که در

واقع هم حکم و هم موضوع هر دو از نص استنباط می شوند. مثلاً نماز یک موضوع است و حکمش هم مشخص شده است یعنی اینکه نماز چیست و چگونه باید اقامه شود هر دو توسط شارع مشخص شده است، روزه حج و مسائلی از این قبیل همه موضوعات مستنبطه هستند. بنابراین در خصوص این موضوعات مسئله چندانی نداریم. به عبارت دیگر اگر همه موضوعات مستنبطه نبود در آن صورت من فکر می کنم مشکلاتی مطرح می شد، یعنی بعضی از متخصصین احتمالاً می گفتند که اگر نماز صحب در فصل تابستان 15 رکعت باشد بهتر است زیرا نه تنهاعبادت بیشتری است بلکه به عنوان یک ورزش کمکی به سلامتی مسلمین و کاهش بیماریهای قلبی می کند، و نماز ظهر را به یک رکعت تقلیل داده و یا در شرایط خاص حذف می کردند. مثلاً آمار می گرفتند و گروهی از بیماران قلبی را برای مدتی تحت این نحوه برنامه نماز خواندن می بردند و بهبودی احتمالی بیماران را دلالتی بر این می دانستند که پس حکم خدا این است که نماز صبح باید 15 رکعت باشد و وجه شرعی قضیه را نیز این گونه تمام می کردند که هدف حفظ مصالح مسلمین است. بنابراین در موضوعات مستنبطه بدین اعتبار که هم موضوع و هم حکم مشخص است جایی برای اظهار نظر متخصصین باقی نمی ماند.

دسته دیگری از موضوعات در واقع موضوعات عرفی هستند که حکم مشخص است اما موضوع توسط شارع مقدس مشخص نشده است. به عبارت دیگر تشخیص موضوع به عهده عرف گذاشته شده است، مثلاً خون، خوک و سگ نجس هستند اما اینکه خون، سگ و خوک چیست به عهده عرف گذاشته شده و معمولاً نیز کسی در تشخیص این موضوعات نزاع نمی کند. لهذا در موضوعات عرفی ساده با اینکه تشخیص موضوع به توسط شرع تبیین نشده ولی مسئله چندانی نیز ایجاد نمی کند.

اما دسته دیگری از موضوعات در واقع پیچیده و تخصصی هستند و نسبت به این موضوعات شارع مقدس حکم را بیان کرده است اما تشخیص موضوع یک کار تخصصی است. مثلاً حفظ مصالح مسلمین واجب

است، سلطه کفار بر مسلمین بالمره جایز نیست اما مصلحت و یا سلطه کفار به چه معناست؟ به عبارت دیگر سی میلیارد دلار در آمد نفتی را چگونه باید به مصارف مختلف تخصیص داد که مصداقی از حفظ مصالح مسلمین باشد؟ آیا باید بیست درصد در آمد نفت را برای رشد صنایع و 30 درصد آن را برای رشد کشاورزی تخصیص داد و یا بالعکس؟ و در بخش صنایع آیا باید اولویت را به مکانیزه کردن کشاورزی داد یا صنایع سنگین را در اولویت قرار داده و حداکثر رشد آن را لحاظ کرد و مطمئن بود که حفظ مصالح مسلمین تأمین شده است؟ آیا عضو شدن در صندوق بین المللی پول و یا بانک جهانی مصداقی از سلطه کفار بر مسلمین است و یا برعکس مصداق حفظ مصالح مسلمین میباشد؟ اگر موضوع شناس عضویت در صندوق بین المللی پول را سلطه کفار بر مسلمین بدانند در آن صورت آقایان فقها حکمش را دارند که چیزی جز حرمت نیست. ولیکن اگر حل شدن در نظام شبکه پولی جهانی را حفظ مصلحت مسلمین تشخیص دادند در آن صورت آقایان فقها می فرمایند حکمش وجوب است. بنابراین در مسائل بسیار مهمی که مبتلا به مسلمین است نظر متخصص موضوع شناس رکن اصلی می باشد.

حال ممکن است اشکال کنند که این مسائل تخصصی ربطی به اسلام ندارد. در این صورت سؤال می کنم که آیا احکام... صرفاً منحصر می شود به موضوعات مستنبطه و یا عرفی مده؟ که مثلاً نزدیک ماه رمضان همه به فکر بیفتیم که از آقایان حکم موضوعات مختلفه را برای چندمین بار سؤال کنیم تا نکند که روزه گرفتن برای ما جز گرسنگی نتیجه دیگری نداشته باشد؟ چه طور ممکن است مملکتی که می گوئیم امام زمانی است اسلام در مورد مهمترین مسائل اقتصادی و اجتماعی آن ساکت باشد؟ آیا رضایت خدا در این است که ما صنایع را از طریق تمرکز سرمایه و ایجاد واحدهای بزرگ تولیدی رشد دهیم و یا برعکس به نحو دیگری عمل کنیم؟ همین طور است مسائل مبتلا به رشد کشاورزی و یا تنظیمات مختلف تجارت خارجی به عبارت دیگر همه مسائل حکومتی در بعد اقتصاد عمده مسائل تخصصی پیچیده هستند، و

من سؤال می‌کنم که اگر متخصصین و اقتصاددانان ما تنظیم خاصی راتوصیه می‌کنند حجت را چگونه تمام کرده‌اند که رضایت خدا در آن است؟

حال به مسأله حوزه فقهت برگردیم. وظیفه اصلی آقایان فقها امر فقهت است که در واقع چیزی نیست جز بیان احکام... و بیان موضوعات متعلق حکم کلی و نیز بیان موضوعات مستنبطه. البته آقایان فقها متکفل مسئولیتهای ولایت و قضاوت نیز هستند. اعمال امر ولایت بدون استفاده از متخصصین امتناع عقلی دارد. بنابراین زیاد هم نباید باین مسأله دلخوش بود که آقایان فقها تشریف دارند و لذا دقت در مسائل تخصصی و شناخت مصادیق مختلفه در ابعاد گوناگون اجتماعی لزومی ندارد و هر جا انحرافی بود آقایان فقها متذکر آن خواهند شد. بلکه برعکس می‌خواهم عرض کنم که نظام حکومت اسلام عمدتاً مواجهه با مسائل تخصصی پیچیده است نه موضوعات مستنبطه و یا عرفی ساده، و آقایان فقها نیز در امر فقها صرفاً به بیان حکم کلی موضوعات کلی می‌پردازند و شناخت مسائل تخصصی را برعهده متخصصین می‌گذارند. البته در مسائل مستحدثه آقایان فقها نظر مشورتی از متخصصین می‌خواهند حال بلافاصله سؤال می‌کنیم که متخصصین چگونه نظر مشورتی ارائه می‌دهند؟ آیا صرف اینکه مشاور فقیه یک مسلمان خوب باشد کفایت می‌کند که نظر مشورتی او نیز براساس احکام... باشد؟ یا اینکه هنوز این امکان وجود دارد که متخصص مسلمان در چهارچوب تئوری‌های کینز با مارکس مصادیق را شناخته و نظر مشورتی ارائه دهد؟

آقایان فقها در امر فقهت قاعدتاً به عناوین یا احکام اولیه می‌رسند، یعنی براساس کتاب و سنت و با استفاده از منطق اصولیین حکم خدا را استنباط می‌نمایند. اما وقتی شرایط اضطرار به ثبوت برسد یعنی برای فقیه این امر ثابت شود که جامعه مضطر شده است. در آن صورت عناوین و یا احکام ثانویه مطرح می‌شود. شکی نیست که عناوین ثانویه هم حکم خدا هستند اما احکامی می‌باشند که برحسب شرایط اضطرار مطرح می‌شوند. و نکته قابل تأمل در این است که تجزیه و تحلیل شرایط اضطرار و چگونگی رفع آن را

متخصصین یعنی اقتصاد دانان بعهدہ دارند. مثلاً حکم اولیه این است که قیمت گذاری جایز نیست اما اگر ما به حسب شرایط موجود جامعه را مضطر بدانیم در آن صورت می توان برای فقیه استدلال کرد که اگر به این نحو خاص قیمت گذاری نکنیم اساس اسلام به خطر می افتد و لذا فقیه نیز ممکن است تثبیت قیمتها را به عنوان حکم ثانویه و حفظ مصالح مسلمین قبول نماید.

سؤال من در این است که متخصص با چه مدلی و باچه تئوری تورم را مطالعه کرده و راه حل این مسأله را در تثبیت قیمت ها دانسته است؟ اگر یک متخصص اقتصاد را از شوروی دعوت کنیم. مثلاً آقای کانتورویچ را بعنوان مستشار اقتصادی به سازمان برنامه بیاوریم و از او بخواهیم که مسأله تورم ما را شناسائی و سپس راه حل آن را نیز پیدا کند ایشان قاعداً به کمک مدل تورمی که در ذهن دارد شروع به شناسائی موضوع می کند و بر همان اساس نیز راه حل ارائه می دهد، حتی آمار و اطلاعاتی را که از مسئولین سازمان مرکزی آمار می خواهد به اقتضای مدلی است که در ذهن دارد، یعنی هر نوع آمار و اطلاعاتی برای او مورد استفاده نمی تواند واقع شود. در واقع این مدل و تئوری تورم اوست که می گوید چه آمار و اطلاعاتی را جمع آوری کن، مضافاً اینکه اطلاعات و آمار جمع آوری را آقای کانسورویچ در ربط خاص قرار می دهد و به نحو معینی در ارتباط می بیند که اقتضای منطق اوست. بعبارت دیگر منطق دیالکتیک ماتریالیستی که متکفل استنتاج قضایای توریک در ابواب اقتصادی است مورد استفاده ایشان در جمع بندی اطلاعات و آمار قرار می گیرد. لذاست که او مقدمتاً به روابط طبقاتی توجه می کند. و سؤال می کند که رابطه صاحبان سرمایه های تجاری با صاحبان سرمایه های صنعتی در چیست و این هر دو را در ربط با صاحبان نیروی کار ملاحظه می کند تا بدین وسیله مکانیسم مدار سرمایه را تبیین نماید. در واقع از طریق تحلیل تضادهای طبقاتی از یکطرف و بررسی مدار سرمایه از طرف دیگر به عواملی میرسد که آنها را مغیر تورم می شناسد. حال براساس چنین شناختی از موضوع به مسئولین مملکتی توصیه می کند که مثلاً

مقدمتاً در مسأله مالکیت اینگونه تصرف کنید و سپس دخالت دولت را نی زبه نحو خاصی توصیه می کند که در نهایت تضادهای طبقاتی که او در تئوری خود به عنوان عوامل اصلی تورم معرفی کرده است رفع شود. حال اگر کانتروویچ و یا متخصص مقلد کانتروویچ برود خدمت فقیه و راه حل های مسأله تورم را ارائه دهد قهراً فقیه راه حل های مزبور را مخالف عناوین اولیه می داند و لذا آن را امضاء نخواهد کرد. اما وقتی که جامعه مضطر شود و اساس اسلام به خطر بیفتد و راه حل دیگری نیز به ذهن متخصصین نرسد، در آن صورت فقیه راه حل های مزبور را تحت عناوین ثانویه امضاء خواهد کرد. البته مدت هم می گذارند. مثلاً می گویند برای پنج یا شش سال، اما وقتی جامعه براساس چنین تئوریهایی موضوع شناسی شده و اموراتش هم براساس چنین مدل هایی تنظیم گردیده است تازه بعد از پنج یا شش سال جامعه در شرایط اضطرار عمیقتر خواهد شد. یعنی احکام ثانویه باید با وسعت و گسترش بیشتری مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین به جای اینکه جامعه از شرایط اضطرار خارج شده و به سمت احکام اولیه حرکت کند برعکس در شرایط اضطرار عمیقتر خواهد شد.

حالا اگر ساموئلسن مشاور اقتصادی رئیس جمهوری آمریکا که کتاب او مأخذ مطالعات اقتصادی در دانشگاههای ماست را بعنوان مستشار اقتصادی دعوت به همکاری کنیم تا برای مسأله تورم ما راه حل ارائه دهد، او فوراً به مدل تورم و تئوری هائی که مغیر تورم را شناسائی می کند مراجعه اساس و مبنا در تئوری های اقتصاد سرمایه داری سرمایه است. فلذا فوراً سؤال می کند که آیا سرمایه در مملکت شما امنیت دارد یا خیر؟ پاسخ می دهیم که جواب منفی است. و اصلاً خیلی از سرمایه داران فراری شده اند. می گوید باید اول کاری کرد که آنها برگردند زیرا تا تأمین سرمایه نباشد رشد سرمایه میسر نیست. بعد به چرخش سرمایه در حوزه های تولید و توزیع و اعتبارات نگاه می کند و هر جا تنگنائی ملاحظه کرد آن را مغیر بحران و عامل تورم می شناسد و توصیه می کند که آن تنگناها برداشته شود، لذا با این دید و با چنین

تعطیلی از مسأله تورم خدمت فقیه می رود. البته اگر فقیه او را نپذیرفت اشکالی ندارد بنده متخصص اقتصاد که شاگرد او بودم خدمت فقیه خواهم رفت. و لایحفی که اگر فقیه خود ساموئلسن را به حضور می پذیرفت شاید بهتر بود چون بنده باید آن تئوری اقتصادی را برای فقیه تبیین کنم که خود ساموئلسن طراح آن بوده است. علی ای حال به فقیه می گوید چرا نظام بانکی و شبکه اعتبارات را به این روز انداختید؟ اگر فقیه بگوید حکم خدا این است او در پاسخ خواهد گفت حکم خدا به جاینخود اما به نحو دیگری هم می توانستید تنظیم امور کنید، مثلاً اسم بهره را کار مزد بگذارید و یا حداقل دولت بهره بگیرد ولی بهره ندهد که به گردش سرمایه و امنیت سرمایه حداقل ضربات وارد شود. بعد هم بلافاصله می گوید کنترل قیمت ها را بردارید تا آزادی بوجود بیاید و از این طریق مردم سرمایه های خود را به گردش بیندازند در عین حالیکه امنیت سرمایه نیز حفظ شود. از قضا فقیه هم در باب قیمتها توصیه ساموئلسن را مخالف حکم خدا نمی بیند. اما باید توجه کرد که اگر بحث از آزادی تجاری و گردش سرمایه در اقتصاد سرمایه داری می شود. این مفهوم در رابطه با مبنای اصالت سرمایه و در ربط با کل اجزای نظام سرمایه داری است، و اگر اسلام نیز مخالفی با این نحوه تنظیم ندارد این صرفاً یک اشتراک لفظی است. بحث و تأمل نباید در مقایسه دو جزء از دو نظام باشد بلکه باید موضع هر جزء را در هر نظام شناخت. عدم توجه به این مسأله معمولاً ریشه لغزش هائی در مبنای تنظیمات امور مسلمین است که معمولاً بصورت لغزیدن به سمت غرب است تا بسمت شرق، و لذا متفکرین ما باید نسبت باین مسأله کمال دقت را داشته باشد.

شاید یکی از این مسائلی که بنظر می رسد علت العلل بسیاری از لغزش ها می باشد همین مسأله دخالت دولت و برنامه ریزی های دولتی در تنظیم امور اقتصادی است. امروزه اقتصاد غرب یعنی اقتصاد کینز بصورت یک اقتصاد ارشادی معرفی شده است، یعنی اینکه دولت نه به عنوان همه کاره مردم بلکه به عنوان ارشاد کننده در تنظیمات امور اقتصادی معرفی می شود و لذا این مسأله فوراً به ذهن متبادر می شود که

پس اقتصاد کینز نیز درست مثل اقتصاد اسلامی است که در آن دولت جنبه ارشادی دارد. اما هنوز یک بار متخصصین اقتصادی ما و مقلدین کینز این سؤال را از خود نکرده اند که آیا منظور کینز از دولت، ولایت فقیه است که می خواهد ارشاد کند؟ اگر خیر و منظور کینز از دولت یک حکومت دموکراسی پارلمانی است در آن صورت تشابه دخالت دولت با دخالت دولت در اقتصاد اسلامی صرفاً یک اشتراک لفظی بیش نیست. مضافاً اینکه اگر دولت در اقتصاد کینز بخواهد ارشاد کند میزان و معیار ارشاد چیست؟ آیا دولت در اقتصاد کینز نیز براساس احکام الهی و با توجه به موازین شرعی ارشاد می کند؟

بنابراین نتیجه می گیریم که تنظیم امور مسلمین براساس احکام الهی متوقف بر کیفیت صحیح اجرای احکام خداست، و اجرای احکام الهی خود منوط به دو امر است اولاً باید موضوع با مصداق جزئی خارجی را شناخت و ثانیاً این موضوع جزئی خارجی را بر موضوع کلی متعلق حکم کلی انطباق داد. بنابراین لازمه اجرای صحیح احکام صحت انطباق است و لازمه صحت انطباق صحت شناخت مصادیق می باشد، و لکن برای شناخت مصادیق ما نیازمند مدل و تئوری هستیم. و بدین ترتیب سوال اولیه دوباره تکرار می شود. در واقع مسأله انطباق مصداق جزئی بر موضوع کلی متعلق حکم حائز کمال اهمیت است. شاید ذکر مثالی هر چند ساده مفید باشد. فرض بفرمائید یک لیوان نوشیدنی روی میز است، شما سؤال می فرمائید آیا این لیوان قابل شرب می باشد؟ عرض می کنم نمی دانم، ما از موقعی که آمدیم این لیوان مایع اینجا بوده، البته قبلاً نیز آمریکائی ها اینجا بودند زیرا فرض بفرمائید این مکان قسمتی از دانشگاه هاروارد بوده است، ولی بهر حال اگر شما تشنه هستید این را بنوشید. اما شما با تردید با این لیوان برخورد می کنید و با دقت های زیاد احتمال دهید که نکند از مسکرات باشد و اگر هم یقین حاصل شد که مسگر است آن را نخواهید نوشید. سؤال می کنم آیا حکمی نسبت به شرب این لیوان مایع دارید؟ می فرمائید خیر، بقول آن عنوان از کلینی تا خمینی حکمی راجع به این لیوان که فرضاً روی این میز است وجود ندارد. در واقع احکام کلی



هستند و راجع به موضوعات کلی، و لذا کاری که شما کردید در واقع انطباق این مصداق جزئی بر یک موضوع کلی است که حکمش را دارید. یعنی فرمودید این لیوان از مسکرات است و حکم مسکرات را هم می دانید که حرمت است، و به این اعتبار این لیوان را ننوشیدید.

لذا در مسائل تخصصی پیچیده هم وظیفه اقتصاددانان انطباق مصداق جزئی بر موضوع کلی است که حکم آن را آقایان فقها براساس کتاب و سنت استنباط می کنند. بنابراین در واقع ما با دو حوزه تخصص فقهت روبرو هستیم: درحوزه تخصص وظفه متخصصین شناخت مصداق جزئی خارجی و انطباق آن بر موضوع کلی متعلق حکم است، و در حوزه فقهت بحث اصلی استنباط احکام... براساس کتاب و سنت می باشد. بدین اعتبار این دو حوزه کاملاً از یکدیگر مستقل هستند، یعنی یک متخصص نمی تواند در موضوع یک فقیه حکم شناسی کند، و به همین ترتیب یک فقیه نیز نمی تواند از موضع فقهت به شناخت مصادیق بپردازد. البته اشکالی برای فقیه نیست که اقتصاددان هم بشود همانگونه که اشکالی برای اقتصاددان نیز وجود ندارد که به مرحله فقهت برسد، اما دو قلمرو متفاوت از یکدیگر هستند. معذالک چنین برخوردی به مسأله تخصص و فقهت زمینه را برای پیوند واقعی حوزه و دانشگاه مهیا می کند زیرا شناخت مصادیق متخصصین در واقع براساس حکم شناسی فقها حاصل می شود و لذا از بعد مبنائی بین حوزه و دانشگاه وحدت حاصل می شود. دیگر وحدت حوزه و دانشگاه باین معنا نیست که متخصصین ما در حضور آقایان فقها تئوری کینز ارائه بدهند متهی با بسمه تعالی و سپس در انتهای جلسه هم آقایان فقها برای سلامتی رزمندگان و تداوم وحدت حوزه و دانشگاه دعا کنند.

برادر غنیمی فرد: بسم... الرحمن الرحیم - فرمودید که فقها احکام... را از کتاب و سنت استنباط می کنند. البته بطور حتم باید اجماع و عقل را هم در استنباط احکام... قبول کنید. نکته دیگر یکه می فرمائید این است که هر متخصصی چه غربگرا و چه شرق گرا می تواند براساس مدلهای والگوهای خود شرایط

اضطراری را در کشور ما تشخیص دهد و بر آن اساس خدمت فقیه برود و راه حل ارائه دهد، چون آن متخصص لطفاً فقیه را مجاب می کند که راه حل دیگری نیست لذا فقیه حکم به اضطرار کرده و حکم اولیه را به حکم ثانویه تبدیل می کند. من در این مورد نظر مخالفی دارم. نظر بنده این است که اتفاقاً عقلی که ما در رابطه با این ادله ای که استنباط حکم توسط فقیه می شود را در نظر بگیریم عقل هر کس نیست، و لذا این عقل، عقل کسی است که قبل از اینکه بخواهد به عقل خودش اعتماد کرده باشد حکم خدا را از کتاب خدا، سنت و اجماع و در آخرین مرحله از عقل بدست آورده و قاعدتاً این عقل توسط هر کسی مجاب شدنی نیست و منطوق هر کسی را بهر فکری نخواهد پذیرفت.

لذا می خواهیم این نتیجه را بگیریم که آیا قرار بر این است که فقیه را بعنوان فقیه در لغت و آنچه که در فقه داریم باید ملاک قرار دهیم یا فقیهی را در نظر بگیریم که در حکومت فعلی خودمان جایز می دانیم که حرفش برای امور اجرائی قابل استناد باشد؟ البته منظور از امور اجرائی که عرض می کنم این است که می خواهیم از مجموع مباحث نتیجه ای برای پیاده شدن احکام خدا در اجراء داشته باشیم. بنظر می رسد که در حکومت اسلامی تبعیت کردن از هر فقیهی جایز نیست. بعبارت دیگر براساس سیستم حکومتی ما تا ظهور حضرت (عج) تنها نظر فقهائی قابل اجرا است که مورد تأیید سلسله حکومتی مان در رابطه با شورای نگهبان باشد. ممکن است بفرمائید که امکان دارد که علاوه بر شش فقیه شورای نگهبان فقهائی نیز باشند که با نظر این آقایان و با قانون که حتی به اضطرارش تأیید می گذارند موافق نباشد. در این مورد اشکالی بنظر نمی رسد، زیرا امکان دارد فقیهی باشد که ولی نبوده و با نظر ولی فقیه موافق نباشد. اما تا زمانیکه ولایت ندارد نمی تواند متکفل امری از امور اجرائی باشد و نظری هم که می دهد لازم الاجرا نیست.

بنابراین اینطور نیست که ما فکر کنیم هر کسی که نظر تخصصی داد این نظر مورد قبول فقیه قرار می گیرد. من باب مثال لایحه دولتی کردن بازرگانی خارجی راعرض می کنم. با اینکه یکدوره و اندی از مجلس گذشت و تعدادی از اعضاء شورای نگهبان نیز تغییر کردند معهدا نظر متخصصین تأیید نشد. البته متخصصین در متن لایحه ذکری از اضطرار نکرده بودند ولی شفاهاً آنرا براز می نمودند. لذا می خواهم این نتیجه را بگیرم که فقه با همان عقلی که به کمک آن حکم خدا را از قرآن، سنت و اجماع استنباط می کنند موارد تخصصی را نیز تجزیه و تحلیل می نمایند و اگر متخصصی دلیلی بر اضطرار ارائه کرد به صرف گفتن آن متخصص قبول نمی کنند. حال ممکن است بفرمائید آیا فقها براساس قال... و قال رسول... مضافاً اینکه این عقل، عقلی است که قاعدتاً پرورش یافته ترا از عقل آن متخصص است که بنحوی تئوریهای شری و یا غرب زمینه فکری او را تشکیل داده است.

سئوالی که مطرح شده این است که چه کنیم تا این مشکل حل شود؟ بعنوان مقدمه در پاسخ میفرمائید که باید این مسئله تحلیل شود که ما متخصصین چه کنیم و آقایان فقها چه کنند؟ بنظر من برای نسل ما و نسلی که اکنون وارد دانشگاه شده است باید سعی بر این باشد که زمینه آشنائی اینگونه متخصصین با اسلام مهیا شود. ولیکن رأی نهائی را بعهده فقها بگذاریم. همانگونه که حضرت امام در کتاب ولایت فقیه می فرمایند یا حاکم فقیه است که در آن صورت حکم او در رابطه با فقه میباشد. و یا اینکه حاکم صالح است که در آن صورت چون نمی خواهد حکمی غیر از حکم خدا باشد از فقیه کمک گرفته و آنگونه حکم می کند که فقیه فرموده است. بنابراین اگر قرار بر این باشد که در حکومت اسلامی متخصصین جاهل بر اسلام، حاکم بر امور مسلمین باشند نقض غرض دراصل حکومت اسلامی شده است.

به نظر من آن چیزی که باید در بلند مدت بدنبال آن باشیم این است که در امور اقتصادی باید از متفقهین اقتصادی استفاده شود، نه اینکه متخصص اقتصادی ما بدون اطلاع از اسلام، مدلهای کینز و غیره را بطور

کامل بداند و با یک سیری استدلالات هم خودش را قانع کند و فکر کند که به شکلی بتواند فقیه را هم قانع نماید. الحمدا... تا حالا که اینطور نبوده و حداقل در قوانینی که کم و بیش با مشکلاتی مواجه شد و فقهاء شورای نگهبان نظر داده اند می بینیم که در واقع امر اینگونه نبوده است. ممکن است بفرمائید در مورد زمین مسئله را حل نکردند و کشاوری با مشکلات زیاد روبرو شد، در مورد بازرگانی خارجی نظر ندارند و نظر متخصصین را نیز قبول نکردند و واردات گندم و غیره چندین برابر دوره قبل از انقلاب شد. در پاسخ می گویم که درست است، اما برگردیم به آن قسمت دیگر، در مورد قضاء هم همین حرف را می توانستیم بزنیم. مثلاً بگویم باز پرس و دادستان و همه بجز قاضی که درجه ای از اجتهاد را برایش قبول داریم، همه متخصصینی هستند که مبنای نظرات حقوقی آنها مثلاً متخذ از حقوق رومی هاست یا حقوقدانی که در انگلستان یا ایتالیا درس خوانده سعی می کند قاضی اسلامی را براساس نظر خود بر امر خاصی مجاب نماید. بنابراین همانگونه که فعلاً در امر قضا تاحدی همه افراد از اسلام و از قضاء اسلام اطلاع دارند در اقتصاد به همین شکل باشد.

ماحصل بحث بنده این است که فکر می کنم عقل فقیه، عقلی نیست که توسط هر مکتبی به اشتباه افتد و شاید سخت گیریهائی که می کنند و هر امری را باضطرار قبول نمی نمایند همین نکته باشد. اما اگر مشکلات ادامه پیدا می کند برای این است که اگر ریشه ای از ریشه های اسلامی را پیدا کنیم چه بسا اضطرار بعد از دو یا سه سال از بین برود و احکام اولیه قابل اجراء باشد. بنابراین بهتر این است که یکی از ابزارهائی که در دست ولایت اسیت یعنی دانشگاه بدنال آن باشد که اسلام را بشناسد. البته نه به شکل فعلی آن که مقدمتاً جهان بینی و جامعه شناسی از دیدگاه اسلام را تدریس می کنند و سپس اقتصاد از دیدگاه اسلام را بعنوان مقدمه درس گفته و بقیه محتوی مطالبی باشد که از اقتصاد غرب ترجمه شده است. لذا نباید دنبال این باشیم که متخصصینی را خودمان با دست خودمان تربیت کنیم که چون اسلام را نمی

دانند بعداً نتوانند مشکلات را با فقهاء حل کنند. از طرف دیگر بنظر من فقهای فعلی ما نیز بعلت مشکلاتی که تا بحال بوده است نمی توانند در زمینه های علوم امروزی متبحر شوند. ولی از این به بعد فقهای نسلهای بعدی ما باید دست اندرکار مطالعات اقتصادی هم باشند. اگر اشتباه نکنم از امام جعفر صادق علیه السلام است که می فرماید کسی که فقه نمی داند در تجارت مبتلا به حرام می شود. این حدیث نشان می دهد که باید اسلام را یادگیریم. اگر ذهن یک فرد را مشغول به حرام نکنیم. مثلاً ربا را از اول متبادر به ذهن او ننمائیم. در آن صورت به جایی نخواهیم رسید که تئوریهای کینز و غیر کینز را به او درس داده باشیم و بعد از او بخواهیم که راهی برای حل مشکلات اقتصادی ما ارائه کند، او در جواب، پاسخی بجز همان جوابهای غیر اسلامی نمی تواند ارائه دهد. مسلماً چنین متخصصی اگر نظر خود را خدمت فقیه ارائه دهد جوابی بجز عدم انطباق با شرع نخواهد شنید. در آن صورت در واقع ما مقرر هستیم که ذهن آماده این فرد را پرورش اسلامی نداده ایم. بحث نهائی در این است که هر برنامه اقتصادی برای کشور اسلامی باید براساس ضوابط اسلامی باشد و اگر به همان دلایلی که قبلاً گفته شد فعلاً فقها و متخصصین نمی توانند فاصله موجود مابین اطلاعات یکدیگر را به تنهایی پر کنند به نظر من در بلند مدت فقها هستند که باید برنامه دهندگان حکومت اسلامی باشند. درست مثل این است که بگوییم آیا فقها هستند که باید سیستم قضائی مملکت را بعد از این اداره کنند؟ مشخص است که باید آنها باشند. فقها که می گویم دیگر آن موقع تعداد معدودی نخواهند بود. چه اشکال دارد که رئیس کل بانک مرکزی ما ضمن اینکه اطلاعات بسیار صحیحی در مورد مکاتب مختلف دارد در مورد فقه اسلام نیز اطلاعات کامل داشته باشد که اگر وارد صندوق بین المللی پول شدیم او بداند که حکمش چیست؟ بنابراین در جواب این سؤال که آیا آقایان فقها باید برنامه عمرانی بنویسند یا خیر عرض می کنم که اگر فعلاً نمی توانند این کار را انجام دهند بدین جهت است که هیچ وقت دست اندرکار امور اقتصادی در این سطح گسترده نبوده اند. ولی در بلند مدت توقعی غیر از این نیست. (والسلام )

برادر داوری: بسم... الرحمن الرحيم - من برداشتی که از فرمایشات برادر دکتر درخشان در این جلسه کردم راجع به قضیه فقهات که صحبت شد این است که منظور فقه و فقهاتی است که امام بارها مطرح فرمودند یعنی همان فقه سنتی و فقه جواهری در واقع باید توجه داشت که کل فقهات در جلسه منظور بود نه اینکه مطرح بشود کذا فقیه نظرش در یک حکمی چه نحوه است و در حکم دیگر نحوه دیگر. در کل فقهات امام تأکید به نحوه اجرائی دقیقاً به سبک سنتی و قدیمی دارند و چندین بار این را مطرح فرمودند که برنامه هائی که از زمان مرحوم شیخ انصاری رحمه... علیه بلکه جلوتر تا بحال مانده باید ادامه یابد.

بنابراین فقیه کارهای تخصصی را بعهدہ متخصص می گذارد. در موضوع شناسی مثلاً الکل ترکیباتش چگونه است گاهی طور متخصص موضوع را مطرح می فرماید که فقیه حکم به طهارت می کند ولی یک متخصص دیگر ممکن است طوری مطرح کند که یک فقیه دیگر یا همان فقیه حکم به نجاست بنماید.

در امور اقتصادی هم همینطور، غربی یا شرقی، منافع فرد، یا اجتماع، نوع برخورد فرق می کند. بنابراین تشخیص موضوعی موضوعات همیشه با متخصص بوده و می باشد و فقیه دخالت مستقیم نمی کرده است. اینجاست که مسئله اضطرار را یک متخصص می تواند در رشته خودش در واقع با از بین بردن کم کاری در ابداع احتمالات و رسیدن به راه حل واقعی حل کند یا اینکه بگوید که نه خیر جناب فقیه این موضوع بغیر از راه حل غربی یا شرقی راه دیگری ندارد در این حالت فقیه مجبور به حکم اضطرار می شود زیرا اصل مسئله را مخالف احکام می داند. پس فقهای نظر متخصصین را صائب می دانند. اینجانب برداشتی که از جلسه داشتم این بود که منظور از فقهات کل فقهات است یعنی آن مسیری که فقیه بعد از غیبت امام عصر روحی لثراب مقدمه الفداء تا بحال دنبال کرده نه اینکه کدام یک از فقها چه نظری دارند و فقهای دیگر چه؟ راجع به مسئله دیگری که مطرح شد عرض می کنم که امام ششم فقه تجارت را برای تجار مطرح فرمودند بلکه مسائل راجع به تجارت را که فقیه استنباط کرده است منظور داشتند.

برادر دکتر مجتهد: بسم الله الرحمن الرحيم - در مورد صحبت برادرمان آقای غنیمی فرد به نظر میرسد که اگر قرار بر این باشد که فرمایش ایشان بعنوان حرکت حدیدی در زمینه تفکرات اسلامی باشد مسأله قابل بحث و تأمل است. اما تا بحال مسأله ای که در جلسات مطرح شده این است که فقیه و معیارهای او در نظام فقاہت ابعاد وسیع و خاص خود را دارد. یک فقیه به نظر میرسد که امکان نداشته باشد در همه زمینه های تخصصی موضع شناسی های اجتماعی اقتصادی و غیره اطلاعات کافی بدست آورد. بطوری که در همه زمینه ها بتواند خودش هم به عنوان متخصص و هم به عنوان فقیه ابراز نظر و عقیده کند. تا آنجا که من اطلاع دارم و از روایات و احادیث بر می آید این است که همواره فقها در مسائل تخصصی موضوع شناسی از متخصصین نظر مشورتی می خواستند. حتی در صدر اسلام نیز در جنگ خندق و دفاع از مدینه نظر مشورتی سلمان فارسی مطرح می شود.

البته بحث برادرمان آقای دکتر درخشان نیز این نبود که راجع به متخصصین غیر مسلمان و غیر متعهد صحبت شود. بلکه بحث روی افرادی است که متعهد هستند و مسلمان که معمولاً مورد مشورت فقیه قرار می گیرند. حال سئوالی که در جلسات گذشته مطرح شد این است که آیا این امکان وجود دارد که همین متخصصین مسلمان و متعهد که مورد مشورت آقایان فقها قرار گرفته اند. احکام را در چهارچوب همان کلیات و تئوریهای اقتصادی که مثلاً از غرب و یا شرق اخذ کرده اند برده و با آن تئوریهای تطبیق دهند و یا بالعکس آن تئوریها را براساس احکام خدا تفسیر و تعبیر کنند؟ و یا اینکه اصلاً این مسأله امکان وقوع ندارد و باید آنرا کنار گذاشت؟ البته اگر احتمال وقوع این امکان وجود داشته باشد در آن صورت باید موضوعات اقتصادی را با تئوریهای دیگر و نحوه برخورد دیگری شناخت. قرار بر این شده بود که ما بدنبال تحلیل مسائل اقتصادی اسلام برویم و به نحوی آن مسائل را بر مبنای اسلام بود که ما بدنبال تحلیل مسائل اقتصادی اسلام برویم و به نحوی آن مسائل را بر مبنای اسلام بود که ما بدنبال تحلیل مسائل

اقتصادی اسلام برویم و به نحوی آن مسائل را بر مبنای اسلام بررسی کنیم. هر کدام از ما هم در یک موضوع اقتصادی اجمالاً اطلاعاتی داریم و اگر فقیه هم بخواهد به سطح اطلاعات تخصصی در رشته های مختلف اقتصادی برسد چندین سال وقت می خواهد در حالیکه خود فقیه حدود شاید بیشتر از بیست سال باید مطالعه کند تا به مرحله استنباط احکام الهی برسد. لذا به نظر میرسد که در واقع دو زمینه فکری وجود دارد: اولاً نکته برادرمان آقای غنیمی فرد که میفرمایند ما باید فقیه متخصص داشته باشیم و ثانیاً نکته آقای دکتر درخشان که میفرمایند ما باید فقیه متخصص داشته باشیم و ثانیاً نکته آقای دکتر درخشان که می فرمایند باید موضوع شناسی اقتصادی توسط متخصصین و براساس احکام الهی باشد و آقایان فقها نیز متکفل استنباط احکام الهی باشن. بنابراین باید در جوانب و لوازم هر کدام از این دو نحوه برخورد تأمل و دقت نمود.

برادر یزدان پناه : بسم ... الرحمن الرحیم - برادر دکتر درخشان فرمودند که شرایط اجتماعی بر نحوه استنباط احکام الهی توسط فقیه اثر نمی گذارد چرا که کتاب و سنت بعنوان دو منبع استنباط حکم ثابت اند و شرایط متغیر . همانطور که اطلاع دارید شهید محمد باقر صدر در اقتصاد دانان چهار مورد را ذکر می نماید که فقیه را در استنباط احکام گمراهی می کشاند. عناوین این چهار مورد عبارتند از :

1- توجیه واقعیت

2- گنجاندن نص در ضمن چهارچوب ویژه

3- انتزاع دلیل شرعی از شرایط و مقتضیات و

4- موضع گیری با داشتن ارتکازات ذهنی در برابر نص.



حال این سؤال مطرح می شود که مدل استنباط احاکم که توسط فقیه بکار گرفته می شود چیست؟ آیا آن مدل هم از همان دو منبع منشاء می گیرد و یا منبع دیگری مانند عقل وجود دارد که مورد استفاده آقایان فقهاست؟ آیا آن مدل ضمانت آن را دارد که اشتباه خودش را نشان دهد یا نه؟ و خلاصه همان مشکلی که متخصصین در راه شناخت موضوعات عینی و جزئی دارند و مسئول هستند تا آن موضوعات را شناسائی نموده برای صدور حکم تقدیم فقیه نمایند آیا آقایان فقها هم با چنین مسأله ای مواجه هستند یا خیر؟

برادر دکتر درخشان: نکته ای که برادرمان جناب آقای غنیمی فرد می فرمایند این است که فقها در مسائل اقتصادی نیز متخصص بشوند و انشا... روزی برسد که مثلاً رئیس و همه کارشناسان سازمان برنامه فقیه باشند. آقای دکتر مجتهد نیز می فرایند آن وقت تکلیف دانشگاه چه خواهد شد؟ و جناب آقای یزدان پناه نیز می فرمایند اگر این احتمال وجود داشته باشد که خود فقها هم اشتباه کنند در آن صورت چه می شود؟ بنابراین فکر می کنیم که شاید مسأله ورود به بحث اقتصاد اسلامی یا تنظیم امور مسلمین به هیچ جا نرسد الا اینکه این مسائلی که برادران اشاره فرمودند روشن بشود. زیرا دریر این صورت این قضا به نحوه ای مختلف در خلال مقاطع مختلف بحث های آینده منعکس خواهد شد. بعبارت دیگر می توان در این مقطع از مطالعات از این بحث گذشت اما وقتی به بحث اعتبارات و یا برنامه ریزی رسیدیم در آن جا همین مسأله در لباس دیگری متظاهر می شود. مثلاً در امر برنامه ریزی می گوییم جامعه باید به چه سمتی حرکت کند؟ اگر بگوییم جهت حرکت را فقیه مشخص کند در آن صورت می گویند نکند فقیه اشتباه کرده باشد. اگر بگوییم که جهت حرکت جامعه را متخصصین مشخص می کنند خواهند گفت قرار بر این است که متخصصین نباشند و همه فقیه شوند. اگر بگوییم اصلاً نظر آقایان فقها در تعیین هدف برنامه ریزی حجت نیست در آن صورت می گویند پس نظر فقها چه خواهد شد؟ لذا ملاحظه می شود که این مسأله در خلال بحث های ما در همه مقاطع تحلیل تنظیم امور مسلمین به طور مختلف متظاهر خواهد شد.

البته قرار ما بر این بود که در این جلسه بحث مسأله موضع آقایان فقها در قبال مسائل تخصصی روشن شود تا بدین ترتیب بتوانیم در جلسه آینده بحث تئوری های اقتصادی را مطرح کنیم، یعنی وارد تحلیل حوزه تخصص می شویم. اما به نظر میرسد که برادران بررسی موضع فقها و متخصصین را قابل تأمل بیشتری می دانند. یعنی بالاخره باید این مسأله تبیین شود که نهایتاً آیا دانشگاه می خواهد حوزه شود یا حوزه باید دانشگاه گردد؟ در حقیقت مسأله بسیار حساس است. بدین ترتیب که مثلاً اگر حضرت آیت ... العظمی آقای منتظری بخواهند برنامه پنجساله عمرانی بنویسند من خدمتشان شرفیاب می شوم و جسارتاً عرض می کنم که آیا در موضع فقیه این برنامه پنجساله را نوشته ان یا در موضع متخصص؟ اگر فرمودند در موضع فقیه در آن صورت عرض می کنم که آنچه ما از نظام فقها می دانیم این است که فقیه بر اساس کتاب و سنت و به کمک منطق اصولیین به استنباط احکام الهی میرسد و البته این خود یک مسأله تخصصی است و در انحصار فقها، اما موضوعاً غیر از مسأله برنامه ریزی های اقتصادی می باشد. اگر ایشان بفرمایند که در موضع یک متخصص اقتصادی برنامه پنجساله را نوشته اند آن وقت عرض می کنم که مدل شما در این برنامه ریزی چیست؟ اگر مدل کینز است یعنی یک مدل اقتصاد غربی است، که در آن صورت این مدل بر اساس تئوریهایی استوار است که مبنای آن تئوریهای نقیض همان احکام الهی است که شما در بعد فقاهت استنباط فرموده اید، و اگر مدل مارکس است که آنهم بر اساس تئوریهای استوار است که مبنائاً نقیض احکام ... می باشد.

ممکن است ایشان بفرمایند که مدل من نه کینز است و نه مارکس بلکه مدلی است بر اساس تئوریهای خاص استوار باشد، و تجزیه و تحلیل و تنظیم و ارائه چنین تئوریهایی را موضوع بحث دانشکده های اسلامی اقتصاد می دانیم. به عبارت دیگر خدمت ایشان جسارتاً عرض خواهم کرد که آقایان فقها در

موضع استنباط احکام الهی باشند و ارائه تئوریه‌ها و ساختن مدل‌های اقتصادی براساس احکام الهی که موضوعاً غیر از مکانیسم استنباط احکام است... است را برعهده دانشگاه‌ها بگذارند.

البته نکته برادرمان جناب آقای یزدان پناه نیز در همان جا دوباره مطرح می‌شود که احکام... چگونه استنباط می‌گردد؟ آیا مکانیسم چنین استنباطی غیر از مکانیسم مدل‌های اقتصادی است؟ در پاسخ عرض می‌کنم که منطق فقهای شیعه منطق اصولیین است و منطقی است عقلی که می‌خواهد کلمات مبارک وحی را در اصطکاک و ربط با یکدیگر ملاحظه کرده دلالت آنها را بصورت احکام الهی متعین نماید. البته به اعتبار این که منطق اصولیین منطقی است عقلی لذا می‌تواند موضوع تأمل متفکرین قرار گیرد. بعبارت دیگر همه چیز قابل بحث و فحص است الا کلمات مبارک وحی که باید درمقابل آن صرفاً متعبد بود. وظفه اصلی حوزه فقهات هم یافتن دلالت کلمات وحی است، یعنی جعل احکام... نیست بلکه استنباط آن است، مثلاً این کلمه که در قول معصوم امر است آیا دلالت بر وجوب می‌کند یا استحباب آن کلمه که نهی است آیا دلالت بر حرمت دارد یا کراهت؟ گاه ممکن است کلمات مبارک وحی مجعل باشد حال سؤال این است که چگونه باید تبیین شود؟ خلاصه اینکه بحث الفاظ در قلمرو وسیعی مطرح می‌شود. بحث حجت، بحث ملازمات عقلیه، و بسیاری از موضوعات دیگری که صرفاً عقلی هستند همه در علم اصول موزع بحث فقها قرار می‌گیرد، اما همواره عقل در خدمت کشف دلالت وحی است نه جعل احکام... .

حال ممکن است اشکال کنند که بهر حال هنوز باین سؤال پاسخ داده نشده که آیا آقایان فقها هم ممکن است اشتباه کنند؟ یعنی با اینکه منطق اصولیین منطقی است عقلی اما آیا امکان اشتباه در استنباط احکام... وجود دارد یا خیر؟ عرض می‌کنیم که بقول آقای مطهری رضوان... تعالی علیه منطق اصولیین یکی از اساسی‌ترین کارهای فکری است که مسلمین کرده اند زیرا در خلال هزار سال نه تنها نقض نشده است،

بلکه مرتب در مسیر اجمال به تبیین کاملتر شده است. قهراً کاوش های فکری صاحب معالم ، صاحب قوانین صاحب فصول، صاحب رسائل و یا صاحب کفایه، خلاصه همه حرکت در یک پروسه از اجمال به تبیین در جهت تحلیل قضایای عقلی منطقی است که می خواهد متکفل استنباط احکام ... باشد.

شکی نیست که کاربرد چنین منطقی امکان وقوع اشتباه در استنباط حکم خدا رمی نیمم می کند. و لذاست که آقایان فقها در آخرین مراحل استدلال عقی خود در نیل به استنباط احکام ... می گویند که ما غایت کوشش عقلی خود را کردیم. هر گونه ابداع احتمالی را لحاظ نمودیم و خلاصه استفراغ وسیع دراعلا درجه ممکنه واقع شد تا حکم خدا استنباط گردد.

بنابراین متخصصین دانشگاهی در مقابل مجموعه ای از احکام الهی قرار می گیرند که براساس منطق اصولیین در نهایت دقت های عقلی و براساس کتاب و سنت حاصل شده و همه بحث در این استکه این احکام مربوط به موضوعات کلی هستند و وظیفه متخصصین انطباق مصادیق جزئی درعینیت بر موضوعات کلی متعلق حکم کلی است، و عرض بنده این است که چنین انطباقی نیازمند شناخت صحیح از مصادیق می باشد، یعنی ما درتنظیم امور مسلمین محتاج مدلی هستیم که بتواند احکام الهی را در جاعه جاری سازد. اما این مدل قهراً براساس تئوری خاصی است و آن تئوری بر مبنای خاصی طراحی شدهاست، بحث اصلی ما این است که اگر مبنای تئوری های غرب و شرق نقیض احکام .. باشد در آن صورت مدل هائی که بر آن اساس تنظیم شده اند دیگر جائی در تنظیم امور مسلمین نخواهند داشت. نکته دوم ما این است که شناخت موضوعات تخصصی پیچیده و تنظیم مدل های اقتصادی تیک کاوش عقلی است که غیر از مکانیسم استنباط احکام .. یعنی نظام فقهاتی می باشد. و عرض بنده این است که دانشگاه باید متکفل امر شناخت مصادیق اقتصادی براساس احکام ... باشد، در حالیکه حوزه های علمیه متکفل استنباط احکام

الهی براساس کتاب وسنت هستند. علی ای حال اگر برادران تبیین بیشتر مسأله را متوقف بر تحلیل عمیق تر حوزه فقهات و منطق اصولیین می دانند بحث جلسه آینده ما می تواند بررسی همین موضوع باشد.

والسلام علیکم و رحمه ا... و برکاته

## فصل چهارم : فقاہت و منطق اصولیین مبحث احکام اقتصادی

(28 آبان 1363)

برادر دکتر درخشان - بسم ... الرحمن الرحیم - بحث اصلی ما در این است که آیا می توان امور اقتصادی مسلمین را توسط تئوریهای غرب و شرق تنظیم نمود؟ در هر جلسه از مطالعات این گروه وجهی از وجوه متعدده این مسئله بررسی خواهد شد. مطالعات ما از درک این معنا آغاز شد که ما دارای یک حکومت اسلامی هستیم. و لذا توجه به مفهوم کلمه اسلامی حائز اهمیت فراوان میباشد. بعبارت دیگر تحلیل ما از مسئله تنظیم امور مسلمین متوقف به شناخت قلمرو خاصی است که کلمه اسلامی دلالت بر آن دارد، و ما در مباحث خود از این قلمرو تحت عنوان حوزه فقاہت نام بردیم و متذکر این نکته نیز شدیم که هر چند تنظیم امور اقتصادی مسلمین یک امر تخصصی است اما اگر بالاستقلال از حوزه فقاہت صورت گیرد دیگر وجه افتراقی بین نحوه تنظیم اقتصاد مسلمین با نحوه تنظیم اقتصاد کفار متصور نخواهد بود. تنظیم امور اقتصادی در هر نظامی قهراً مستلزم مدل خاصی است و هر مدل نیز براساس تئوری خاصی شکل گرفته است و هر تئوری نیز قاعدتاً مبنائی دارد. صرفاً به کمک چنین تئوریها و مدلهائی است که مصادیق اقتصادی در هر نظامی شناسائی میشود. یعنی شناخت مصادیق و در ربط قرار دادن اطلاعات بالمره توسط چنین تئوریهایی صورت می گیرد. در واقع ملاحظه اجزاء یک کیفیت خاص یعنی شناخت یک مصداق اقتصادی مستلزم در ربط قرار دادن اجزا آن موضوع و یا مصداق خارجی است، اما همه بحث ما در این است که اولاً این موضوع و یا مصداق خارجی چگونه به اجزا خاصی تقسیم شده یعنی چرا به این نحوه خاص جزء جزء گردیده و نه به نحوه دیگر، و ثانیاً علی فرض پذیرش نحوه خاصی از تجزیه موضوع، سئوالی که مطرح می شود. این است که چرا این اجزاء در چنین ربط خاصی و در چنین ترکیبی ملاحظه شده اند؟

مسلماً اگر ما برای شناخت یک موضوع آنرا به اجزاء خاص تجزیه کنیم و سپس آن اجزاء را با منطق خاصی در کنار یکدیگر قرار دهیم قهراً نتیجه خاصی را اخذ خواهیم نمود.

همه کار دانشگاه یعنی حوزه تخصص در واقع تحصیل همین شناخت از طریق تجزیه آن موضوع و سپس در ربط ملاحظه کردن اجزاء آن از یکطرف و ملاحظه کیفیت ربط آن مصداق با سایر مصداق از دیگر، و سپس رسیدن به نتیجه خاصی است که در حقیقت چیزی جز استنتاج راجع به شناخت آن مصداق خارجی نیست. بعد از این مرحله است که متخصصین دانشگاهی و مسلمان ما کوشش می کنند که به تبع شناختی که از این مصداق حاصل شده است آنرا تحت یک موضوع کلی متعلق حکم کلی ببرند و بدین ترتیب موضع گیری نسبت به آن موضوع جزئی یعنی نسبت به آن مصداق خارجی را تمام کنند. در مباحث گذشته نتیجه گرفتیم که این دو حوزه یعنی حوزه تخصص و حوزه فقاقت دو قلمرو متفاوت هستند که عدم پیوند مبنائی این دو حوزه منجر به تعارض ثمرات این دو حوزه خواهد شد.

در جلسه گذشته به این نکته اشاره کردیم که اگر هدف در تنظیم امور مسلمین اجرای احکام... باشد این امر خود متوقف بر صحت انطباق است، یعنی صحت منطبق کردن مصداق جزئی بر موضوعات کلی که نسبت به آن موضوعات کلی حکم الهی در دسترس است. بنابراین اجرای احکام... خود نوط بر صحت انطباق است و شرط لازم برای صحت انطباق چیزی جز شناخت صحیح مصداق اقتصادی نیست. همانگونه که بحث شد صحت شناخت مصداق مستلزم صحت مدلی است که به اعتبار آن مصداق مورد نظر شناسائی می شود و همه بحث ما در این است که ارائه مدل و الگو جهت شناخت مصداق نیاز من به تئوریهای خاصی است که تدوین و ارائه آن تئوریها موضوع کار دانشگاهها می باشد. سئوالی که مطرح کردیم این است که دانشگاهها با چه تئوریهایی می خواهند مصداق را بشناسند و آنها را تحت موضوعات کلی متعلق حکم کلی ببرند؟

مضافاً این مسئله مطرح شد که حوزه تخصص یعنی دانشگاه و حوزه استنباط احکام الهی یعنی فقهات دو قلمرو متفاوت هستند و پیوند این دو حوزه مستلزم پیوند مبنائی نحوه تجزیه و تحلیل مسائل در این دو حوزه است. بعبارت دیگر نحوه ای که در سازمان برنامه و بانک مرکزی برنامه پنج ساله مرانی می نویسند غیر از نحوه ای است که آقایان فقها احکام خدا را استنباط می کنند. سؤال کردیم که ثمره حوزه تخصص در چه چیزی متبلور می شود؟ یعنی ما حاصل دانشگاهها چیست؟ در پاسخ به این سؤال این به این نتیجه رسیدیم که بالاخص در علوم انسانی به سهولت می توان ملاحظه کرد که نتیجه تئوریهای علوم انسانی در واقع نحوه تنظیم خاصی است که می خواهد روابط مسلمین را شکل بدهد. مثلاً می گویند برای رسیدن به رشد اقتصادی شرکتهای تجاری باید به این شکل رشد کنند و بدین شکل تأسیس و گسترش یابند، بانک مرکزی اعتبارات را به این شکل تخصیص دهد واحدهای صنعتی با کشاورزی به نحوه خاصی در یکدیگر ادغام شده و بصورت مجتمع های تولیدی رشد نمایند و قس علی ذالک اما می دانیم که هر نحوه تنظیم خاص در مسائل اقتصادی مستلزم این است که روابط انسانی هماهنگ با آن متحول شود. بنابراین یکی از ثمراتحوزه تخصص یعنی دانشگاهها شناخت مصادیق براساس تئوریهایی است که خود دلالت بر نحوه روابط انسانی خاص می کند.

حال به حوزه فقهات یعنی قسمت اسلامی تنظیم اموراتصادی بر می گردیم. ملاحظه می کنیم کار اصلی فقها در قلمرو اقتصاد نیز ارائه روابط و مناسبات انسانی خاص است، اما روابطی که ادعا می کند رضایت خدا در آن است و خدا آنگونه می خواهد. بنابراین ملاحظه می شود که حوزه تخصص و حوزه فقهات هر کدام روابط و مناسبات خاصی را توصیه می کنند و لذا سوالی که مطرح شد این بود که چه تضمینی وجود دارد که تعارضی بین این دو واقع نشود؟ یعنی چه تضمینی است که سازمان طرحی را بنویسد و بعد از عبور از سی کانال معذالک در شورای نگهبان رد نشود؟ سؤال می کنیم که ریشه این تعارض در



صورت وقوع در کجاست؟ آیا متخصصین ما مسلمان و یا متعبد به احکام نیستند؟ که اینطور نیست. پس آیا می توان ریشه این تعارض را در بعد فکری حل کرد؟ یعنی بجای اینکه از بعد سیاسی به آقایان فقهای شورای نگهبان فشار بیاوریم که به نحوی در نظرات خود تجدید نظر کنند، و یا اینکه به متخصصین اقتصادی بگوییم طرح با لایحه را به نحوی اسلامی کنند که آقایان فقها بپذیرند، بیائیم این تعارض را ریشه یابی کنیم.

ادعای ما در این بود که ریشه این تعارض به تئوریهایی بر می گردد که بر آن اساس مدلهای اقتصادی ساخته شده اند و به کمک آن مدلها مصادیق اقتصادی شناسائی می شوند. نظر به اینکه مبنای این تئورها را غیر اسلامی می دانیم وقوع چنین تعارضی را قهری می بینیم. البته این صرفاً ادعائی بود که هنوز اثبات نشده و انشاا... موضوع بحث ما در آینده است که تحت عنوان ماهیت تئوریهای اقتصادی بررسی خواهد شد. و در آنجا این مسئله را تحلیل خواهیم کرد که آیا باید تئوریهای اقتصادی غرب و شرق را در کلیت خود نقض کنیم و یا اینکه می توان اجزاء مناسبی از هریک را انتخاب کرده و در تنظیم امور مسلمین بکار گرفت؟

برای رفع این تعارض راه حل دیگری نیز مطرح شد بدین ترتیب که بعضی از برادران می فرمودند اگر آقایان فقها خودشان متخصص شناخت مصادیق نباشند دیگر مسئلهای در تنظیم امور مسلمین باقی نخواهد ماند. در پاسخ به این نکته را عرض کردیم که اگر آقای فقیه متخصص شناخت مصادیق هم بشود از ایشان جسارتاً سؤال می کنیم که آقا تخصص خود را از کجا کسب کرده اید؟ از دانشگاه تهران، لندن، هاروار، مسکو و یا از فیضیه؟ می دانیم که در فیضیه بحث در شناخت مصادیق نیست و اگر آقای فقیه بگوید از هیچ کدام از آن دانشگاهها، در آن صورت سؤال می کنیم که ما هم بدنبال چنین تئوری و مدلی هستیم ه بتوان به کمک آن مصادیق را شناخت. بعبارت دیگر سؤال در این است که اگر یک فقیه اقتصاد دان هم شد آیا ر واقع با عرض معذرت مثل تجاری است که خیاطی هم بلد است؟ پاسخ به این سؤال مستلزم تحلیل

این مسئله می‌باشد که آقایان فقها در بعد فقاهت خو چگونه استنباط احکام ... می‌کنند در آن صورت است که می‌توان به این مسئله پاسخ داد که اقتصاد شنای آقایان فقها یعنی شناخت مصادیق جزئی موضوعات کلی اقتصادی ربطی به مکانیسم استنباط احکام الهی در حوزه فقاهت دارد یا خیر؟

شاید مفید باشد که مقدمتاً به این نکته اشاره کنیم که در اصطلاح فقهی موضع یعنی کیفیت‌های مختلف آنچه که امکان بحث و بررسی پیرامون آن وجود دارد و حکم یعنی بیان رابطه میان انسان و موضوع که در واقع موضع انسان را نسبت به آن موضوع مشخص می‌کنند. مثلاً شراب یک موضوع است ولی رابطه این موضوع با انسان یعنی شرب خمر حرام است. حکم آن می‌باشد. معمولاً استنباط احکام الهی را در دو قلمرو عمده تقسیم کرده‌اند:

#### 1- اجتهاد ترجیحی و اجتهاد تخریبی .

در اجتهاد ترجیحی برای تعیین حکم خدا عمدتاً مبنا و اساس را رأی و نظر شخص قرار می‌دهند و در نتیجه حکم خدا چیزی جز نظر آن شخص نیست. روشهای قیاس استحسان و استصلاح از جمله روشهای اجتهاد ترجیحی با تعبد به رأی است.

البته منظور از قیاس در اینجا قیاس منطقی نیست بلکه قیاس به معنای مصطلح فقهی آن مراد است که عبارت از استنباط احکام جدید از راه تعمیم علت یک حکم به موضوعات مشابه است. یعنی فرد با اتکاء به عقل خود برای حکم خاصی علت یابی می‌کند و بعد با استفاده از این علت، احکام دیگری برای موضوعات مشابه بدست می‌آورد. البته بحث ما در مورد احکام منصوص العله نیست زیرا بعضی از احکام هستند که علت حکم نیز در نص وجود دارد. مثلاً الخمر حرام لانه متکرر که در خود حکم علت حرمت که همان سکر می‌باشد ذکر شده است بنابراین بحث ما صرفاً در قیاس مستنبط العله است که

فقهای شیعه آنرا مردود می دانند مثلاً براساس احکام الهی می دانیم که نماز مسافر شکسته است اما اگر کسی علت این امر را خستگی مسافر بداند در آن صورت برای بعضی از مسافرت‌های امروزی که شاید مطلقاً خستگی نداشته باشد ممکن است براساس قیاس مستنبط العله نتیجه گرفت که در این موارد نباید نماز را شکسته خواند.

یکی از روشهای باطل اجتهاد به رأی استحسان است که در واقع صرف نیکو دیدن فرد ملاک بیان حکم یک موضوع میباشد. بعنوان مثال می دانیم که براساس احکام الهی تثبیت قیمت‌ها جایز نیست حال اگر کسی استدلال کن که عدم تثبیت قیمت‌ها همواره موجب اجحاف بر مسلمین شده و قطعاً در همه موارد و بعنوان یک نتیجه کلی موجب رکود اقتصادی میشود در آن صورت استحسان نموده و می گوید تثبیت قیمت‌ها جایز است. بعنوان مثال دیگر م توان خرید و فروش شراب را مطرح کرد که حکم آن حرمت است، ولیکن اگر کسی به اعتبار اینکه خرید و فروش شراب موجب تقویت مالی مسلمین و افزایش درآمد بودجه دولت است آنرا جایز بداند در آن صورت استحسان کرده است که در فقه شیعه باطل میباشد. در اجتهادیه رأی معمولاً روشهای دیگری چون استصلاح، تأویل و غیره نیز ذکر می کنند که بحث آن نمی پردازیم.

اجتهاد تخریبی که همان تعبد به وحی است اساس فقه شیعه را تشکیل می دهد و در این قسمت به روش اخباریین و اصولیین می پردازیم اخباریین معتقد به عدم دخالت در استخراج احکام الهی و عدم حجیت آن شده اند. بنا به عقیده آنها چون عقل ممکن است اشتباه کند بنابراین قرآن را صرفاً باید راسخان در علم یعنی معصومین تفسیر کنند، و اجماع نیز که حاصل عقول غیر معصومین است حجیت ندارد و لذا نتیجه می گیرند که فقط سنت است که آن هم باید بدون دخالت عقل ملاک عمل بشود. روش اخباریین از نظر فقهای شیعه که با روش اصولیین استنباط احکام الهی می کنند باطل است. حال ذیلاً روش اصولیین که اساس استنباط فقهای ماست اجمالاً تبیین می شود.

برای هر مسلمان تا حجت الهی تمام نشود بنظر نمیرسد که بتواند در هیچ امری مخصوصاً در مسائل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تصمیمی بگیرد. اجتهاد در روش اصولیین در واقع نهایت کوشش عقلی یعنی به اصطلاح، استفراغ و سع در میر کشف احکام الهی است. منابع استنباط احکام الهی کتاب، سنت اجماع و عقل میباشد. در مورد قرآن شکی نیست که قطعی الصدور است. اما راجع به اخبار و سنت باید این مسئله تحقیق شود که آیا خبر و یا حدیث که از پیامبر (ص) و یا ائمه (ع) رسیده صحیح است یا خیر؟ و لذا اولین بحثی که مطرح می شود تحقیق در اصل صدور است. بعد از این مرحله فقیه کوشش می کند که جهت صدور خبر را تشخیص دهد و سپس بحث فقها در باب تحقیق در دلالت صدور می باشد یعنی اینکه سخن وحی از اعم از کتاب و سنت بر چه معنائی دلالت دارد.

تحقیق در اصل صدور خبر موضوع علم رجال و درایه است که در واقع بوسیله شواهد موید خبر و یا بوسیله تحقیق در زنجیره حدیث انجام می پذیرد. به عبارت دیگر برای اینکه یقین حاصل شود که سخن از ناحیه وحی بوده یا نه فقیه باید حدیث شناس باشد. در علم رجال شخصیت‌های ناقل خبر شناسائی شده و زنجیره حدیث تبیین می شود. افراد مطرح شده در زنجیره حدیث را رجال یعنی شخصیت‌های ناقل حدیث می گویند و در علم رجال شرح زندگی خصوصی و اجتماعی آنها دقیقاً بررسی می شود. معمولاً شرایط قبول روایت از طرف ناقل شش چیز است:

اسلام، بلوغ، عقل، عدالت، ضبط و ایمان، علمای رجال معمولاً وقتی می خواهند فردی را تعدیل کنند که روایت او چقدر ارزش دارد اصطلاحات خاصی بکار میبرند مثلاً عدل، امامی، ضابط، ثقه، حجت، صحیح الحدیث، متقن، ثبت، حافظ، صدوق و بسیاری از الفاظ دیگر که بدانوسیله درجه ارزش ناقل حدیث را مشخص می کنند.

در علم درایه احادیث دسته بندی می گردد که معمولاً چهار صورت کلی تقسیم بندی مطرح می شود:

صحیح، حسن، موثق، ضعف که البته هر کدام یک تقسیم بندی های دیگری نیز دارند. مثلاً خبر صحیح اعلائی آن است که روایت آن تماماً شیعه دوازده امامی، عادل و ضابط باشند. و یا خبر صحیح آن است که روایت آن شیعه دوازده امامی و عادل باشند، و یا خبر حسن روایتی است که بین روایت آن کس باشد که تصریح به عدالت او نشده باشد، و یا خبر موثق خبری است که بین ناقلین آن غیر شیعه اثنی عشری هم باشد ولی تصریح به ثقه بودن آنها شده است. مسائل و دسته بندی های دیگری نیز وجود دارد که به آنها نمی پردازیم.

پس بعد از اینکه اصل صدور خبر از معصوم (ع) قطعی شد مطلب بعدی تحقیق در خصوص جهت خبر است. در این مورد دقت نظرهای علمی و تاریخی بر روی علل و عوامل طرح و بیان خبر توسط معصوم صورت می گیرد. مثلاً این مسئله مطالعه می شود که خصوصیات مجلس و موضع و موقعی که این روایت در آن عنوان شده است چه بوده؟ آیا خبر به صورت پاسخ به سئوالی است که در آن صورت خصوصیات فرد سئوال کننده و جو حاکم بر مجلس مطالعه می شود. مضافاً این مسأله نیز دقیقاً بررسی می گردد که آیا حکم بر یک اصل کلی گفته شده و یا این که برعکس یک موضوع مصداقی و خبری در رابطه با شرایط همان زمان میباشد. دقت در این مسائل حائز اهمیت بسیار است زیرا بسیار اتفاق افتاده که معصوم (ع) تقیه کرده است و لذا تحقیق در خصوص زمان صدور خبر، محل آن و خصوصیات افراد حاضر در مجلس، و مشخصات سئوال کننده و مسائلی از این قبیل حائز کمال اهمیت میباشد.

حال سئوال بسیار مهمی که برای فقیه مطرح می شود این است که بعد از این که اصل صدور و جهت صدور مشخص شد حالا این خبر دلالت بر چه می کند؟ و این همان بحث اصلی فقاقت است و موضوع علم اصول را تشکیل می دهد. بنابراین علم اصول ابزار و منطق استنباط احکام الهی است که مبتنی بر برهان و استدلال می باشد. لازم به تذکر است که پویایی اجتهاد به این معنا نیست که بتوان حکم خدا را عوض

کرد بلکه ددوره بدین معناست که قواعد علم اصول می تواند تکامل یاب. حال ذیلاً به بررسی موضوعات کلی مطروحه در علم اصول می پردازیم.

شروع به طرح استنباط احکام الهی مستلزم تسلط فقیه بر هیئت کلمات است، یعنی فقیه باید تمام کلمات و لغاتی که در احادیث بکار رفته از نظر معنا و مفهوم واقعی آن مطالعه کند. بنابراین فقیه باید ادبیات غرب را دقیقاً بداند. بعضی لغات است که قبل از اسلام بکار رفته و اسلام همان ها را نیز عیناً بیان کرده است، اینگونه واژه ها تحت عنوان حقیقت لغوی بحث می شوند. بعضی لغات است که استعمال آنها در یک مورد خاص ابداع و ابتکار اسلام است که معمولاً تحت عنوان حقیقت شرعی بیان می شوند. تقسیم بندیهای دیگری نیز وجود دارد که بیان می کنیم.

اما علم اصول را معمولاً به چهار قسمت تقسیم می کنند. مبحث الفاظ مبحث ملازمات عقلیه مبحث حجت و مبحث اصول عملیه که اجمالاً بیان می شوند.

در مبحث الفاظ بحث در تشخیص ظهور الفاظ از جهت عمومی یا اطلاقی و یا وضعی آن است ؟؟؟؟؟  
اصالت الظهور میباشد. در مبحث الفاظ مسائل بسیار متعددی بحث می شود که ما صرفاً به ذکر چند مثال اکتفا می کنیم. مثلاً بحث از او امر و نواحی است. یعنی اینکه او امر شرعی دلالت بر چه معنایی دارد؟  
بعبارت دیگر اگر در کتاب و سنت کلمه ای دلالت بر امر کند و قرینه ای هم نباشد که آن امر به چه معناست در آن صورت این سؤال مطرح می شود که آیا این امر شارع دلالت بر وجوب دارد یا استحباب؟ آیا این امر دلالت بر فوریت دارد یا تراخی / آیا این امر دلالت بر یک بار انجام دادن آن فرمان دارد یا بیشتر از یکبار ضروری است؟ حتی اگر معلوم شد که امر دلالت بر وجوب می کند باز تقسیمات بسیار زیادی مطرح می شود، یعنی واجب را هم به اقسام متعددی تقسیم کرده اند:

واجب مطلق و مشروط، واجب معلق و منجر و واجب اصلی و تبعی، واجب تخییری و تعینی، واجب عینی و کفائی و غیره همینطور بحث نواحی نیز به همین صورت مطرح می شود. یعنی آیا لفظ نهی دلالت بر حرمت دارد یا کراهت؟ تقسیم بندی های زیادی نیز در این باب مطرح می شود که به آنها نمی پردازیم.

موضوع دیگری که در بحث الفاظ مطرح می شود. مسأله مفهوم و منطوق است. بعضی جملات یک منطوق دارد و یک مفهوم، مثلاً آیه نباء که می فرماید: یاایهاالذین آمنوا ان جائکم فاسق ببناء فتبیونوا، که منطوق آن به این معناست که اگر فاسقی خبری برای شما آورد در مورد آن تحقیق کنید، ولی آیا یک مفهوم هم دارد که اگر عادل خبری برای شما آورد دیگر تحقیق لازم نیست؟ مفهوم را به دو قسم تقسیم می کنند: مفهوم موافقت یعنی منطوق و مفهوم به معنای ایجابی و یا سلبی است و مفهوم مخالفت، که منطوق و مفهوم مخالف هم هستند. در علم اصول مفهوم مخالف به شش قسمت تقسیم شده است: مفهوم شرط، مفهوم الوصف، مفهوم الغایه، مفهوم عمده، مفهوم حضر و مفهوم لقب.

موضوع دیگری که در بحث الفاظ مطرح می شود. مسئله عام و خاص است. مثلاً شارع میفرماید اطعم کل الفقراء در این خبر دلالت بر این می کند که تمام فقرا اعم از صغیر و کبیر، مرد و زن و مسلمان و غیر مسلمان را در بر می گیرد. خاص یعنی آن قدی که عام را محدود و محصول می کند. مثلاً اگر شارع بفرماید اطعم الفقیرا المسلم که این مسلم تخصیص برای فقیر است. برای فقیه این مسأله حائز اهمیت است که آیا قبل از فحص از تخصیص می توان به عام عمل کرد یا نه؟ مطلب بسیار مهم دیگری که معمولاً برای فقها مطرح میشود این است که اگر عامی در قرآن بود آیا خبر واحد می تواند آن را تخصیص بزند؟ منشاء این سخن در این است که کتاب خدا قطعی الصدور است ولی خبر واحد ظنی الصدور، اما دلالت کتاب ظنی و لیکن دلالت اخبار قطعی میباشد. نظر فقهای اصولیین این است که اگر خبر عادل

مسعوف به قرائن بود یعنی قرینه ائی به همراه داشت که می توانستیم مفهوم خبر را بفهمیم در آن صورت می توان عموماً قرآنی را تخصیص زد.

مسأله دیگری که در بحث عام و خاص مطرح می شود کیفیت عام است پس از ورود مختص در واقع سؤال این است که اگر عامی مورد تخصیص شود آیا آن عام صرفاً نسبت به آنچه تخصیص بدان توجه نیافته و تحت عنوان عام باقی مانده حقیقت است در همه موارد یا خیر حقیقت است در برخی از موارد و مجاز است در برخی دیگر؟ البته اصولیین در پاسخ به این سؤال نظرات مختلفی دارند. همچنین می توان به مورد دیگری نیز توجه کرد. مثلاً عام پس از توجه تخصص به آن نسبت به آنچه بطور قطع مشمول عنوان مختص نیست حجت است یعنی باید به مفاد آن عام عمل کرد یا خیر یعنی بواسطه ورود تخصیص بکلی از حجت بودن ساقط می گردد؟ در این مورد نیز بین اصولیین عقاید مختلفی مطرح شده است ولیکن نظر مورد قبول بیشتر علماء این است که عام نبت بباقی مانده حجت میباشد.

موضوع دیگری که در بحث الفاظ مطرح می شود مسأله مجمل و مبین است محصل یعنی کلامی که دلالت آ واضح نیست. مثلاً خداوند میفرماید و السارق و السارقه فاقطعوا ایدیهما که به عقیده بعضی از بزرگان مانند سیدمرتضی در لفظ ید اجمال دارد یعنی آیا ید بر همه دست گفته میشود یا بر قسمتهای خاصی از آن؟ همچنین لفظ قطع نیز اجمال دارد یعنی آیا قطع به معنای جدا کردن است یا مجروح نمودن؟ یا مثلاً خداوند میفرماید و امسحو بروسکم که علمای شیعه به استناد دلالت حرف با برتبعیض نیز تصریح حدیث صحیح، مسح را نسبت به قسمتی از سر واجب دانسته اند در حالیکه علمای مالکی نظر به اینکه استعمال با را در لغت عرب به معنای تبعیض نپذیرفته اند لذا عقیده دارند که باید همه سر مسح شود. همچنین است آیه تیمم: فتمموا معیدا طیباً زیرا به حسب لغت معلوم نیست که آیا مراد از لفظ معید خاک است یا مطلق روی زمین یعنی چه خاک باشد و یا سنگ؟ و یا حدیث معروف نبوی که لا صلواه الا بفاتحه الكتاب که به عقیده



برخی مردود است میان نفی ذات و نفی صحت و نفی فضیلت . موضوعات بسیار زیاد دیگری در مبحث الفاظ مطرح می شود که به بررسی آنها نمی پردازیم.

مبحث دیگری که در علم اصول مطرح می شود ملازمات عقلیه میباشد، یعنی بحث در این است که چگونه ملازمه بین عقل و شرع را تمام کنند و سپس روی حجت این ملازمه تحقیق نمایند. در حقیقت حجت کتاب و سنت و اجماع از ناحیه عقل است که کاشفیت کتاب و سنت از وحی بالتفصیل است و اجماع بالاجمال، مبحث عقل در علم اصول از دو قسمت تشکیل می شود. مستقلات عقلیه و غیر، مستقلات عقلیه. در مورد مستقلات عقلی معمولاً حکم عقلی مستقلی نداریم مگر در مورد بدیهیات که آنها بسیار کلی است، مثل اینکه بگوئیم ظلم قبیح است، قبیح هم از نظر شرع حرام می باشد، ولیکن نکته مهم در این جا این است که مصادیق ظلم را باید شرع مشخص کند و از عهده فکر بشر خارج است. اما در مورد غیر مستقلات عقلیه یا لوازم احکام بحث آقایان فقها در این است که هر گاه حکمی از طرف شارع صادر شود این حکم قهراً یک سلسله لوازمی هم دارد. حال سوال این است که اگر حکم خدا دلالت بر وجوب می کند آیا مقدمات و لوازم آن نیز واجب است یا خیر؟ زیرا اگر قائل شویم به اینکه امر به یک موضوع در واقع امر به مقدمات آن نیز هست در آن صورت در حقیقت دو امر واجب الاطلاعه مطرح می شود که اگر ترک شود دو امر ترک شده است و لذا دو عقاب خواهد داشت. اما اگر قائل شویم که امر به شیئی مستلزم امر به مقدمات آن نیست در آن صورت مقدمه صرفاً وجوب عقلی دارد و اگر ترک شود فقط یک عقاب خواهد داشت. به همین ترتیب سوالات دیگری نیز مطرح می شود مثلاً اینکه امر به صلوه مستلزم نهی از کارهای غیر نماز هست یا خیر؟

مبحث دیگری که در علم اصول مطرح می شود حجت است، که شاید از اهم موضوعات علم اصول باشد. در بحث حجت این مسئله مطرح می شود که آیا ظواهر کلمات حجت است یعنی آیا می توان به آن

تمسک کرده و حکم شرع را استنباط نمود؟ البته تا زمانی که حجت کلامی یا فعلی یا لفظی و یا تقریری تمام نشود انسان حق ندارد به آن تمسک کند. بنا براین فقیه احکام الهی را با یک برهان منطقی بدست می آورد، یعنی با زحمت بسیار زیاد حجت کتاب و سنت و اجماع را تمام می کنند، و تا قطعیت برای او پیدا نشود که حکم مربوط به خداست نظر نخواهد داد. شاید مفید باشد بگوئیم که این برهان منطقی به این صورت است که مثلاً در تشخیص ظهور لفظ امر به این نتیجه میرسند که :

الف) امر شارع ظهور بر وجوب دارد.

ب) چون هر ظهوری حجت است لذا

ج) امر که ظهور در وجوب دارد حجت می باشد. دقیقاً بعد از این مراحل است که حکم وجوب را استنباط می کنند که بحث های مفصلی نیز دارد که در این جا مطرح نمی کنیم.

چنین است که فقهای شیعه معتقدند هر کس حق اظهار نظر در اسلام را ندارد و نمی تواند با دیدند یک آیه و یا یک روایت حکمی را به شارع مقدس نسبت دهد. بلکه باید حتماً متخصص در فقه و اصول باشد. در مبحث حجت موضوعات مختلفی مطرح می شوند مانند قطع و ظن، تعادل و تراجیح، سیره و شهرت، و غیره. البته بحث قطع و ظن شاید مهمترین بحث باشد. زیرا اصولیین می گویند که تنها چیزی که در استنباط احکام حجیت دارد قطع است و لاغیر، و حجیت آن هم ذاتی است. به عبارت دیگر اگر به وسیله آیه و یا روایت و یا اجماع و یا راه دیگری قطع و یقین بر حکم الهی پیدا کنیم آن قطع حجیت است و عمل به آن وجوب عقلی دارد. اما در این مورد که آیا ظن حجیت دارد یا نه اصولیین می گویند که اصل اولیه حرمت عمل به کلیه ظنون است: لاتتق مالیس لک به علم، یعنی از چیزی که بدان علم نداری پیروی مکن. البته از این اصل یک سری ظنون خاص را استثناء می کنند، یعنی هر ظنی که دلیل خاصی بر حجیت آن

داشته باشند آن ظن حجت است. بنابراین بحث ظنون خاصه از اهمیت خاصی در علم اصول برخوردار است و تقسیمات مفصلی نیز دارد.

مبحث دیگری که در علم اصول مطرح می شود موضوع اصول عملیه است. اصول عملیه بعد از فحص از دلیل و یاس از یافتن دلیلی از حکم شرعی مطرح می شود. البته اتقان این اصول عملیه هم بوسیله ادله شرعی و هم بوسیله دلیل عقلی اثبات شده است. و لذا تمسک به آن حجت را تمام می کند. یعنی به عبارت دیگر در هیچ مرحله ای شارع بشر را رها نگذاشته و در تمام مراحل زندگی تعیین حکم نموده است. اصول عملیه چهار دسته هستند:

1- اصالت البرائه

2- اصالت التخییر

3- اصالت الاستصحاب

که مباحث بسیار مفصلی هستند که جای آنها در اینجا نیست.

جمع بندی مطالب را این گونه ارائه می دهم که با بررسی مکانیسم احکام الهی استنباط یعنی علم اصول به این نتیجه رسیدیم که مبنا در استنباط احکام خدا آیات کتاب و کلمات مبارک معصومین است و منطق اصطکاک کلمات مبارک وحی منطق اصولیین می باشد، بنابراین آقایان فقها مجهز به منطق اصولیین به ملاحظه کلمات مبارک وحی میپردازند تا بتوانند احکام خدا را استنباط نمایند. منطق اصولیین همانگونه که عرض شد یک منطق عقلی است و لذا می تواند موضوع مباحثه متفکرین قرار گیرد، اما این کاوشهای عقلی برای کاملتر شدن ابزار و وسیله ای است که آقایان فقها بدان وسیله احکام خدا را استنباط می کنند.

اما احکام خدا چیزی نیست جز روابط و مناسبات انسانی در معنای وسیع کلمه، حال در مقابل چنین نحوه ارائه روابط و مناسبات انسانی، دانشگاهیان و متخصصین علوم انسانی هستند که می خواهند با استفاده از تئوریهای به اصطلاح علمی خود مناسبات و روابط انسانی خاصی را ارائه دهند. همه بحث ما در تحلیل وجوه افتراق حوزه فقهات و تخصص در این است که می گوئیم تعارض بین این دو نحوه استنباط و این دو نحوه ارائه روابط و مناسبات انسانی قهری است. زیرا آقایان فقها براساس کتاب و سنت و به کمک منطق اصولیین استنباط حکم می کنند و آقایان متخصصین علوم انسانی به کمک تئوریهای علمی خود حال ممکن است اشکال کنند که ظهور این تعارض چگونه اثبات می شود؟ عبارت دیگر ممکن است بگویند که دلالت تئوریهای علوم انسانی یعنی روابط اجتماعی می تواند دقیقاً هماهنگ با احکام الهی باشد. در پاسخ می گوئیم که اگر دانشگاهیان ما و متخصصین علوم انسانی ما به کمک تئوریهای غربی و ش رقی بخواهند روابط و مناسبات انسانی ارائه دهند. این تعارض قطعی است زیرا همانگونه که بعداً مطرح خواهیم کرد مبنای تئوریهای علوم انسانی غربی و شرقی نقیض همان احکام الهی است که آقایان فقها استنباط می کنند. این ادعائی است که بعداً در مبحث ماهیت علمی بودن تئوریهای اقتصادی اثبات خواهد شد حال جهت بحث در خدمت برادران هستیم.

برادر امید بخش بسم الله الرحمن الرحيم . در یکی از آثار شهید مطهری رضوان ... علیه پیشنهادی را میخواندم که گویا در حوزه در زمان آقای بروچردی مطرح شده بود که فقیه در مسائل اقتصادی و یا در سایر مسائل که به اسلام مربوط می شود عمیقتر شود و یا به اصطلاح امروز فقه را در زمینه های مختلف بتوان تخصصی کرد، نه اینکه تخصص خود را احیاناً از کینز یا مارکس یا تئوریهای شرق و غرب بگیرد و همان اقتصادی را بخواند که اینک ما نیز می خوانیم، بلکه احکام اقتصادی را که در اسلام وجود دارد، عمیقاً مطالعه کند، تفکر کند و جلوتر برود و با مسائل مستحدثه که برخورد می کند،

اینها را مبتنی بر احکام و با منطق اصولیین تنظیم گردانده و گسترده تر نماید. اگر یک فقیه در تمام زمینه ها قدرت اجتهاد دارد، در احکام، در عبادات و عقود و ایقاعات، در هر مسئله ای که هست در اینها عمیق می شود و استنباط حکم می نماید مثل کاری که در تحریر الوسيله شده است. منظور این است که حوزه ها این فقهاء را تقسیم بندی بکنند و فقیه و فقهای برون در مسائل اقتصادی عمیق شوند با عده ای در مسائل جامعه شناسی و یا در سایر زمینه ها.

این یک پیشنهادی بود که شاید الان در حوزه اصلاً با این قضیه برخورد نشده و یا احیاناً رد بشود. ولی نه به آن معنا که فقیه برود و براساس تئوریهای کینز و مارکس تنظیم امور بکند، یعنی چیزهایی را بخواند که در اروپا و آمریکا تدریس می شود و براساس آن تنظیم امور می کنند، زیرا آن موقع دیگر به زمینه فقاہتش اصلاً برخوردی نمی کند، چرا که اگر بخواهد تنظیم امور نماید نهایتاً براساس همان تئوریهای غرب و شرق خواهد بود و نه تئوریهای دیگر، یعنی در اینجا از فقهاء استفاده ای نشده است.

به نظر من فقیه اگر بخواهد متخصص شود دقیقاً مثل کاری می ماند که یک موضوع شناس می کند. مضافاً اینکه فقیه به ابازر الگو سازی ( احکام ... و کلام معصوم) مصلح است و موفق تر می تواند به آن مدلی که ما در خلال این جلسات به دنبالش هستیم برسد. یعنی ما هم اگر بخواهیم از این جلسات نتیجه ای بگیریم و به الگو و مدلی برسیم که بتوان براساس آن تنظیم امور مسلمین کرد، بی شک به حوزه فقاہت نزدیک خواهیم شد.

طبیعتاً ابزار و وسائلی که مورد استفاده یک فقیه موضوع شناس و متخصص در مسئله خاص فقاہتی خود می باشد کاملاً با لوازم تئوریهای شرق و غرب متعارض خواهد بود و این خود یک نقطه مثبتی است برای فقیه متخصص که لوازم کارش هم نیز تبلوری از مبنای وحی خواهد داشت.

برادر محمد زاده، بسم ... الرحمن الرحيم. ضمن بحثی که درباره روش اجتهاد و چگونگی استنباط احکام توسط فقها ارائه شد. این مطلب به ذهن متبادر گردید که اگر روش کار آقایان فقها غیر از این می بود. بدین معنی که استنباط از احکام را مثلاً با توجه به ضروریات و یا شرایط زمانی و مکانی انجام می داند در آن صورت بنا به قول معروف احکام حالت روبنائی پیدا می کرد و زیر بنا همان شرایط و ضرورت هائی بود که تمدن به شکل کنونی خود بر جامعه حاکم کرده است و به گفته مارکس مذهب روبنا گردید. لذا حق همین است که روش اجتهاد و کار فقها زیر بنائی باشد یعنی در جهت استنباط احکام، زمینه ادراک از مسائل دیگر پاک باشد. زیرا اگر قرار باشد کاری که در فقه انجام می گیرد مستقل از تأثیر و تأثیر جهان خارج نباشد و تابعی باشد از ادراکات مبتنی بر وقایع و ضرورت های خارج و یا شرایط زمانی، در آن صورت احکام متغیری خواهیم داشت که به جای ایجاد شرایط متناسب با رشد انسان، به گفته مارکس انسان را با شرایط موجود تطبیق می دهد و در هر دوره تولیدی خاص احکامی متناسب با شرایط و ضرورت های آن دوره برای تطابق انسان استنباط می گردید. به عبارت دیگر مثلاً در دوره فئودالیت احکام روابط اقتصادی خاص مربوط به آن دوره می داشتیم و در دوره سرمایه داری تجاری و یا سرمایه داری صنعتی نیز احکام خاص این دوره را و لذا روابط اجتماعی که فقیه از آیات و احادیث استنباط می کند در همه ادوار امری ثابت است و قوانین ثابتی است که تغییر نمی کند.

فقیه در استنباط احکام توجهی به این ندارد که الان دوره فئودالیت است یا سرمایه داری صنعتی، زیرا براساس شکل تولیدی حاکم بر جامعه استنباط حکم نمی کند و توجهی نیز به ضرورت های تحمیل شده ندارد چون این ضرورتها متناسب با رشد انسان نیست. دستگاه فقاقت دستگامی نیست و نباید باشد که انسان را با شرایطی که برایش بوجود می آید تطبیق بدهد، بالاخص اگر این شرایط منشاء غربی و یا

شرقی داشته باشد که هر دو اصالت دادن به ماده است. بلکه اسلام و روش فقاہت در پی ایجاد شرایطی است که متناسب با رشد انسان باشد و لذا در پی تغییر شرایط خارجی در جهت رشد مطلوب انسان است و آن از طریق روابطی که با کل قوانین حاکم بر حرکت جهان هماهنگی دارد تحقق می پذیرد. اگر فقاہت براساس روابط و ضرورت‌هایی که در هر زمان و شرایط بوجود می آید انجام پذیرد. تحت هر عنوانی که باشد متغیر یا پویا لازمه اش این است که هر نحوه زندگی که بوجود می آید احکام مربوط به تطبیق انسان با آن را ارائه دهیم و در حقیقت نموده‌ها و ضرورت‌هایی که در جامعه بوجود می آید تکلیف انسانها را که چگونه روابطی نداشته باشند تعیین می کند. عبارت دیگر نحوه روابط انسانی وسیله ای می شود برای اینکه کیفیت تمدن یا تکنولوژی که در خارج تحقق پیدا کرده راه خود را ادامه بدهد و انسانها نیز خود را با آن تطبیق دهند. اما اگر رشد و تکامل انسان اصل باشد باید براساس یک فلسفه خاص یا مذهب خاصی که جامعه پذیرفته است وسیله و ابزار و تمدن اصیل را برای حرکت انسان بوجود آورد.

لذا نتیجه می گیریم که در تنظیم امور مسلمین چاره ای جز پذیرش روابط و اجزاء متخذه از وحی وجود ندارد، یعنی آن دسته از روابط اقتصادی را اجراء کنیم که تمدن و تکنولوژی متناسب با رشد انسان را ابداع نماید و نه اینکه روابط را براساس مقتضیات و ضرورت‌ها تغییر دهیم بنحوی که انسان را با صنعت و تمدن کنونی منطبق سازیم، زیرا در آن صورت همان می شود که مارکس می گوید یعنی مذهب روبنا می گردد. با این روشی که فقاہت انجام می گیرد، یعنی فقاہت سنتی گفته مارکس در مورد اسلام صدق نمی کند. ولی اگر روش فقاہت عوض شود یعنی تابع ضرورت‌ها گردد، تابع شرایط شود در آن صورت ممکن است در مورد اسلام هم صدق کند. عرایض را در یک جمله خلاصه

کنم و آن اینکه اگر فقہات با این روش که گفته شد انجام می‌گیرد مذهب زربنای همه چیز خواهد بود، از جمله:

صنعت، روابط داخلی، روابط خارجی، کیفیت تکنولوژی و در نهایت کیفیت تمدن. ولی اگر در غیر از این باشد و فقیه براساس ضرورت استنباط حکم کند در آن صورت مذهب رو بنا می‌گردد و تابعی از شرایط خارج .

برادر دکتر درخشان - اجازه می‌خواهم توجه برادران را به این نکته جلب کنم که در جلسه گذشته نکته ای که عمدتاً از طرف برادرمان آقای غنیمی فرد تقویت می‌شد این بود که برای حل مشکلات تنظیم امور مسلمین لازم است آقایان فقہا در شناخت مصادیق و موضوعات تخصصی اقتصادی نیز متخصص بشوند. در مقابل این نظریه چنین استدلال می‌شد که در آن صورت تحلیل آقایان فقہا از مصادیق و موضوعات پیچیده تخصصی اقتصادی غیر از کار فقہاتی ایشان یعنی استنباط احکام الهی است. در این جلسه بحث خود را پیرامون روش استنباط احکام الهی در نظام فقہاتی متمرکز نمودیم تا پاسخ به نظریه برادرمان آقای غنیمی فرد تبیین شود. در این جلسه برادرمان آقای امید بخش می‌فرمایند که مفید است آقایان فقہا کمی در مسائل اقتصادی عمیق شوند و برادرمان آقای محمد زاده هم می‌فرمایند اگر آقایان فقہا بخواهند حکم خدا را به تبع شرایط تغییر دهند دیگر چیزی از مذهب باقی نمی‌ماند.

بنابراین ملاحظه می‌شود که بحث برادران در این قسمت بر محور احکام ... در مقابل مقتضیات زمان، یعنی فقہات در مقابل تئوریهای اقتصادی قرار دارد. البته جهت وم سوی تغییرات در شرایط عینی جامعه ممکن است به تبع اجرای احکام خدا واقع بشود که در آن صورت مسیر رشد در واقع یک مسیر صحیح است، یعنی جامعه تغییر می‌کند اما در مسیری که هماهنگ با نظام هستی است. اما اگر



جامعه‌ف‌الگوی رشد و توسعه اقتصادی غرب و یا شرق را راهنمای حرکت خود قرار دهد در آن صورت حرکت جامعه یقیناً در مسیر و جهت باطلبی خواهد بود. حال چگونه می‌توان انتظار داشت که احاکم... به حسب شرایط جدید متحول شده و به اقتضای نیازمان تغییر کنند؟

اگر بحث در این است که در نظام فقه‌ت شیعه باب اجتهاد باز است این امر مطلقاً به این معنا نیست که باب اجتهاد باز است برای اینکه یک حکم غیر الهی را اسلامی کنند. اگر بحث در این است که مومنین می‌توانند با یکدیگر هر شرطی را بگذرند مسلماً بدین معنا نیست که شرط کنند اسلام نباشد و احکام خدا را با توافق متقابل نفی کنند. بنابراین تحول جامعه و شرایط اقتصادی را می‌پذیریم اما نه اینکه حکم خدا به تبع شرایط تغییر کند. به عنوان مثال اگر در حال حاضر اقتصاد جامعه ما با یک بحران صنعتی رو به روست آیا واقعاً این بحران صنعتی ثمره حرکت جامعه در مسیر اجرای احکام الهی بوده است؟ یا اینکه بر عکس این بحرانهای اقتصادی حاصل اجرای برنامه های اقتصادی است که در زمان طاغوت امور اقتصاد ما را براساس مدلهای غربی تنظیم می‌کردند؟ پس چرا باید با ملاحظه یک بحران اقتصادی حکم خدا را عوض کنیم. بلکه برعکس باید کوشش ما در تغییر دادن ساختار اقتصادی جامعه باشد.

بحث برادرمان آقای امید بخش این است که آقایان فقها کمی در مسائل اقتصادی عمیق شوند. سؤال می‌کنم که تا چه اندازه عمیق شوند؟ آیا صرفاً اصطلاحات اقتصادی را بدانند؟ البته ایشان می‌فرمایند شاید آشنا شدن با این مسائل امروزه در حوزه ها زیاد متداول و خلاصه نباشد، یعنی به عبارتی در فرمایشاتشان تردید، می‌فرمودند که شاید در حوزه ها از این گونه بحث ها زیاد استقبال نشود. من می‌خواهم به ایشان اطمینان بدهم که متأسفانه امروزه در حوزه ها بالاخص در بین گروهی از طلبه های جان شور و شوق زیادی است که به اصطلاح با علوم جدید آشنا شوند، و البته هدفشان در این

خصوصاً آشنائی با اصطلاحات و تئوریه‌ها و مدل‌های اقتصادی است تا از این طریق بتوانند با کارشناسان سازمان برنامه یا بانک مرکزی به لسان خودشان صحبت کنند. البته تحلیل مبنایی تئوریه‌های اقتصادی غرب و شرق و تعیین وجوه تعارض آنها با احکام الهی نه تنها برای آقایان در حوزه‌ها مفید، بلکه ضروری است و تسلط بر اصطلاحات نیز البته به تبع چنین تحقیقات ریشه‌ای حاصل خواهد شد.

الان یک موجی در حوزه‌ها دارد مطرح می‌شود که بعضی از آقایان طلاب خیلی سریع به سمت فراگیری و آموختن تئوریه‌ها و مدل‌های اقتصادی عمدتاً از نوع غربی آن هستند. دلیل این امر روشن است. زیرا با نفوذ سیاسی روحانیت در همه ارگان‌های تصمیم‌گیری آشنایی آقایان با این مسائل ضروری است، اما خطر در حل شدن طلاب جوان در تئوریه‌هایی است که پیران استعمار آنها را ساخته و پرداخته‌اند. تبیین خطر تئوریه‌های غربی و شرقی و تحلیل لوازم بعیده آنها در تنظیم امور مسلمین یک کار تخصصی دانشگاهی است. و لذا باید ابتدا دانشگاه متحول شود تا بتوان چنین نقش و وظیفه‌ای را از دانشگاه انتظار داشت. امید به تحول در دانشگاه‌ها موقعی زیاد می‌شود که حوزه‌های علمیه همواره بتواند نقش ارشادی و انتقادی خود را داشته باشند. اما جای بسیار تأسف خواهد بود اگر طلاب ما در حوزه‌ها دانشگاه زنده بشوند. بعد از انقلاب در بسیاری از دانشجویان و دانشگاهیان ما حوزه زدگی مطرح شد. یعنی می‌گفتند برای اینکه انقلاب فرهنگی به ثمر برسد باید برویم در حوزه‌ها معالم و قوانین و رسائل و مکاسب و کفایه بخوانیم. غافل از اینکه اینگونه تحقیقات مربوط به آقایان طلابی است که می‌خواهند به مرحله استنباط احکام الهی برسند. دانشگاهیان ما به حوزه‌ها رفتند زیرا به خوبی می‌دیدند که آنچه انقلاب اسلامی نیازمند آن است برنامه مدیریت نظام حکومتی است. یعنی در واقع ما نیازمند برنامه مدیریت اقتصادی برای حکومت اسلامی هستیم. ولیکن توجه به این نکته نداشتند

که دانشگاه‌ها متکفل ارائه چنین برنامه‌هایی هستند. بنابر این نیروهای دلسوز دانشگاهی به حوزه‌ها رفتند غافل از اینکه پاسخ در آنجا نیست و لذا دانشگاهها بدست همان اساتید قبلی مانده و در نتیجه شاهد تحولات اساسی در دانشگاهها نشدیم. حال خطر اصلی در این است که آقایان طلاب علاقمند به تحصیل متون دانشگاهی بشوند، متونی که هنوز براساس مبانی کفر و الحاد تدوین شده است. اگر حوزه علاقمند به کینز شد آن وقت دیگر چه مرکزی است و چه پایگاهی است که بتواند به دانشگاههای منقلب نشده ما حمله کند؟ من مطمئن هستم که اگر دانشگاهیان دلباخته به اسلام با راهنمایی فقهای بزرگ، دانشگاهها را متحول نکنند این محتوای دروس دانشگاهی باری طلاب جوان ما خطری عظیم و پرتگاهی مخوف است.

برادر امید بخش، بسم ... الرحمن الرحیم - می خواستم توضیح کوتاهی خدمت برادران عرض کنم. بنظر من از اینکه آقایان فقها در مسائل اقتصادی عمیق شوند در واقع تعمق در مسائل اقتصادی بود، نه اینکه رفت و تئوریهای کینز و مارکس را خواند. حال ممکن است بعدها برای رد آن نظریات، مروری هم بر آن تئوریهها بشود که فعلاً به آن کار نداریم ولی در ابتدا منظور من این بود که مسائل اقتصاد اسلامی را از سایر مقولات فقهاتی نیز می توان انتزاع نمود و در آنها تفکر نمود. مسائلی از قبیل مضاربه، مزارعه، جعاله، خمس، زکات شرکت و موارد عملی این مقولات در عمر حاضر که به طور نمونه، می تان از زکات و اشیائی که بدانها زکات تعلق می گیرد نام برد که بر طبق نظر تخصصی فقیه با گسترده شدن شبکه اعتبارات آیا می توان از وجوه و یا نقود اشیای دیگری هم زکات گرفت یا خیر؟

مهمتر از آن با اتکا به لوازم و ابزار عملی متخذه از وحی و کلام معصوم مسائل مستحدثه و تخصصی و پیچیده را موضوع شناسی کرد و این به هیچ عنوان به منظور گرایش فقیه به تئوریهای شرق و غرب نمی باشد، زیرا که اساساً کار فقیه چنین نیست و آنطور که می دانیم حوزه فعالیت فقیه تنها حکم

شناسی است. بنابراین پیشنهاد، فقیه می تواند زمینه فکری و کاری خود را بر روی استنباط احکام و مقولات اقتصادی متمرکز کرده اند و اقتصاد اسلامی را، هم حکم شناسی و هم موضوع شناسی کند و یا بالاتر از آن تئوریهای اقتصاد اسلامی و یا حتی علوم اجتماعی و انسانی را تدوین و تنظیم کند، حدوداً مثل کاری که آقای محمد تقی جعفری در زمینه روان شناسی و زیباشناسی در اسلام بدان اشتغال دارند. فقها هم می توانند زمینه های دیگر فقهی را به عنوان مبنای کار برای تنظیم امور برگزینند. البته این پیشنهاد به معنای تغییر متد یک نظام هزار ساله فکری فقهاتی است و بسیار بعید به نظر میرسد که پیشنهادهایی این چنین، حتی از طرف متفکرین برجسته ای چون شهید مطهری رضوان... علیه بتواند در بافت منسجم چنین نظام و قدیمی و جا افتاده‌های تغییری حاصل گرداند، چرا که دیگر آن فقیه به معنای مصطلح حوزه ای نخواهد بود در واقع متخصصی می شود که ابزار کارش، ابزار کار یک فقیه است و نه ابزار وارداتی متخذه از تئوریهای شرق و غرب .

برادر غنیمی فرد - بسم... الرحمن الرحیم . اجازه می خواهم که مقدمتاً برگردم به صحبت‌هایی که هفته قبل داشتیم. از مطالبی که من گفتم برداشت اشتباهی پیش آمد و آن این بود که دنیا حرف برادرم آقای درخشان عرض کردم که اینطور نیست که فقها دست روی دست گذاشته آماده شنیدن نظرات متخصصین شرق گرا یا وابسته و دل‌باخته غرب باشند و هر چه آنها می گویند به علت اینکه فقها از تخصص اقتصاد فعلی در جامعه به دور هستند بگویند اگر شما شرایط حاصر را شرایط اضطراری می بینید پس ما حکم ثانویه اش بجای حکم ثانویه ای بجای حکم اولیه جاری می کنیم. عرض کردم که عقل فقها غیر از عقل آن افرادی است که بعلمت عدم اطلاعات کافی از اسلام به راحتی قانع می شوند، و مثالی آوردم از قانونی که در دو دوره شورای نگهبان با ترکیب مختلفی از فقها حاضر به جاری نمودن حکم ثانویه نشدند. البته براساس دستور امام اگر دو سوم نمایندگان، اضطرار را قبول می کردند شورا

ینگهبان قبول می کرد ولی مجلس خودش نیز نظرات نهائی متخصصین را برای تشخیص اضطرار قبول نکرد.

با توجه به این مقدمه آن کلام را اصلاح کنم که اگر می گوئیم عقل آقایان فقها کاملتر است منظورم این نیست که چون برادرانی از برادران دینی ما درهیئت رومانیت قرار دارند پس هر روحانی عقل کاملتری از هر فرد غیر روحانی دارد، مبنای استدلال من این بود که اگر فقیهی حکمی از احاکم الهی را صادر می کند با توجه به ادله لازم برای استنباط حکم (قرآن، سنت، اجماع و عقل) این مهم را انجام می دهد. نه اینکه بدون توجه خاص به سایر ادله صرفاً به عقل خودش تکیه کند. این عقل چون تربیت شد و پرورش یافته در مکتب قرآن و اهل بیت علیهم السلام است قاعدتاً هر دلیلی را از متخصصین برای اضطراری تشخیص دادن قبول نمی کند. و در نتیجه حتی برای مدتی بسیار کوتاه هم حکم اولیه را به حکم ثانویه تبدیل نمی کند. که متخصص غرب یا شرق گرا فرصت اجرای مقاصد بعدی خود را داشته باشد. امیدوارم که این شبهه برطرف شده باشد که بنده مانند دانشجویانی که در انگلستان با استادی مبرز تحقیقاتی درباره سیاه پوستان داشتند و در پایان اعلام کردند که نتیجه تحقیقاتشان نشان می دهد که شعور سیاه پوستان از سفید پوستان کمتر و در عوض قدرت جسمی آنها از سفید پوستان بیشتر است. و بعد از چند سالی گروه دیگری در آمریکا تحقیق کردند و مشخص شد که نه چنان دانشجویانی و نه چنان استادی در انگلستان وجود داشته و نه اصلاً چنان تحقیقی انجام شده است. نظرم این نیست که قسمت خاکستری مغز روحانیون بیشتر از غیر روانیون است ولی از طرفی اطلاعات دقیق از ظاهر امور که این اطلاعات را معمولاً متخصصین دارند، کافی برای صدور احکام نیست. در واقع داشتن این گونه اطلاعات لازم هست ولی کافی نیست.

رابطه بین متخصصین و فقیه در اموری مانند امور اقتصادی جامعه را شاید به توان به رابطه ما بین پرستار و پزشک جراح در یک بیمارستان تشبیه کرد. همین مقدار که پرستار بگوید بیمار بست که بعد از چند روز دل درد شدید امروز شکمش ورم کرده و بردیمش در اتاق جراحی، نظر من که وضع این چند روز او را از نزدیک دیده ام باید بلافاصله شکمش را پاره کنیم و آپاندیس او را در آوریم، پزشک جراح نخواهد گفت که خوب پون شما این چند روز از نزدیک با مریض بوده آی و اطلاعات دقیق تری از من که فقط چند ساعتی در روز در بیمارستان هستم از مریض داری پس او را برای جراحی آماده کنید. صحیح است که برای صدور حکم دانستن اطلاعات به فقیه کمک می کند ولی از طرف دیگر این گونه اطلاعات درباره ظواهر امور، اطلاعاتی نیست که فقیه تنها از آن استفاده کند و لذا به آن اکتفا نکرده و مبنای صدور حکم قرارش نمی دهد. نتیجتاً در رد صحبت برادرمان آقای درخشان عرض می کنم که به راحتی نمی شود قبول کرد که فقها نظر هر متخصصی را قبول می کنند و بنا بر استدلالات آنها فرض مضطر شدن جامعه را می پذیرند و صدور حکم ثانویه را جایز می شمردند. این مطالب در رابطه با صحبت‌های گذشته بود که سعی در اصطلاح نکات تاریک ان داشتم.

مطلب دیگر موردی است که در این جلسه به شکلی مطرح و در جلسات قبل هم زبانی دیگر بیان شد، ان اینکه فرمودند تنظیم امور مسلمین در دست دانشگاهها است و کار استنباط احکام الهی در دست فقها. اجازه می خواهم که جمله را به این شکل اصلاح کنم که تنظیم امور مسلمین در دست مسلمین است که ما بین این مسلمین عده ای فقیه هستند و عده ای دانشگاهی. اگر قرار باشد از الان ما بین فقها و دانشگاهیان خط بکشیم و فاصله را واجب بدانیم، قاعدتاً آن خط در طی زمان پر رنگ و پر رنگ تر می شود. نکته دیگر آنکه فکر نمی کنم اشکالی داشته باشد که طلب 16 ساله ائی یاد بگیرد که اقتصاددانان ما جامعه شناسان و روانشناسان غرب و شرق چه

می گویند و یا اصطلاحاتشان به زبان اصلی چیست، زیرا سابقه نشان داده است که اسلام در تمام زمینه ها باندازه کافی منابع سرشار برای اغنای پژوهندگان دانش دارا هست و لذا طلاب واقعی دینی شیفتگان نظرات و مکاتب غربی و شرقی نخواهند شد. بطور مثال مگر اول که فلسفه را از یونان آوردند. عده زیادی در ترجمه و بحث و فحص در آن زمان صرف نکردند؟ ولی عاقبتش این شد که فلسفه ایی که علمای اسلام در مقابل آن ارائه نمودند مشخص کننده معنای اسلام در این زمینه بود. در طلبه ها پیش آمده و چه بسا اگر این علاقه بطریق صحیحش در دانشجویان هم پیش می آمد یعنی همراه با علوم جدید اسلامی را هم می آموختند دانشگاهها به اصالت واقعیشان نزدیک می شدند. اگر چه این غلط است که دانشجوی رشته مهندسی فقط دنبال این برود که ببیند اصول علم فقه چیست و دروس تخصصی خودشان را کلاً رها کند، ولی ضمن اینکه باید بداند که وظیفه او این است که در جامعه باید یک صنعتگر باشد چه اشکالی دارد اگر از اصول علم فقه هم اطلاعات کاملی داشته باشد؟

اگر حکومت اسلامی مورد نظرتان است، حکومت داران مسلمین هستند، و اگر حکومت داران مسلمین اند، حکمرانان و حکمیران باید از اسلام اطلاعات کافی داشته باشند. تا چه موقع بنشینیم و منتظر باشیم و ببینیم نظر تخصصی، ولی خارج از اسلام به مجلس و به جاهای مختلف برود و مورد ایراد قرار بگیرد؟ در نسل اول قابل قبول در نسل دوم به تبع مشکلات نسل اول باز هم قابل قبول ولی آیا قابل قبول خواهد بود که بعد از 50 سال باز هم دانشجوی رشته اقتصاد نداند مکاسب محرمه چیست؟ از آنجا که تنظیم امور مسلمین را به دست مسلمین می دانیم و از آنجا که این افراد برای خدمت به جامعه اسلامی بایستی تربیت شوند باید نظرات دقیق اسلام را در اقتصاد بدانند و باید بدانند که توقع جامعه این است که نظریات همه برای حل مشکلات مردم نباید خلاف نظر اسلام باشد. اگر چه کلیه نظرات شرق و غرب را هم آموخته باشند. اگر حکومت ما حکومت ولالت فقیه است همانطور که در رأسش ولی فقیه قرار دارد به ترتیب در

درجات بعدی آن هم باید از فقه اطلاع داشته باشند. البته با توجه به نوع مسئولیتشان قاعدتاً در این صورت دانش اندوختگی از غرب و شرق هم به دل‌باختگی به این دو و نهایتاً به خود باختگی تبدیل نخواهد شد.

در یکی از نوشته های شهید آیت ... محمد باقر صدر می خواندم که قسمتی از قیمتی که بر روی کالائی گذارده می شود مربوط به صرف زمان و تجربیاتی است که بشریت در طی طول تاریخ برای تولید آن کالا کرده است چرا که برای رسیدن به آخرین نوع آن کالا مراحل بر آن کالا در دوران مختلف گذشته و لذا این ارزش حاصله مربوط به هیچ فرد یا گروه یا ملت خاصی نیست.

بنظر بنده دانشی که مغایر و مخالف با اسلام نباشد فرا گرفتنش اشکای ندارد. مصادیق این گفتارم تمام علمی است که آموختنش مورد شک در اسلام قرار نگرفته است. در مواردی هم که علمی مقابل اسلام قرار گرفته اند باید برای مجهز شدن به سلاحی در مقابل آن ها به نکات و دقایقشان پی برد. پس به چه نیتی آموختن برای چه منظور علمی را بکار بردن باید مورد توجه قرار گیرند نه آنکه از که آموختن و یا در کجا آموختن. همانطور که شما هم اشاره کردید، رسالت داران اصلی نظرات اسلامی یعنی همان حوزه ها چه ما بخواهیم و نخواهیم شروع کرده اند، با اقتصاد روانشناسی، جامعه شناسی و سایر دروس غرب و شرق آشنا خواهند شد و باز هم آنها اصالت اسلام را در این زمینه ها به زبان غرب و شرق ثابت خواهند نمود. اگر دانشگاهها دیر کنند بدانند که ترجمه متون علمای حوزه ها را بایستی از شرق و غرب جمع آور کنند و آن زمان نه سخن جامعه خود را خواهند فهمید و نه امکان درک علم شرق و غرب را خواهند داشت، اگر از حکومت، حکومت اسلامی مورد نظرمان است در تمام مراتب تصمیم گیری برای امور اصلی مسلمین، تصمیم گیرندف باید با اسلام آشنا باشد. همانطور که در قضاوت اسلامی هیچ زمان یک قاضی غیر اسلامی را قرار ندهیم. در اقتصادش نیز که کمتر از آن نیست تصمیم گیرنده ناچار باید از احکام الهی در حوزه مسئولیت خود آگاه باشد. اگر این فرد لزوماً فقیه نیست ولی در هر حال اطلاع او از اسلام باید به



حدی باشد که راه حل های اسلامی را از غیر اسلامی بشناسد و خود مهره ای در دست شرق گرایان یا غرب گرایان نشود.

در پایان تأکید می کنم که احکام الهی باید توسط فقها استنباط شود ولی از آنجا که در یک حکومت اسلامی این احکام باید جاری نیز بشود اطلاع فقیه از شرایط زمان نیز ضروری است.

برادر دکتر درخشان، فرمایشات برادرمان آقای عنیمی فرد دلالت بر این دارد که مفید است اگر متخصصین و اقتصاددانان با احکام ... آشنائی داشته و آقایان فقها هم نسبت به شرایط و مقتضیات زمان آگاه باشند. عرض بنده این است که نه تنها برای دانشگاهیان مفید است بلکه اساساً لازم است که با احکام الهی آشنا باشند. و بفرمایش حضرتعالی حداقل بدانند مکاسب محرمه چیست، و عقود و معاملات در چه مواردی غیر اسلامی و باطل است. اما سؤال بنده این است که آیا صرف آشنائی با احکام الهی کفایت می کند که بتوان برنامه عمرانی پنجساله نوشت؟ یعنی عبارت دیگر آیا می توان مجموعه ای از ادراکات انسانی بنام تخصص اقتصادی را مساوی با مجموعه احکام اقتصادی دانست و تخصص متخصصین را حذف و احکام اقتصادی را جایگزین آن نمود؟ اگر جواب مثبت نیست و برای مفهوم تخصص اقتصادی یک قلمرو جدا از احکام اقتصادی قائل هستید در آن صورت دوباره سؤال ما تکرار می شود که این دوف یعنی حوزه تخصص و حوزه فقهت در چه ربطی باهم هستند و تعارض این دو حوزه یعنی تعارض احکام الهی با تخصص اقتصاددانان غربی و شرقی را چگونه می توان رفع نمود؟

اما می فرمائید که آقایان فقها نیز نسبت به مسائل و موضوعات تخصصی اقتصاد آشنا شوند و خوشحال هستید که بهر حال حوزه های علمیه مطالعه متون اقتصادی را آغاز نموده اند. حال سوال می کنم که علی فرض مطالعات عمیق آقایان فقها در باب مسائل اقتصادی فآیا نظر آقایان در موضع متخصصین اقتصادی، یک فتوی یعنی بیان حکم خدا است و یا یک نظریه یعنی بیان تئوری و نظام فکری یک متفکر است؟ به نظر نمیرسد که آقایان فقها در موضع متخصصین اقتصاد بتوانند فتوی بدهند، یعنی آیا آشنا شدن فقیه با

نظریات کینز یا مارکس تأثیر در نحوه استنباط او از احکام الهی دارد؟ در بحث منطق اصولیین و مکانیسم استنباط احکام الهی چنین ربط و چنین تأثیری را ندیدیم. لذا اگر وجه آشنائی تخصصی آقایان فقها تأثیری در استنباط آنان از احکام الهی ندارد در آن صورت نظریات آقایان فقها بعنوان متخصصین اقتصادی، صرفاً نظر یک متفکر است که می توان در مقابل آنها نظر دیگری عرضه نمود. ما فقط در مقابل حکم خدا ساکت هستیم نه در مقابل نظریات و تئوریهای متفکرین. بنابراین ملاحظه می کنیم آشنائی آقایان فقها در مسائل تخصصی اقتصادی نیز راه حل تعارض مبانی تئوریهای اقتصادی غرب و شرق و احکام اقتصادی نیست. مجدداً تکرار می کنیم که مانعی نمی بینیم آقایان فقها تئوریهای اقتصادی نیز بخوانند اما بحث آقایان و اظهار نظرشان در این امور از موضع یک متفکر خواهد بود نه فقیه، و لذا می توان در مقابل نظرات آنها، نظرات دیگری ارائه داد و در واقع یک بحث دانشگاهی خواهیم داشت، یعنی بحث دقیقاً در حوزه تخصص خواهد بود.

بنابراین خلاصه عرض بنده این است که اگر می فرمائید آقایان دانشگاهیان مفید است احکام اقتصادی بدانند عرض می کنم که لازم است، اما آیا این آشنائی به معنای اسلامی شدن تخصص این آقایان است؟ که مسلماً جواب منفی است. اما اگر از طرف دیگر میفرمائید آقایان فقها نیز مفید است که با تئوریهای اقتصادی آشنا باشند عرض می کنم که البته مفید است اما نظرات آقایان فقها در تحلیل مصادیق و موضوعات تخصصی پیچیده اقتصادی آیا احکام شرعی واجب الاطاعت است و یا صرفاً از زاویه دید یک متفکر ارائه شده است. اگر حالت اول را قبول دارید در آن صورت این معنی دلالت بر این می کند که فقیه قرن بیستم تا نظریات آقای ساموئلسن مشاور اقتصادی رئیس جمهور آمریکا و برنده جایزه نوبل در علم اقتصاد را نداند فقیه جامع الشرایط نبوده و نمی تواند احکام اقتصادی را استنباط نماید. یعنی فقهی که درس خارج را خوب یاد گرفته اما خارج درس را نمی داند. مسلماً صحت چنین برخوردی به مسأله فقاقت نه تنها محتاج استدلال است بلکه مستلزم متحول شدن حوزه های علمیه و فراموش کردن فقه جواهری است. اگر حالت دوم را قبول می کنید که در آن صورت بحث راجع به مسائل تخصصی اقتصادی است و لذا در قلمرو موضوعات دانشگاهی خواهد بود که دقیقاً همان مسأله ما نحن فیه است و موضوع بحث های آینده ما

خواهد بود، یعنی در واقع مسئله ارائه برنامه مدیریت اقتصادی جامعه است که می خواهد متکفل تنظیم امور مسلمین باشد.

؟؟؟؟؟ خلال مطالبی که مطرح گردید به این نکته اشاره شد که چون متخصصین اطلاعات بیشتری دارند، اطلاعات را در اختیار فقها بگذارند و فقها مجبور می شوند نه حتی برای مدت کوتاهی حکمی غیر از حکم اولیه بدهند و این حکم ثانویه باعث می شود که وضعیت جامعه به همان شکل سابق بماند یا حکومت در نظام اقتصادیش هیچوقت به سمت اسلامی شدن نرود چرا که متخصص شق گرا یا غرب گرا زمینه را آنطور فراهم کرده که خود می خواهد بنظر من مفید نیست که اقتصاد دانه‌های متخصص ما احکام الهی را بدانند و مفید نیست که فقهای ما واژه ها و تعبیر اقتصادی را فرا نگیرند، بلکه لازم است ولی این دانستن و لازم بودن آن کافی نیست. بنظر من علاوه بر اینکه اینها باید دانسته شود باید نتایج پیاده شدنش بطور عملی در حکومت اسلامی در مد نظر باشد. به زبان دیگر حکم اولیه که از قال ... و قال رسول ... حاصل می شود مشخص است که احکام الهی است ولی حکم ثانویه هم حکم الهی است. پس چطور ممکن است حکمی الهی که قرار است با توجه به آنچه در جامعه جریان دارد صادر شود، بدون اینکه فقیه بدانند در جامعه چه می گذرد؟

بنابراین صدور حکم ثانویه که آن هم حکم الهی است کار فقیه است و فقیه نمی تواند بی خبر از دنیا و بالاقل بی خبر از محیطی کهق راراست حکمش در آن جاری گردد حکم صادر کند. آیا دانستن دیدگاه کینز در رابطه با نرخ بهره برای اعلام حکم در خصوص بانکداری در جمهوری اسلامی ایران مفید است؟ خیر مفید نیست در این شرایط لازم است، علاوه بر دانستن آن باید بدانند که سیستم بانکداری ما مخلوطی از سیستم های مختلف بانکداری بوده است و معرف ما و تولید ما نیز به همین ترتیب و با توجه به این دانسته ها باید نحوه جاری و ساری شدن تبعات آنها را در کل اقتصاد نیز پیش بینی کند تا در نهایت با

دلایل کافی حکم ثانویه ای را برای عادی کردن امور و زمینه سازی برای اجرای احکام اولیه آماده کند. خواهید گفت از وجود متخصصین استفاده می کند. می پرسیم اگر متخصصین، بی اطلاع از اسلام و دلباختگان اجنبی بودند چه خواهد کرد؟ درست است که برای یک فرد عادی دانستن احکام مربوط به عباداتش واجب است و احکام سایر امور را زمانی که مبتلا به آن شد از روی رساله فرا خواهد گرفت، ولی برای مثلاً رئیس دانشکده اقتصاد در پنجاه سال بعد از این آیا مفید است که احکام اقتصادی اسلام را بداند یا لازم است که بداند بطور حتم لازم است و این لزوم به آن بر می گردد که مسئولیتش برای تربیت و پرورش متخصصین نسل بعد که مصلحان اقتصادی جامعه اسلامی و در نهایت بشیت باید باشند، ان را ا قتضاء می کند. بطور خلاصه جمع بندی می کنم که فراگیری دانش یکدیگر را برای فقها و متخصصین در یک جامعه اسلامی در حد امکان هر کدام لازم می دانم. بدیهی است که با توجه به گسترش دامنه علوم فراگیری تمام علوم برای یک فرد امکان پذیر نیست ولی آموختن علوم که در رابطه مستقیم با مسئولیت های اجتماعی افراد است در حد بضاعت در هر زمان امکان پذیر است و اگر بضاعتی در فراگیری علمی خاص در فردی نباشد مسئولیتی در این زمینه نباید به وی واگذار و یا توسط او قبول گردد.

برادر دکتر دختشان، اشاره می کنم به محور اصلی فرمایش ایشان که می فرمایند اگر فقیه بخواهد حکم ثانویه را امضاء نماید منطقاً باید وضع موجود را بشناسد، زیرا مطرح شدن عناوین ثانویه به اعتبار مطرح شدن ضروریات و شرایط اضطراری جامعه می باشد، و لذاست که ایشان آگاه شدن فقیه به مسائل تخصصی اقتصادی را نه تنها مفید بلکه لازم می دانند. عرض بنده این است که این شناخت فقیه از شرایط اقتصادی و اجتماعی که به تبع آن می خواهد عناوین ثانویه را جاری کند آیا یککار تخصصی دانشگاهی است یا موضوعی از موضوعات مطروحه در نظام فقهی و منطق اصولیین و مکانیسم استنباط احکام الهی می باشد؟ مسلماً چنین شناختی از شرایط اضطرار در جامعه به اعتبار قال الصادق و قال الباقر تمام نمی شود،

زیرا در آن صورت عناوین ثانویه نخواهد بود بلکه دقیقاً همان عناوین اولیه است. اما اگر بفرمایید شناخت شرایط اضطرار براساس آمار و ارقام و محاسبات و در ربط دیدن و جمع بندی اطلاعات و مجموعه نگری حاصل می شود در آن صورت عرض می کنم که این یک کار تخصصی دانشگاهی است و لذا به عهده متخصصین دانشگاهها می باشد. البته در باب کیفیت این تخصص بحثهای مفصلی خواهیم داشت و در جای خود این مسئله را مطرح می کنیم که مبنای این تخصص دانشگاهی چیزی جز همان احکام الهی نباید باشد که آقایان فقها براساس کلمات مبارک معصومین استنباط کرده اند. البته بحث در ممنوعیت ورود آقایان فقها در تحلیل این مسائل تخصصی اقتصادی نیست. بلکه بحث در این است که در آن صورت نیز مبنای شناخت تخصصی آقایان فقها را زیر سوال خواهیم برد. ما فقط در مقابل احکام الهی که توسط آقایان فقها و به کمک منطق اصولیین و بر مبنای کلمات مبارک معصومین استنباط شده اند ساکتیم و لاغیر.

براساس بحث هائی که با برادران داشتیم قرار بود که از جمله آینده بحث ماهیت علمی تئوریهای اقتصادی را شروع کنیم اما نظر بسیاری از برادران در این است که بحث حوزه فقاقت و تخصص کاملاً روشن نشده است و لذا پیشنهاد کرده اند که جلسه آینده را نیز به ادامه این بحث بپردازیم.

والسلام علیکم و رحمہ ا... و برکاتہ

## فصل پنجم دلالت تئوریهای اقتصادی با احکام اقتصادی

(5 آذر 1363)

برادر دکتر درخشان - بسم ا... الرحمن الرحیم. محور اصلی بحث در جلسات گذشته تحلیل اجمالی مواضع حوزه ودانشگاه در تنظیم امور اقتصادی مسلمین بوده است. همانگونه که ملاحظه می شود ماهیت

چنین تحقیقی ایجاب می کند که قلمرو مطالعات بسیار وسیع و در وجوه مختلف بسیار عمیق باشد. در واقع وقتی صحبت از تنظیم امور اقتصاد مسلمین براساس احکام الهی می شود این امر دلالت بر نفی مبنائی تئوریهای تصمیم گیری و برنامه ریزی غرب و شرق می کند. اعتقاد ما، که در جای خود مفصلاًص موضوع بحث و مطالعه می شود، بر این است که تنظیمات اقتصادی غرب و شرق بر مبنای اصالت ماده است در حالیکه مبنای تنظیمات اقتصادی مسلمین باید براساس اصالت وحی باشد. وحی و احکام الهی و کلمات مبارک معصومین تنها و تنها وجه افتراق نظام اسلامی از نظامهای مبنائی کفر غرب و شرق است. بنابراین اگر صحبت ما و بحث ما و موضوع تحقیقات ما مطالعات تئوریک تنظیم امور مسلمین براساس احکام الهی است. این بحث صرفاً یک کاوش ذهنی در مقولات نظری نیست بلکه نزاع ما با تئوریهای غرب و شرق بصورت اصالت سرمایه در نظام غرب و چه بصورت اصالت گذار و فرم بندی جامعه از مراحل دیالک تیک ماتریالیستی در نظام شرق، در تغییر بنیانی نحوه تنظیم امور اقتصادی جامعه است. ماحصل کلام این است که وقتی صحبت از تنظیم امور اقتصادی مسلمین براساس احکام الهی می شود ما یک انقلاب عظیم و ریشه ای در ادبیات اقتصادی و در مطالعات تئوریک اقتصادی مواد داریم. می خواهیم در تفکرات اقتصادی، در تئوریهای اقتصادی و در نتیجه در تنظیمات اقتصادی یک تصرف مبنائی کنیم، نه اینکه با یک سری تصرفات بنائی جوهره فساد تئوریهها و تفکرات اقتصادی غرب و شرق را حفظ و احیاناً آنرا با یک لایه مذهبی پوشانیم و در واقع همان حرفهای اقتصاد دانان نظامهای کفر غرب و شرق را با الفاظ اسلامی تکرار کنیم.

ملاحظه می شود که تحقیق در چنین سطحی قهراً نیازمند یک کادر تحقیقاتی وسیع است که بتواند با دقت زیاد و تأمل در جوانب قضیه مطالعات خود را در وجوه مختلف بطور هماهنگ پیش ببرد. هسته های اصلی این کادر تحقیقاتی را قاعدتاً اساتید دانشگاهها تشکیل می دهند. زیرا همانگونه که بعداً عرض خواهیم

نمود. تنظیم امور مسلمین براساس احکام الهی یک کار تخصصی است و لذا این متخصصین دانشگاهها هستند که باید متکفل این امر تحقیقاتی باشند. ولیکن همه بحث ما در این است که اولاً این متخصصین دانشگاهها با چه تخصصی می خواهند این مهم را به انجام برسانند و ثانیاً رابطه آنها با آقایان فقها به چه صورت می باشد؟ عبارت می باشد؟ عبارت دیگر، اگر می گوئیم اقتصاددانان و یا بطور کلی متخصصین دانشگاهها آیا با کلمه تخصص چیزی فراتر از مجموعه تئوریهای اقتصادی غرب و یا شرق را مراد داریم؟ اگر در پاسخ بگوییم که منظور از تخصص اقتصادی همان علم اقتصاد است که جدا از بینشهای اقتصادی است در آن صورت با این مسأله مواجه می شویم که پس آیا دو علم اقتصاد داریم: یکی علم اقتصاد غرب و دیگری علم اقتصاد شرق؟ علی ای حال، هر دو گروه یعنی هم غرب و هم شرق ادعا می کنند که مجموعه اطلاعات آنها علمی است و لذا این سوال را با تمام ابعاد وسیع آن برای ما مطرح می کند که موضع ما مسلمین در قبال آنها چگونه باید باشد؟ عبارت دیگر ماهیت علمی بودن تئوریهای اقتصادی غرب و شرق بحثی است که انشا... تعالی بعنوان یکی از موضوعات اصلی این گروه تحقیق در آینده با جدید کامل مطرح خواهد شد. بعد از اینکه موضع این گروه در قبال مسأله تئوریهای اقتصادی غرب و شرق روشن شد آن وقت به بحث تنظیم امور مسلمین براساس احکام الهی میرسیم. البته اگر نتیجه تحقیقات ما این شد که تئوریهای اقتصادی غرب واقعاً علمی است یعنی ربطی به ایدئولوژی خاص حاکم بر نظام غرب ندارد یعنی بالمره متأثر از مبنای اصالت ماده نبوده و مبنائاً تقیض احکام... نمی باشد. در آن صورت در تنظیم اقتصادی امور مسلمین می توانیم از آقای ساموئلن مشاور اقتصادی رئیس جمهوری آمریکا و برنده جایز نوبل در علم اقتصاد دعوت کنیم که امور مسلمین را تنظیم کند و بالعکس اگر به این نتیجه رسیدیم که مجموعه اطلاعات و تئوریهای اقتصادی شرکت واقعاً علمی است در آن صورت وظیفه شرعی ما این خواهد بود که از آقای کانتوریت اقتصاددان معروف شوروی دعوت به همکاری کنیم تا امور مسلمین را براساس احکام... و توسط ابزارهای علمی اقتصادی خود تنظیم

نماید. اما اگر به این نتیجه رسیدید که هم تئوریهای غرب و هم تئوریهای اقتصادی شرق بر مبنائی هستند که آن مبنا نقیض احکام... است در آن صورت ما دانشگاهیان و ما متخصصین باید براساس احکام الهی و بر مبنای وحی به شناسائی موضوعات اقتصادی پردازیم تا بین منطق عمل و منطق نظر ما تعارضی حاصلنشود: آنگونه که قلمرو اقتصاد عمل کنیم که کیفیت عمل ما هماهنگ با دانسته ها و باورهای ما در قلمرو اصول اعتقادات اسلامی باشد. بهر حال این بحثی است که انشا... تعالی موضوع مباحث آینده این گروه خواهد بود.

بنابراین وظیفه اصلی این گروه تحقیق، اولاً مطالعه مبنائی تئوریهای اقتصادی غرب و شرق و ثانیاً ارائه و تحلیل تئوریک نحوه تنظیم امور مسلمین براساس احکام... است. اما بعنوان مقدمه ورود به این دو مبحث مسأله بسیار مهمی که مطرح می شود این است که واقعاً منظور از تنظیم امور براساس احکام... چیست؟ در واقع کیفیت ورود ما به تحقیقات در دو سطح فوق الذکر متوقف بر درک ما از مفهوم احکام الهی و تنظیم براساس احکام الهیاست. چه بسا نحوه تعبیر خاصی از احکام الهی و تنظیم بر آن اساس اصولاً ضرورت بررسی ورود به مراحل تحقیقات بعدی را موضوعاً منتفی کند.

این خلاصه ای از هدف تحقیقات این گروه است که عرض شد. تحلیل در باب مقدمه ورود به بحث اصلی این گروهف یعنی مطالعه مفهوم تنظیم امور اقتصادی براساس احکام الهی موضوع مباحث این گروه در چهار جلسه گذشته بوده است. جوهره کلام این است که از مفهوم تنظیم امور اقتصادی براساس احکام الهی می توان مقدمتاً دو مفهوم را انتزاع نمود. اولاً تئوریهای اقتصادی یعنی شناخت مصادیق اقتصادی و در یک کلمه موضوع شناسی اقتصادی و ثانیاً مکانیسم استنباط احکام الهی یعنی در یک کلمه حکم شنای موضوع شناسی اقتصادی را موضوع بحث دانشگاهها و حکم شناسی اقتصادی را در انحصار آقایان فقها و موضوع بحث حوزه های علمیه می دانیم. بنابراین از مفهوم تنظیم امور اقتصادی براساس احکام الهی دو مفهوم



حوزه و دانشگاه نیز به ذهن متبادر می شود و تا موقعی که رابطه بین این دو، یعنی رابطه بین تخصص دانشگاهها در موضوع شناسی مسائل پیچیده از یکطرف با حکم شناسی اقتصادی یعنی وظیفه اصلی آقایان فقها در استنباط احکام الهی از طرف دیگر روشن نشود به نظر نمی رسد که بتوان تحقیقات مقید و موثری در باب مطالعات تئوریک در تنظیم امور مسلمین براساس احکام الهی انجام داد، بنابراین بحث در تحلیل وجوه مختلف حوزه فقاہت و حوزه تخصص است. در خلال جلسات گذشته در این رابطه سه مسأله مطرح شده است که برادران نظرات مختلفی پیرامون آن مطرح نمودند:

1- اولین نکته این است که منحصراً آقایان فقها متکفل استنباط احکام الهی هستند. در واقع آقایان فقها

با استفاده از منطق اصولین و براساس کتاب و سنت یعنی در نهایت براساس کلام معصوم احکام

الهی را استنباط می کنند. منطق اصولین یک منطق عقلی است اما این منطق عقلی کلام معصوم را

اصل قرار داده و لذا آقایان فقها نمایندت کوشش عقلی خود را بکار می برند تا به استنباط احکام

الهی برسند. بنابراین حکم شناسی یک کار تخصصی و در انحصار آقایان فقهاست. البته مکانیسم

استنباط احکام الهی در جلسه چهارم در حد اجمالی تبیین شده است. هدف از تحلیل مسأله

فقاہت این بود که خدای نکرده من متخصص مسائل اقتصادی در ضمن ارائه یک تحلیل

اقتصادی، در موقع فقیه قرار نگرفته تا با اجتهاد به رأی به حکم الهی برسم و بگویم چون اینگونه

به نظرم می رسد و عقلاً نیز اینگونه پسندیده است پس حکم خدا هم دقیقاً همین است.

در واقع هدف از تحلیل منطق اصولین این بود که براساس قیاس و استصلاح به حکم خدا نرسیم.

حال ممکن است حکم من متخصص با نظر آریالای فقیه هماهنگی نیافته و احیاناً متعارض و یا

متناقض شود. در آن صورت احتمال دارد سعی خود را بر این بگذارم تا به استناد شرایط اضطرار

چنین حکمی را تحت عنان احکم ثانویه به امضای فقیه برسانم تا رسمی یعنی اسلامی شود. بحث اصلی در این قسمت این است که آریالیان فقها صرفاً با توجه به کلمات مبارک معصومین به احکام الهی میرسند و لاغیر. شرایط و تغییرات اجتماعی بالعمره بر نحوه استنباط احکام الهی تأثیر نمی گذارد. آقایان فقها و احکامی که آنان استنباط می کنند ماحصل شرایط و مقتضیات زمان نیست. اگر صحبت در این است که مثلاً فقیه جامع شرایط باشد این امر بدین معنی نیست که درک او از شرایط اجتماعی تأثیر نحوه استنباط احکام الهی بگذارد. حکم خدا همان است که بر قلب مبارک رسول اکرم صلوات ... علیه نازل شد همان نیز خواهد بود. این شرایط است که باید تغییر کند نه احکام خدا، فلذا آقایان فقها نمی توانند حاصل زمان خود باشند بلکه فقاہت در یک کلمه یعنی حل شدن در کلمات مبارک معصومین جهاد استنباط احکام الهی. البته منطق استنباط احکام ... یعنی منطق اصولیین می تواند و در عمل نیز مرتباً رشد کرده است و در مسیر اجمال به تبیین با دقت های زیادتری با کلمات مبارک معصومین برخورد نموده و مکانیسم استنباط احکام ... دقیق تر شده است، اما این امر دلالت بر این ندارد که آقایان فقها محصول زمان خود هستند.

2- آقایان متخصصین دانشگاهی متکفل شناخت مصادیق اقتصادی و نیز تنظیم امور مسلمین براساس آن شناخت هستند، اما وقتی در معنای تخصص به اصطلاح روز دقیق می شویم می بینیم که تخصص چیزی نیست جز مجموعه دانسته هایی که محصول زمان و متناسب با مقتضیات زمان است.

البته منظور من از تخصص در اینجا که کیفیت آنرا تابعی از زمان فرض کرده ام همان تخصص غربی و شرقی است. علی ای حال توجه به این نکته حائز اهمیت فراوان است که بحث ما در شناسائی موضوعات مستنبطه و یا عرفی ماده نیست. بعضی موضوعات مستنبطه هستند که حکم و موضوع هر دو توسط شارع مقدس بیان شده است مثل نماز، روزه، حج و غیره. بعضی موضوعات عرفی ساده هستند که

حکم مشخص است اما شناخت موضوع برعهده عرف گذاشته شده است، مثلاً خون نجس است اما این مسأله که خون چیست برعهده عرف است. دسته سومی از موضوعات هستند که تخصصی و پیچیده اند که حکم کلی آنها مشخصاً شناخت مصایدق برعهده عقلا و متخصصین است، مثلاً حفظ مصالح مسلمین واجب است و یا سلطه کفار بر مسلمین مطلقاً جایز نیست. اما این مسأله که آیا عضویت در صندوق بین المللی پول مصداقی از سلطه کفار بر مسلمین است؟ و یا داشتن یک نظام برنامه ریزی متمرکز دولتی که آزادی مسلمین را تحدید کند مصداقی از حفظ مصالح مسلمین می باشد؟ آیا رشد صنایع پتروشیمی و یا تضییق واحدهای تولیدی کوچک مصایدق دیگری از حفظ مصالح مسلمین هستند؟ حال اگر این مسأله مطرح شود که تشخیص و شناسائی این مسائل تخصصی پیچیده برعهده عقلا یعنی همان متخصصین گذاشته می شود در آن صورت می گوئیم که اولاً روش برخورد و شناسائی این عقلا و یا متخصصین چگونه است؟ آیا جزء نگری می کنند و یا موضوعات را در ربط دیده و شناسائی می کنند؟ و اگر در ربط ملاحظه می کنند در آن صورت می گوئیم که موضوعات مرتبط را براساس چه مبنائی مطالعه می نمایند؟ ثانیاً، شناسائی هر مصداق عینی اقتصادی حتی در سطح جزء نگری مستلزم داشتن مدلی است و هر مدل قهراً براساس تئوری خاصی استوار است و یک تئوری تیز بر مبنای مشخصی شکل گرفته است، فلذا این مسأله مطرح می شود که متخصصین وی عقلای ما با چه مدل و با چه تئوری به شناخت مصایدق اقتصادی می پردازد؟ بعبارت دیگر تنظیم امور مسلمین براساس احکام الهی متوقف بر کیفیت صحیح اجرای احکام خداست، و اجرای احکام الهی خود منوط به دو امر است:

اولاً باید موضوع یا مصداق جزئی خارجی را شناخت و ثانیاً بین موضوع جزئی خارجی را بر موضوع کلی متعلق حکم کلی انطباق داد.

بنابراین لازمه اجرای صحیح احکام صحت انطباق است و لازمه صحت انطباق صحبت شناخت مصادیق میباشد. اما نظر به اینکه برای شناخت مصادیق ما قهراً نیازمند مدل و تئوری هستیم لذا تعارض بین حوزه فقهات یعنی استنباط احکام الهی با حوزه تخصص یعنی شناسائی موضوعات تخصصی براساس تئوریهای غرب و شرق را قهری می دانیم. راه حل این تعارض را در این می بینیم که متخصصین ما باید براساس اصالت وحی یعنی براساس مبنا قراردادن احکام ... موضوع شناسی کنند و این بحث اصلی این گروه رد جلسات آینده است.

3- راه حل دیگری که توسط بعضی از برادران جهت رفع تعارض فوق الذکر پیشنهاد شده این است که آقایان فقها خود در مسائل تخصصی پیچیده نیز دخالت کنند و در واقع متخصص شناخت مصادیق اقتصادی نیز بشوند. اگر آقایان فقها حفظ مصالح مسلمین را به استناد حکم خدا واجب می دانند مصادیق آنرا نیز بصورت موارد جزئی عینی در برنامه پنجساله عمرانی متذکر بشوند. یعنی خود آقایان فقهای شورای نگهبان نیز برنامه عمرانی بنویسند تا تعارض بین نظر آنان و متخصصین اقتصادی حاصل نشود. در پاسخ عرض کرده ایم که اگر آقایان فقها بخواهند موضوعات تخصصی پیچیده که توسط شارع مقدس بیان نشده است را شناسائی کنند این امر، یعنی شناخت مصادیق، غیر از وظیفه فقهاتی آقایان یعنی استنباط احکام الهی است. البته وقتی بحث از شناسائی مصادیقی است که شرع مقدس نسبت به آنها حکم صریحی ندارد قاعداً وظیفه متخصصین و بقولی عقلاست که آنچه را که عقلاً می پسندند اعمال کنند، اما همه بحث ما در این است که آیا این بعد از موضع شناسی در انحصار آقایان فقهاست یا اینکه آقایان فقها هم می توانند موضوعات تخصصی اقتصادی را شناسائی نموده و نظریات خود را از موضع یک متفکر و نه یک فقیه ارائه دهند؟ مسلماً میفرمائید که خیر در انحصار آقایان فقها نیست بلکه صرفاً یک امر تخصصی شناخت مصادیق

است، که در آن صورت عرض می‌کنم دانشگاه‌ها بنا به وظیفه اصلی خود متکفل این امر هستند. البته شناسائی مصادیق باید براساس وحی یعنی براساس اصالت احکام الهی باشد و لاغیر. لذا فکیک حوزه فقهات از حوزه تخصص یعنی شناخت مصادیق اقتصادی را لازم می‌دانیم. ولی با این شرط که حوزه تخصص براساس ما حاصل حوزه فقهات که همان احکام الهی است موضوع شناسی و تنظیم امور مسلمین نماید. و الا اگر تفاوت بین منطق حکم شناسی و منطق شناخت مصادیق روشن نشود چه بسا اقتصاد دانانی که در موضع فقها قرار گرفته و نظر خود را که مبتنی بر یک کاوش عقلی است بنام حکم خدا ارائه می‌دهند، و یا برعکس نظریات تخصصی آقایان فقها در شناخت مصادیق اقتصادی که از موضع یک متفکر و نه فقیه ابراز شده است را عین کم فقهاتی فرض کنند. بنابراین ثمره چنین برخورد بین دو موج تخصص و فقهات، که اولی بر مبنای اصالت دادن به تئوریهای اقتصادی مبتنی بر اصالت رأی و دومی بر مبنای اصالت وحی یعنی محور قرار دادن قول معصوم است، تعارضی خواهد بود که در بعد سیاسی نیز ثمرات عملی وسیعی خواهد داشت.

ملاحظه ثمره نزاع حوزه فقهات که بر مبنای اصالت وحی احکام الهی را استنباط می‌کند و حوزه تخصص اقتصادی که بر مبنای اصالت رأی می‌خواهد روابط اقتصادی را براساس تئوریهای کینز و مارکس ارائه کند حائز اهمیت بسیار است و کوشش ما در خلال جلسات گذشته تبیین اجمالی ابعادی از انعکاس این تعارض در تنظیم امور اقتصاد مسلمین بود. با عرض معذرت از تکرار مطالب، اجازه می‌خواهم در این قسمت از عرایضم جمع بندی مختصری از این مسأله را ارائه نمایم.

با مطالعه مختصری از ادبیات اقتصاد اسلامی براحتی می‌توان دو نحوه ورود به بحث را تشخیص داد: بسیاری از محققین هستند که از اقتصاد بعنوان یک علم شروع نموده و سپس کوشش می‌کنند که تئوریه‌ها و

مدلها و خلاصه ثمرات تحقیقات به اصطلاح علمی تحلیلهای اقتصادی خود را با احکام الهی مقایسه کرده و وجوه تعارض را حذف و مابقی را قبول نمایند. گروه دیگری از محققین هستند که از بحث احکام اقتصادی شروع نموده و تحلیل های اقتصاد اسلامی را بصورت بررسی مباحث فقهی اقتصادی ارائه می کنند.

نتیجه تحقیقات گروه اول معمولاً تنظیم و ارائه تئوریهای اقتصادی است که در واقع نه اسلامی است و نه عربی. عبارت دیگر کوشش محققین دسته اول در این است که می خواهند تئوریهای اقتصاد غرب را اسلامیزه کنند یعنی صرفاً در آن تصرف بنائی نموده و با تغییر دادن الفاظ جعل اصطلاحات به تئوریا و مدلهایی که مبنائاً تغییر نکرده اند یک صورت اسلامی بدهند. معمولاً چنین تصرفاتی در مجموعه مرتبط تئوریهای اقتصاد غرب نتیجه ای ندارد جز اینکه کارائی نسبی تئوریهای اقتصاد غرب در تنظیم امور اقتصاد غرب را نیز مخدوس نماید، و لذا مجمعه تئوریهای حاصل نه می تواند اقتصاد مسلمین را تنظیم کنند و نه قدرت و کارائی سابق را دارد. مثلاً می دانیم که جامع مشترک مجموعه تئوری های اقتصاد غرب درباب تولید، توزیع و معرف رفتار عقلائی یک انسان اقتصادی است که غرب او را به نحو خاصی معرفی می کند. به عبارت دیگر همه فرض اساسی برای استنتاج تئوریک در مقولات مختلف اقتصادی به فرض مربوط به رفتار اقتصادی این انسان بر می گردد. حال این دسته از محققین برای اسلامی کردن تئوریهای اقتصادی در این خصوص تنها کاری که می کنند این است که انسان اقتصادی آدام اسمیت و یا هیکس را بر می دارند و به جای آن انسان مومن را قرار می دهند. اگر هیکس صحبت از مطلوبیت نهایی انسان اقتصادی خود می کند اینها بحث خود را راجع به مطلوبیت نهایی انسان مومن متمرکز می کنند. اگر هیکس صحبت از کیفیت رفتار سرمایه گذاری انسان اقتصادی تعریف شده در نظام فکری غرب را مطرح می کند اینها صحبت از رفتار سرمایه گذاری انسان مومن می کنند که شاید تنها فرق رفتار اقتصادی این شخص با آنچه که در نظام غرب تعریف می شود این است که در غرب سرمایه گذاری صرفاً برای حداکثر نمودن سود

است در حالی که دسته اخیر پارامترهای خنثی و بی تفاوتی مانند اجر اخروی و ثواب الهی را نیز به مجموعه فروض هیکس اضافه می نمایند. البته منظور ما از مفاهیم خنثی و بی تفاوت این است که تأثیر این فروض جدید را در رفتار سرمایه گذاری به لسان کمی مطلقاً منعکس نمی بینند و اگر هم کوشش می کنند که این انعکاس را تا حدی لحاظ کنند بصورت خیلی حاشیه ای و در واقع خنثی است.

البته بحث ما در نفی تحلیل رفتار اقتصادی مومن نیست بلکه می گوئیم چرا دستگاه فکری نظام اقتصاد غرب را گرفته و صرفاً دو مهره را جا بجا نموده اند؟ به این نحوه برخورد می گوئیم تصرف بنائی، که در واقع چیزی جز اسلامیزه کردن تئوریهای غرب نیست. بنظر میرسد که باید تصرف در تئوریهای غرب مبنائی باشد، یعنی قبل از جابجائی و تغییر موضوعات در این دستگاه باید مقدمتاً موضع موضوعات روشن شود. یعنی دقیقاً این مسئله تبیین شود که چرا این جزء و این موضوع در این نظام فکری مطرح شده است. صرفاً بعد از تحلیل مبنائی موضع موضوعات است که می توان در موضوعات تصرف کرد و آنها را بنحو مطلوب تغییر داده و اسلامی نمود. بحث در این است که اگر جامع مشترک تئوری های تولید، مصرف و توزیع به رفتار اقتصادی، انسان عقلائی بر می گردد باید بلافاصله این سوال را مطرح کنیم که اولاً انسان عقلائی چگونه در نظام غرب تعریف می شود و این تعریف ریشه در کجا دارد؟ و ثانیاً چرا محور اصلی در استنتاجات تئوریک به رفتار اقتصادی این انسان به اصطلاح عقلائی بر می گردد؟ البته وقتی توجه کنیم که همین تئوریهها در نظام اقتصاد شرق به نحوه دیگری تجزیه و تحلیل شده و مسئله انسان عقلائی به عنوان محور اصلی اتدسلال موضوعاً منتفی است حساسیت مسئله بهخوبی روشن می شود. یعنی این علامت سوال که چرا شروع بحث اقتصاد غرب از رفتار یک انسان عقلائی است. هرچه بزرگتر در ذهن جا می گیرد. البته باید دقت شود که این کلمه عقلائی خود مفهومی است که در نظام فکری غرب تعریف می شود

و با مفهوم عقل به ما هو عقل نباید اشتباه شود، یعنی در واقع انسان علائقی صرفاً اصطلاحی است که در دستگاه فکری آنها به نحو خاصی تعریف می شود.

حال برای اینکه مسئله یک درجه بیشتر تحلیل شود و وجوه تعارض مبانی انسان عقلانی مفروش در اقتصاد غرب با تئوریهایی که می خواهند متکفل تنظیم امور مسلمین باشند روشتر شود می گوئیم آیا نظام حکومتی غرب یعنی دموکراسی پارلمانی نیز براساس فروضی است که هماهنگ با رفتار این انسان عقلانی می باشد؟ قاعدتاً پاسخ مثبت است. البته این بحثی است که بعداً در قسمت ماهیت علمی تئوریهای اقتصادی در واقع نقطه شروع حرکت ما خواهد بود اما در این جا به صرف اشاره ای اکتفا می کنیم که نظام مدیریت اقتصادی و سیاسی غرب نیز دقیقاً هماهنگ و بر اساس رفتار اقتصادی این انسان عقلانی نظام فکری غرب می باشد. حال به این نکته توجه کنیم که در نظام حکومت اسلام محور اساسی در امر مدیریت، ولایت فقیه است و این امر نه به تبع فروض نظام غرب راجع به رفتار اقتصادی انسان عقلانی است و نه به تبع فروض نظام شرق راجع به رفتار اقتصادی جامعه و حرکت آن در یک پروسه دیالکتیکی ماتریالیستی است، بلکه صرفاً حکم خدا بر این است که آقایان فقها متصدی امر ولایت باشند، و تحقق امر ولایت نیز چیزی جز اجرا شدن احکام خدا نیست. حال اگر بخواهیم امور مسلمین را در نظامی که مدیریت آن با فقها است و محور اصلی تنظیم امور چیزی نیست جز احکام الهی، تنظیم کنیم چگونه می توان مجموعه تئوریهای اقتصادی غرب که براساس فروض معینی نسبت به رفتار اقتصادی یک انسان تعریف شده در همان نظام فکری حاصل شده است را اخذ کرده و صرفاً با تصرف بنائی در ظواهر آن، انسان مومن را جایگزین انسان عقلانی غرب کنیم و در عین حال همه روابط و بافتها و اجزاء این نظام اقتصادی را موضوعاً حفظ کرده و به صرف تغییرات ظاهری در آنها اکتفا نمائیم؟



آنچه که عرض کردیم در واقع اشاره مختصری بود که بعداً مفصلاً بحث خواهد شد، اما هدف ما از بیان این مطلب این است که بگوییم اگر بخواهیم مجموعه ادراکات اقتصادی غرب و یا شرق را محور قرار داده و کوشش کنیم که با تصرفات بنائی و ظاهری آنها را اسلامی نمائیم. هیچگاه به تنظیم امور مسلمین براساس احکام الهی نخواهیم رسید. یک نکته دیگر در این قسمت اضافه می‌کنم و آن این است که اسلامیزه کردن علوم اقتصادی غرب صرفاً به یک تعارض ذهنی ختم نمی‌شود. بلکه این نزاع ثمره عملی هم دارد. بعبارت دیگر وقتی تئوریسین های اقتصادی، انسان اقتصادی هیکس را از نظام فکری غرب برداشته و به جای او یک انسان مومن قرار می‌دهند نظر به اینکه یک جزء را تغییر داده اند، لذا دلالت تئوریهای اقتصادی شان الزاماً هماهنگ با مبنای قبلی است که دست نخورده باقی مانده است، و از این جهت تعارض نتایج عملی تئوریهای اقتصادی آنها با احکام الی قهری است، زیرا مبنای تئوریهای اقتصاد غرب نقیض احکام الله می‌باشد. ثمره این نزاع در بعضی موارد شدت گرفته و در عینیت بصورت مخالفت نظر شورای نگهبان با برنامه های اقتصادی ارائه شده از طرف جامعه متخصصین دانشگاهی ظاهر می‌شود. در جلسات گذشته بحث در این بود که چگونه ریشه تعارض را شناسائی کنیم تا از آن طریق بتوانیم این تعارض و یا تزاحم را رفع نمائیم؟ در خلال بحث های قبل دیدیم که رفع تخصص، البته در خلال مباحث گذشته این مسئله نیز تا حدی روشن شد که تنظیم امور مسلمین به کمک تخصصی که مبنائاً تغییر کرده است یک کار دانشگاهی است و ما متخصصین دانشگاهی هستیم که باید به این امر رسیدگی کنیم و با تأمل نسبت به جوانب قضیه یک نظام فکری و تخصصی جدید بسازیم که متکفل اجرای احکام ا... باشد. یعنی در این قسمت نباید منتظر آقایان فقها بود که اقدام کنند، زیرا وظیفه اصلی آقایان فقها استنباط احکام الهی است که به کمک منطق اصولیین و براساس کلمات مبارک معصومین حاصل می‌شود. به عبارت دیگر اگر شورای نگهبان یکی از برنامه های اقتصادی جامعه را به اعتبار اسلامی نبودن نقض می‌کند وظیفه او نیست که برنامه

جدیدی بنویسد بلکه این وظیفه و تکلیف دانشگاهها یعنی حوزه متخصصین است که برنامه های اقتصادی اما براساس احکام الهی تنظیم و تدوین و ارائه نمایند.

حال به قسمت دوم بحث اولیه ای که مطرح کردیم می پردازیم. در ابتدای بحث به این مسئله اشاره کردیم که در مباحث اقتصاد اسلامی بعضی از محققین هستند که از اقتصاد شروع کرده و می خواهند با حفظ مبانی تئوریهای اقتصادی غرب و یا شرق آنها را اسلامیزه کنند. و دیدیمی این روشی است باطل که بحرانهای اجتماعی و سیاسی نیز به همراه خواهد داشت. حال گروه دیگری هستند که از بحث احکام اقتصادی شروع کرده و به طرح مسائل بصورت بررسی مباحث فقهی اقتصادی می پردازند. مثلاً بحث در این می کنند که انفال در اسلام چیست، مالکیت زمین و معادن در اسلام چگونه است و یا تحقیقات مفصلی در باب خمس و زکات و مالیاتهای اسلامی می کنند. اینگونه تحقیقات قهی مباحث اقتصادی اگر توسط آقایان فقها و یا اساتید حوزه های علمیه صورت گیرد بسیار مفید است اما در عین حال نمی تواند برنامه ای برای تنظیم امور مسلمین باشد، بلکه صرفاً مینا و اساسی است که برنامه های تنظیم امور اقتصادی مسلمین به کمک آن می تواند تدوین بشود. بنابراین اینگونه تحقیقات بالمره در قلمرو حوزه فقاقت و مطلعین در مسائل فقهی اسلامی است. ولایخفی که در این قسمت نیز گاهی متخصصین دانشگاهی خود را صاحب نظر دانسته و با دخالتهای بی مورد و اظهار نظرهای سبک در خصوص این مسائل تخصصی اسلامی موجبات طرح شدن ابهامات و تناقضهای ذهنی برای جوانان را فراهم می کنند. چه بسیار دیده شده است که محقق و یا استادی که سالها در دانشگاههای غرب تئوریهای غیر اسلامی را فرا گرفته است یک مرتبه در مسائل اسلامی صاحب نظر شده و مثلاً کتاب مالکیت در اسلام می نویسند و یا مسائلی تحت عنوان اقتصاد توحیدی مطرح می کند در حالی که هنوز برای درک مفهوم یک حدیث و یا یک آیه باید به ترجمه فارسی آن مراجعه نماید.

بنابراین در خصوص تحقیقات فقهی مباحث اقتصادی عرض می‌کنم که این امر صرفاً در انحصار اساتید حوزه های علمیه است و نمی‌تواند موضوع تحقیق و محل اظهار نظر اساتید رشته های اقتصاد دانشگاهها قرار بگیرد. اما در عین حال سئوالی نیز مطرح می‌کنیم و آن این است که علیرغم سودمندی و ارزش والای اینگونه تحقیقات فقهی در موضوعات اقتصاد آیا این سری از تحقیقات می‌تواند بعنوان برنامه تنظیم اقتصاد امور مسلمین باشد؟ یعنی آیا سازمان برنامه می‌تواند براساس محتوای اینگونه تحقیقات فقهی در موضوعات اقتصاد، آیا این سری از تحقیقات می‌تواند بعنوان برنامه تنظیم اقتصاد امور مسلمین باشد؟ یعنی آیا سازمان برنامه می‌تواند براساس محتوای اینگونه تحقیقات معین کند که سی میلیارد دلار در آمد نفتی را چگونه به مصارف مختلف اختصاص دهد؟ و یا آیا بانک مرکزی می‌تواند به کمک اینگونه تحقیقات و تنبّهات فقهی برنامه نظام اعتباری بانکی اسلامی را نوشته و سیاستهای پولی شبکه اعتبارات را مشخص کند؟ آیا اینگونه تحقیقات می‌تواند برنامه اقتصادی رفع موانع اجرای احکام .... باشد؟ بعبارت دیگر اینگونه تحقیقات فقهی چیزی جز تعبیر و تفسیر کلمات مبارک معصومین در موضوعات اقتصادی نیست. یعنی در واقع تحلیل خصوصیات جامعه مطلوب اسلامی است. ولیکن ما وارث اقتصادی هستیم که سابقه دوست سال انحراف فرهنگی و پنجاه سال انحراف در برنامه ریزیهای اقتصادی داشته است و لذا مسئولین اقتصادی حکومت اسلامی مواجهه با موانع بسیار بزرگی در راه تحقق احکام الهی هستند. بنابراین آنچه که ما در حال حاضر نیاز داریم داشتن یک برنامه منسجم اقتصادی برای رفع موانع اجرای احکام الهی و حرکت به سمت جامعه مطلوب اسلامی است و این امر متوقف برداشتن فلسفه تغییر است که موضوعاً در قلمرو مسائل دانشگاهی یعنی حوزه تخصص می‌باشد. قدر متقین این است که تحقیقات فقهی مباحث اقتصادی که در واقع مبین خصوصیات جامعه مطلوب اسلامی است. قاعدتاً نمی‌تواند برنامه تغییر و الگو و مدل برنامه ریزی برای رفع اجرای احکام الهی باشد، بلکه در واقع زیر بنا و اساس برنامه ریزیهای اقتصادی می‌باشد. بنابراین به نتیجه مباحث چهارم جلسه گذشته بر می‌گردیم و عرض می‌کنیم که از یک

طرف تحقیقات آقایان فقها صرفاً یا در باب استنباط احکام الهی است و یا در تحلیل فقهی مباحث اقتصادی و این تحقیقات به ما هو نمی تواند مدل برنامه ریزی اقتصادی جهت تنظیم امور مسلمین باید و از طرف دیگر تحقیقات تبعی اساتید رشته های اقتصادی در دانشگاهها نیز تا آنجا که مربوط به مطالعه تئوریهای غرب و شرق است قاعداً نمی تواند متکفل تنظیم امور مسلمین باشد. و لذا نتیجه گرفتم که اولاً مسئولیت ارائه مدلهای برنامه ریزی و تئوریهای تنظیم امور اقتصاد مسلمین به دست دانشگاههاست نه آقایان و ثانیاً لازمه تحقق چنین وظیفه ای توسط دانشگاهها تصرف مبنائی در تخصص اقتصادی آنهاست بدین معنا که متخصصین دانشگاهی ما باید تئوری ها و مدلهای اقتصادی خود را براساس همان احکام الهی تنظیم و تدوین کنند که آقایان فقها در حوزه فقهات استنباط نموده اند.

با عرض معذرت از اینکه بعضی از مطالب تکرار نکات مطروحه در جلسات قبل بود در خدمت برادران هستیم تا با طرح سوالات نکات خود جوانب این مسئله را روشنتر نمایند تا در جلسه بعد تحقیق در باب مسدله ماهیت تئوریهای اقتصادی را شروع نمائیم. زیرا ورود به حوزه تخصص اقتصادی قاعداً باید از بررسی ماهیت تئوریهای اقتصادی باشد.

برادر غنیمی فرد - بسم ... الرحمن الرحیم . با اجازه برادران بنده نکاتی را که از قبل نظرم می آید مطرح شده است بطور خلاصه عرض می کنم. مجموعه صحبتهایمان بر حول این محور بود که فقها معیارشان براساس کلام معصوم است و اگر توجهی به شرایط موجود در جامعه نکنند به جایی خواهیم رسید که قاعداً جامعه با روندی که دارد با مشکلاتی جدید روبرو می شود، و لذا فقها مجبور می شوند از متخصصین استفاده نکنند. اگر اشتباه نکنم در جلسه دوم بحث اینطور مطرح شد که متخصص می تواند از تئوریها و مدلهای اقتصادی های شناخته شده غرب و یا شرق استفاده کند و در نهایت با نظراتی که می دهد فقیه را قانع نماید که وضعیت فعلی، وضعیتی اضطراری است و لذا حکمی که از کلام معصوم استنباط شده

را متوقف نموده، و حکمی به علت اضطرار را توسط فقیه جاری نماید. بدیهی است اگر متخصص طرفدار نظریه خاص باشد در نهایت جامعه به یکی از دو طرف شرف یا غرب کشیده خواهد شد.

صحبت این بود که با توجه به اینکه آقایان فقها در حکومت اسلامی امر ولایت را بعهدہ دارند و در ولایت امور مربوط به اقتصاد، قضاوت، سیاست و غیره وجود دارد، لذا باید ببینیم در این امور به چه ترتیب باید رفتار کرد، که این همان قسمت آخر بحث برادر درخشان بود. به این نتیجه رسیدیم که آیا فقها فقط باید احکام خدا را بر اساس ادله اربعه بیان کنند و کاری هم نداشته باشند به آنچه که در جامعه می گذرد و یا اینکه مسئولیت دیگری را هم بدوش می کنند. نظر مقابل نظر برادرمان آقای درخشان این بود که چه بسا در نسل فعلی یا نسل آینده ما مجبور شدیم که این روش را داشته باشیم که فقها از متخصصین جدا باشند. همانطور که روند فعلی دانشگاهها هم مشخص می کند از دانشگاههای فعلی ما قاعدتاً اسلام شناس جامعه شرایط بیرون نخواهد آمد، البته مطلعینی از اسلام خواهیم داشت ولی اسلام شناسانی در رشته خاص تحصیلی شان نخواهند بود. ولی این نه به این معنا است که این را بعنوان اصل قرار دهیم. نظر مقابلی که بنده ارائه کردم این بود که این غلط است که مبنای بر این بگذاریم که چون تا الان اینجور بوده است از این به بعد هم اینطور باشد و کار را بین فقها و متخصصین تقسیم کنیم. بنظر من اگر این دو لغت را به معنای واقعی خودش استفاده کنیم یک صفت را با نامهای مختلف بیان کرده ایم.

فقیه همان فردی است که باید استنباط حکم بکند. استنباط از ریشه نبط می آید که به معنی از یر در آوردن آب، یعنی اینکه جستجو کردن و بدست آوردن مبنای لازم که حکم براساس آن بایستی صادر شود. نظری را هم که متخصص می دهد، اگر نگوئیم حکمی را صادر می کند یا تئوری را که می پردازد عموماً براساس کاوش دانسته های خود و یا به زبان دیگر براساس استنباط از مفروضاتی که به آنها اعتقاداً پایبندست ارائه می دهد. پس در معنای واقعی کلمه، فقیه خود یک متخصص است همانطور که متخصص هم به معنای

واقعی یک فقیه است ولی با زمینه های تخصصی متفاوت، از این مطلب نباید این نتیجه را گرفت که جمع دو تخصص یا دو تفقه در یک فرد امکان پذیر نیست، چرا که یک پزشک ممکن است همانطور که در زمینه کودکان پزشک ماهر و متخصصی است، تخصص کاملی هم در حد علم زمان خود در جراحی زنان داشته باشد و یا یک اقتصاددان متخصص می تواند یک ریاضی دان ماهر و دارای تخصص در این زمینه هم باشد. از این نکات می خواستم این نتیجه را بگیرم که اگر می فرمائید اقتصاد اسلامی دو وجه دارد یکی وجه اقتصاد که دانشگاهی است و یک وجه اسلامی که فقهی است، بگوئید مکان صحبت ما ایران است و زمان صحبت ما حال حاضر است و بعد زمان مورد نظر مثلاً تا 10 سال، 20 سال و یا 30 سال دیگر است و براساس این مفروضات بحث را ادامه دهیم و گرنه چنانچه بطور کلی اقتصاد اسلامی را به دو وجه دانشگاهی و فقهی تقسیم کنید، بنظر بنده دانشگاهی که اقتصادش غیر اسلامی و تربیت شوندگانش بی اطلاع از روشهای حل مشکلات اقتصادی جامعه در چهارچوب ضوابط اسلامی باشند، دانشگاه حکومت اسلامی نیست و اصلاً اجازه ارائه نظر برای حل مشکلات جامعه اسلامی را ندارند، چرا که آنچه این دانشگاه پرورش می دهد، افکار و نظریات غیر اسلامی است و در این زمینه خاص از علوم یعنی علم اقتصاد معمولاً دردی از دردهای جامعه اسلامی را حل نمی کند. شاید یکی از دلایلی که پس از بازگشائی دانشگاهها، موسسات آموزش عالی در زمینه های مختلف علوم انسانی و بخصوص علوم اقتصادی عملاً در ارائه طریق برای حل مشکلات مبتلا به جامعه موفق نبوده اند و یا اگر تلاشی هم کرده اند فقط به سخنرانی یا سمیناری کارشان به پایان رسیده همین نکته باشد که جامعه از دانشگاه ارائه طریقی را قبول می کند که براساس ضوابط ایده انقلابش یعنی اسلام باشد و گرنه هر راه حل پیشنهادی غیر اسلامی مطرود است و پیشنهاد دهنده یا دهندگان محکوم به انزوا و موسسات یا جمعیت های پشتیبان آن محکوم به فضا هستند، البته فنای تدریجی.

با توجه به مطالبی که عرض شد می خواستم به عنوان یادآوری گفته باشم که در حال حاضر در مباحث ما دو نظر وجود دارد و یا لااقل با استدلالهایی که بیان شد قانع نشدم که نظرم اشتباه است. نه آنکه خدای نکرده دگم بوده و حاضر نباشم حرفم را پس بگیرم بلکه معتقدم در حکومت اسلامی که مجریان آن همگی از آگاهان اسلامی جامعه هستند، برای بلند مدت نباید بگوئیم که متخصصین و مجریان خوب اس از اسلام هم آگاه باشند.

بلکه لازم و ضروری است که در حیطة مسئولیت خود نظرات دقیق اسلام را بدانند تا به دلخواه خود ولی بنام اسلام نظری ندهند و اجرای حکمی نکنند از طرف دیگر تا مدتی می توان قبول کرد فقیهی که برای جامعه حکمی را می خواهد صادر کند از امور جامعه بدور باشد، البته مشخص است که دلایل آن چه بوده است. فقهای ما در حوزه ها تحصیل می کردند و چون در طی سالهای بسیار دراز و حتی طی تاریخ اسلام در مسند کلیه امور اجرائی مملکت نبوده اند. با مشکلات ملموس جامعه آشنائی کامل نداشته اند و لذا در صدور احکام خود نیز عموماً در پی حل معضلی در حد آنچه اکنون در کشورمان در بعضی امور وجود دارد، نبوده اند. ولی اگر حتی فقهای ما نیز با این مشکلات که قسمتی از عینیت زندگی جامعه است آشنا نشوند به همانجائی خواهیم رسید که خواهیم گفت تنظیم امور مسلمین باید در دست قشر خاص باشد. حال یک زمان به افراط افتاده و تنظیم امور را فقط به دست متخصصین در خارج تحمیل کرده می سپاریم. چرا که آنها از آخرین تغییرات علمی در شیوه های برنامه ریزی مطلعند.

و یا به تفریط خواهیم غلطید و تنها تربیت شدگان دانشگاهی داخلی را به صرف عدم مجاورت جسمی با خارجیان محقق برای تنظیم امور مسلمین خواهیم دانست.

نتیجتاً در روشن تر شدن آخرین قسمتی که برادرمان دکتر درخشان بعنوان جمعبندی عنوان کردند و آن این بود که اگر نظر مقابل این است که لازم است فقها اقتصاد بدانند و متخصصین هم اطلاع کافی از اسلام در

امر خاص خودشان را داشته باشندف باید دانشگاهها روش فعلیشان را عوض کنند، زیرا افرادی را که دانشگاهها هم اکنون به بیرون صادر می کنند کسانی نیستند که مشکلات اقتصادی را در چهارچوب اقتصاد اسلامی حل نمایند. باید گفت اتفاقاً نظر مقابلی که ایراد شد همین بود. انشا... نتایج متنی همین جلسات ما هم باید باعث تغییر روش فعلی دانشگاهها شود، نه آنکه مغزهای آماده برای فراگیری را با مقداری تئوریهای غربی وش رقی پر کنیم و آنهم از ترجمه های آن چنانی کتابهای 20 و 30 سال پیش افراد دست چندم علمی آن کشورها البته بنظر بنده هیچ اشکالی ندارد که تئوریهایی که براساس احکام غیر معصوم هم است و حتی مربوط به حکومتهای به نام اسلامی و در باطن و ظاهر حکومتهای جور و ستم بوده اند برای دانشجویان در سر کلاسها گفته شود و نتیجه گیری شود که چنین کردند که چنان شدند و چنین باید بکنیم که چنان نشویم و این چنین بشویم.

لذا امیدوارم که بحث این قسمت بدین شکل جمع بندی نشود که متخصص و فقیه باید همیشه از هم جدا باشند چرا که بیان روشنفکرانه ای که قبلاً هم در جامعه خودمان سرد و هنوز هم اکثریت کشورهای زیر ستم به آن دچارند همین است که چون عده ای با جامعه نزدیکترند و مشکلات را عیان تر می بینند افرادی را که دارای این اطلاعات نیستند در درجه دوم فکری می دانند و اصطلاحاً قبولشان ندارند. صحبت اگر به آن شکل اولیه ادامه پیدا کند در مدتی بعد از این خواهیم گفت که اگر چه احکام فقها براساس کلام .... و کلام معصوم است ولی چون مربوط به 1400 سال پیش می شود و مائیم که مشکلات مردم را می دانیم و می دانیم که در جامعه چه خبر است و مائیم که تخصص زمان حال را داریم پس ما روشنفکریم و آنها نیستند، ما مشرقیهستیم و آنها مرتجع بنابراین برای این که خطی که مابین دانشگاهی و روحانی کشیدید به این ترتیب در طی زمان پر رنگ تر نشود اگر می خواهیم بحث اقتصاد اسلامی را دردو وجه جتداگانه دانشگاهی و فقهی طرح کنیم با تعبیری که برادر



درخشان کردند بگوئیم بحث ما در خصوص شرایط فعلی ایران است و زمان مورد نظرمان مثلاً تا عمر یک نسل دیگر در این کشور است و گرنه شخصاً به عنوان مخالف عرض می کنیم که اسلام را تا آن حد مختصری که بنده می شناسم دارای نقصی نمی بینم که محتاج به کمک گرفتن از مکتب دیگری باشد خواه این کمک از طریق استفاده از نظریات این مکاتب باشد و یا تجربه و آگاهی تربیت شدگان و به عبارت دیگر متخصصین این مکاتب.

برادر رزمی - بسم ... الرحمن الرحیم - بنظر بنده ظاهر قضیه نشان می دهد که کار فقیه و متخصص از نظر موضوعی کاملاً از هم جدا است یعنی فقیه کارش استنباط حکم از منابع اسلامی است در حالیکه متخصص در جامعه اسلامی دو گونه کار دارد: یکی ارائه بهترین شیوه رسیدن به اهداف حوزه تخصص مربوطه در چهار چوب احکامی که فقها مشخص کرده اند و دوم تطبیق احکام صادره از سوی فقیه با مصادیق مختلف مربوطه به وی مثلاً یکی از کارهای متخصص اقتصاد این است که در چهارچوب احکام اقتصادی صادره از سوی فقیه بهترین راه را برای رسیدن به اهداف اقتصاد ارائه دهد و کار دیگر او تطبیق احکام اقتصادی با مصداقهای مربوطه می باشد. مثل همین سلطه کفار بر مسلمین و مسئله عضویت در صندوق بین المللی پول که قبلاً مطرح شد اما درست است که موضوع کار فقیه و کار متخصص از هم دیگر جدا است اما ماهیت کار مثل کار نجار و خیاط نیست که کاملاً از هم جدا و منفک باشند. بلکه در خیلی از موارد این دو کار مثل کار فیلسوف و عالم به مفهوم رایج امروزی در طول همدیگر هستند. فی المثل ابتدا فیلسوف وجود یک شیئی را اثبات می کند، اول می گوید این درخت وجود دارد و سپس گیاه شناس می گوید حال که فیلسوف ثابت کرد این درخت وجود دارد من بررسی می کنم که درخت مزبور از چه خواصی برخوردار است. بنابراین تعارض بین کار فیلسوف و عالم متخصص وجود ندارد.

در مورد فقیه و متخصص هم در بیشتر موارد وضع به همین ترتیب است، بعبارت دیگر در تطبیق حکم با مصداق هیچ تعارضی بین این دو گروه وجود ندارد. فی المثل فقیه می گوید سلطه کفار بر مسلمین حرام است، و متخصص نیز پس از بررسی های لازم می گوید که آیا با عضویت در صندوق بین المللی پول مسلمین تحت سیطره کفار قارر می گیرند یا نه؟

بنابراین در اینجا حدود وظایف کاملاً مشخص است، ابتدا متخصص مورد اعتماد به فقیه متخصص فقیه بشوند خیلی مشکل خواهد بود، اما به تدریج که پیکره نظام اجتماعی جامعه ایران اسلامی بشود مسائلی که در دانشگاه تدریس می شود الزاماً مسائل مبتلا به آن جامعه بوده و دانش متخصص لاجرم در چهارچوب احکام اسلامی قرار می گیرد و تحقق این هدف در آن شرایط و بطور کلی با تغییر تدریجی در نظام آموزشی و نظام اجتماعی بسیار سهلتر خواهد بود و ممکن است در آن شرایط براحتی بتوان به چنین هدفی دست یافت.

اما درباره مطلبی که هفته پیش مطرح شد در آخر کلام مختصری صحبت می کنم. اگر خاطر برادران باشد آقای دکتر درخشان در آن هفته فرمودند اگر فقیه، متخصص بشود و بگوید به نظر من این مشکل را باید اینگونه حل کنید با این برنامه اقتصادی را به این ترتیب بنویسد ما متخصصین می پرسیم این برنامه که شما ارائه کردید براساس چه الگویی است؟ اگر براساس الگو کینز داده شده است می گوئیم پایه های الگوی کینز با جامعه اسلامی نمی خواند و اگر براساس الگوی مارکس است الگوی مارکس مبنایش اینها اس و با مبنای اسلامی سازگار نیست. عرضبنده این است که الگوها را کلاً برای این می دهند که معضله روابط اجتماعی را حل بکنند و چنین مدلهائی قاعدتاً در احتکار کینز و مارکس هم نیست که متخصص نتواند غیر از الگوهای این دو تن الگوی دیگری بدهد. عالم اقتصاد به کسی که فقط با الگوی کینز و مارکس آشنا باشد نمی گویند. همانطور که ما فقیه را به کسی نمی گوئیم که فقط با نریات سید رضی و شیخ مرتضی انصاری و

سایر فقها آشنا باشد. چون فقیه در اصل کسی است که توان استنباط حکم از منابع فقهی را داشته باشد، که البته آشنائی با نظریات سایر فقها هم یکی از حوزه های کار فقیه را تشکیل می دهد. در مورد عالم متخصص هم مسئله همین است، ما عالم به کسی نمی گوییم که فقط با مسائل مطرح شده در چهار چوب اقتصاد آشنا باشد بلکه عالم به کسی می گوئیم که توان ارائه راه حل مشکلات اقتصادی را از آن بعد خاص داشته باشد. با این توضیحات اشکالی ندارد که فقیه متخصص شود و بگوید که الگوی من این است. وقتی که شما می پرسید الگوی شما از کینز است یا مارکس می گوید هیچکدام نیست، من خود متخصصم و راه حل ارائه می دهیم و از کینز و مارکس هم اقتباس نکرده ام، مگر خدا فقط این دو الگو را نوشته است؟ من یک الگویی می دهم بر مبنای جدید، عالم و متخصص هم هستیم، شما به لحاظ علمکرد اقتصادی در هر کجا اشتباهی می بینید اشکال کنید. نه اینکه اشکال کنید که از کینز است یا مارکس. بنابراین به نظر من این مطلبی که آقای دکتر فرمودند ناشی از برداشت ایشان نسبت به مفهوم علم میباشد. اگر مفهوم علم را فقط آشنائی و بکارگیری تئوریهای موجود بدانیم خوب بله این اشکال به فقیه وارد است، یعنی اگر فقیه به این معنی متخصص شود در آن صورت ملحد خواهد شد. فقیهی که الگو و تئوری مارکس را با همان مبانی الحادی آن تئوری ها به جامعه ارائه دهد در واقع مبانی کفر را ترویج کرده است. اما اگر علم را به معنای کمی بدانیم که بتوان ارائه راه حل برای مشکلات موجود در اتماع در بعد تخصصی دارد در آن صورت هیچ اشکالی ندارد که فقیه هم عالم متخصص شود. و در هر کجا هم لازم شد و لازم دید از نظر خود دفاع می کند.

برادر صفوی، بسم ... الرحمن الرحیم - امروز از صحبت های برادرمان آقای دکتر درخشان نکته ای به نظر می رسد که می فرمایند چون مسائل اقتصادی و اجتماعی پیچیده تر شده است لذا در ابعاد مختلف مسائل تخصصی نیازمند به متخصص هستیم. از صحبت برادرمان آقای رزمی هم استفاده می کنم که عالم را

مسلط بر علم می دانند نه مطلع به علم، و این که می فرمودند حوزه کار فقاہت و تخصص که در طول هم هستند نه در عورض یکدیگر. برای ورود به بحث مثالی عرض می کنم، علم پزشکی از قدیم در زندگی بشر بوده است. اما در زمان گذشته یک نظر پزشک تقریباً می توانست در همه مسائل پزشکی متخصص شود در حالی که امروز با تحولات تکنولوژی و تخصصی زیادی که در این علم مطرح شده است که به قول معروف یک پزشک متخصص گوش چپ می شود و دیگری متخصص گوش راست. حال سوال این است که اگر دازده یا سیزده قرن به عقب برگردیم آیا در زمان ائمه معصومین علیهم السلام این مسئله دوگانگی حوزه تخصص و فقاہت باز هم مطرح می شود؟ و یا اینکه در واقع امر در خود فقه نقی نیست و عالم به فقه در حقیقت مطلع جمیع جوانب مسائل اجتماعی نیز هست، ولیکن علت طرح مسئله حوزه فقاہت و حوزه تخصص آیا بدین دلیل است که فقهای ما به جهات مختلف در موضع حکومت و اداره امور اقتصادی و اجتماعی جامعه نبوده اند؟

برادر یزدان پناه - بسم ... الرحمن الرحیم - استفاده ای که از فرمایشات آقای دکتر درخشان و دیگر برادرها کردم بنظر میرسد که سؤال دو جلسه قبل هنوز بدون جواب مانده است، یعنی این سوال که مدل استنباط احکام با مدل استنباط موضع شناسی متخصصین چگونه می تواند باهم متعارض باشند و مضافاً اینکه این تعارض چگونه می تواند حل شود هنوز روشن نشده است. نکته ای که به نظرم میرسد این اس که در خلال بحث های گذشته به این نتیجه رسیدیم که دانشگاهها بعنوان قلمرو متخصصین و حوزه های علمیه بعنوان قلمرو استنباط کنندگان احکام الهی نمی توانند جانشین یکدیگر شوند.

و وقتی جانشین پذیر نیستند لذا باید بدنبال ربط مناسبی باشیم که این دو بعنوان مکمل یکدیگر بتوانند امور مسلمین را تنظیم کنند. بحث در این بود که آقایان فقها از کتاب و سنت و به کمک علم اصول احکام الهی استنباط می کنند، حال سوال این است که متخصصین چگونه مسائل و موضوعات اقتصادی را تجزیه

و تحلیل می نمایند؟ به عبارت دیگر سوال این است که کتاب و سنت متخصصین چه باید باشد که تعارض حوزه فقهات با حوزه تخصص مطرح نشود؟ به نر میرسد که این سوال هنوز بدون پاسخ مانده است.

برادر دکتر درخشان - به نظر میرسد که بحث ها مرتباً عمیق تر می شود، و لذا می توان مسدله را از ریشه ملاحظه نمود. البته اینگونه برخورد با مسائل نیازمند زمان بیشتری است که احتمالاً ممکن است برای بعضی از برادران ایجاد خستگی کند. اما می خواهم عرض کنم اگر بخواهیم تحقیقاتمان سریعاً به نتیجه برسد همانگونه که می دانیم می توان اقتصاد کلان کینز را براحتی اسلامیزه کرد و مقدمه این خلدون را مطالعه کرده و چند پاراگراف از این خلدون پیدا کنیم که شبیه حرفهای کینز باشد، یعنی در واقع این خلدون را برسانیم به پای کینز و بدین ترتیب خوشحال باشیم که اقتصاد کلان ما اسلامی شده است. اما یک موقع است که بحث را از اسلام شروع نموده و مسدله فقهات را در مقابل دانشگاه مطرح می نمائیم و کوشش می کنیم که تئوریهها و مدلهای تنظیم امور مسلمین را از متن فقه و نظام فقهاتی بدست آوریم.

در حقیقت تا وقتی این مسائل زیر بنائی روشن نشود بنظر نمی رسد که بتوانیم در بعد تئوریک هیچ پیشرفتی در اقتصاد اسلامی داشته باشیم و حداکثر نتیجه تحقیقات ما در ردیف همان کارهای بعضی محققین پاکستانی یا دیگر کشورهای اسلامی خواهد بود. مثلاً یکی از افتخارات دپارتمان اسلام شناسی دانشگاه کوئینز در استرالیا تحقیقی است که به تازگی توسط یکی از اقتصاد دانان مسلمان هندی صورت گرفته است. در مقدمه این کار تحقیقاتی که یک نسخه از آن را به دانشگاه تهران جهت دریافت کمک های مالی برای پیشرفت امور تحقیقاتی ارسال کرده اند نویسنده می گوید که کمبود اصلی در تحقیقات اقتصاد اسلامی نداشتن مدل تعادل عمومی اقتصاد اسلامی است و سپس تعادل عمومی کینز را از اقتصاد غرب اخذ کرده و صراحتاً می گوید کوشش او در این است که می خواهد منحنی های (آی - اس) و (ال

— ام) که نتیجه بازارهای کلان کینز است را برای اقتصاد اسلامی استخراج کند. بنابراین با قبول چهارچوب تئوری کینز و ارتباط تعادلی بازارهای اقتصادی او تنها کاری که می کند این اس که اولاً در بعد تقاضا مصارف محرمه را از تقاضای کل حذف می کند، ثانیاً در قسمت عرضه، سرمایه گذاری را به تنها تابعی از از تحصیل منافع شخص بلکه تابعی از رضایت خدا نیز می داند. ثالثاً ربا را نیز از بازار پول حذف می کند، رابعاً بجای کلمه مالیات، اصطلاح زکوه را بکار می برد و در فرمولهای تعادل اقتصادی کینز بجای حرف آ که نمایانگر کلمه تکس یعنی مالیات است از حرف Z که نمایانگر کلمه زکات است استفاده می کند، و بدین ترتیب مدل تعادل عمومی اقتصاد اسلامی را به مسلمین جهان عرضه می نماید. البته هنوز ممکن است برای بعضی از مسئولین امور فرهنگی ما این سوال مطرح باشد که آیا باید به چنین مراکزی کمک مالی کرد یا خیر.

بهر حال بحث را از نکته برادرمان آقای رزمی شروع می کنم. ایشان می فرمایند آقایان فقها می توانند متخصص اقتصاد شده و تئوری والگوی اقتصادی ارائه دهند اما نه الزاماً در قلمرو کینز و مارکس بلکه بر مبنائی که دقیقاً اسلامی است. عرض بنده این است که ما این کار تحقیقاتی آقایان فقها را نفی نمی کنم اما همه بحث ما در این است که آیا یک چنین تحقیق اقتصادی تخصصی مثلاً نوشتن برنامه پنجساله عمرانی با تخصیص چهل میلیارد دلار د رآمد نفت به مصارف مختلفه. آیا تخصصی است که در قلمرو فقاهات یعنی براساس قال الصادق قال الباقر صورت می گیرد یا اینکه خیر یک تحقیق تخصصی دانشگاهی است؟ در جلسه چهارم این نکته را مطرح کردیم که محور اصلی فقاهات ملاحظه کلمات مبارک معصومین و در ربط قرار دادن آنها با یکیگر برای رسیدن به احکام الهی است، و ابزار و مکانیسم این ارتباط را نیز منطق اصولین نامیدیم. یعنی در واقع آقایان فقها می خواهند به کمک منطق اصولیین دلالت کلماتمبارک ویح را استنباط نمایند. بحث ما در این نیست که آقایان فقها حق ندارند در مسائل تخصصی اقتصادی تحقیقکنند بلکه می

گوئیم تحقیق در مصادیق تخصصی اقتصادی با استنباط احکام ... متفاوت است. حالا می فرمائید مثال خیاط و نجار بد بود مثال عالم و فیلسوف خوب است، سلمنا، اما عرض می کنم که بهر حال کار عالم غیر از کار فیلسوف است. می فرمید فقاهت و تخصص نه در عرض بلکه در طول یکدیگرند عرض می کنم درست اما دو حوزه متمایز هستند. این تغایر را نمی توان نفی کرد. اگر می فرمائید فقیه خود متخصص مسائل اقتصادی نیز بشود عرض می کنم که در آن صورت فقیه دو کار انجام می دهد، یک بار باستناد کلمات مبارک معصومین احکام الهی را استنباط می کند و این می شود تحریر الوسیله که مسدله ای در آن مثلاً این است که سلطه کفار بر مسلمین جایز نیست. و بار دیگر می خواهد صندوق بین المللی پول را تجزیه و تحلیل کرده و آثار عضویت حکومت اسلامی را در آن بررسی نماید تا ببیند آیا این مصداق جزئی تحت موضوع کلی سلطه کفار قرار می گیرد که به آن اعتبار حکم حرمت عضویت را جاری کند؟ اگر تغایر در این دو قلمرو تطبیق را قبول کنیم و شناخت مصادیق را موضوع کار دانشگاهها بدانیم بحث بعدیمان شروع می شود که مبنای این تخصص چیست یعنی دانشگاهها را زیر سوال می بریم. تعارض اصلی حوزة فقاهت و حوزه تخصص را صرفاً در تعارض مبنای تخصص دانشگاهی با احکام الهی می دانیم.

بعضی از برادران راه حل تعارض حوزه فقاهت و تخصص را در این می دیدند که متخصصین طرحهای خود را مرتباً خدمت آقایان فقها ارائه کنند تا آقایان فقها نسبت به جزئیات امور توجه کرده و اجزاء مخالف با احکام را مشخص نمایند. تا متخصصین در آن وجه بیشتر شامل و نمی تواند از نقطه نظر فکری راه حل نهائی باشد. سوال می کنیم که در یک مجمعه منسجم ادراکات اقتصادی یعنی یک برنامه، مدل والگویی اقتصادی که از نقطه نظر فکری یک کل مستقل را تشکیل می دهد چرا باید جزء یا اجزائی باشد که شورای نگهبان آنها را زیر سوال ببرد؟ بحث در نحوه اسلامی کردن آن جزء نیست. بحث اصلی ما در نحوه مطرح

شدن آن جزء است. در واقع این مسأله را تبلوری از همان علتی می دانیم که در قسمت قبل عرض کردیم: یعنی تعارض بین مبنای تخصص بین دانشگاهیان با احکام الهی در حقیقت اسلامی نبودن جزء یا اجزائی از یک برنامه یا یک مدل اقتصادی تبلوری است از آن ریشه فساد یعنی تبلوری است از تعارض ریشه تئوریهای اقتصادی غرب و شرق با احکام... البته این بحثی است که در آینده بیشتر بررسی خواهد شد اما در این جا اجمالاً عرض می کنم که یک جزء در یک مدل یا برنامه اقتصادی قهراً در ربط با سایر اجزاء است و لذا کیفیت و کمیت آن نمی تواند بالاستقلال از کل یعنی آن برنامه و مدل اقتصادی شناسائی و درک شود. بنابراین اگر شورا نگهبان جزئی از یک برنامه اقتصادی را رد می کند نباید فقط کوشش در اسلامی کردن آن جزء نمود بلکه باید بحث را پیرامون این سوال متمرکز کرد که علت مطرح شدن این جزء در آن مدل چه بده است؟ و آیا یک ربط مبنائی بین این جزء و سایر اجزاء وجود دارد یا خیر؟ یعنی به جای جزء نگری باید موضوعات و مقولات را در ربط دید. بنا براین رفع تعارض بین حوزه فقهات و حوزه تخصص از طریق اسلامی کردن یک جزء غیر اسلامی نیست بلکه با تحلیل ریشه تعارض است که علت مطرح شدن آن جزء غیر اسلامی روشن خواهد شد.

در همین جا به فرمایش برادرمان آقای صفوی بر می گردیم که فرمودند آیا پیچیده تر شدن موضوعات اقتصادی علت مطرح شدن تعارض بین حوزه فقهات و حوزه تخصصی بر مبنای تئوریهای غرب و شرق است؟ در پاسخ عرض می کنم که بنظر نمی رسد صرف پیچیده شدن موضوعات علت غائی باشد، بلکه نحوه برخورد ما با موضوعات یعنی روش نشاخت مصادیق و تحلیل قضایای اقتصادی است که منجر به تعارض حوزه تخصص و حوزه فقهات می شود. اینکه ما متعبد به وجی باشیم و مقلد کینز یا مارکس ریشه تعارض است نمی دانیم. این میکروفون برای ما مسلمین مسدله نیست. اما نحوه برخورد ما با این میکروفون و جایگاه آن در مجموعه ادراکات ما و موضع گیری نسبت به آن می تواند کیفیت تنظیم امور



مسلمین را متأثر کند. اما کیفیت برخورد ما با مسائل و تشخیص جایگاه موضوعات در مجموعه ادراکات و موضع گیری نسبت به موضوعات همه به تبع این امر حاصل می شود که ما به کمک چه تئوری و مدلی موضوعات همه به تبع این امر حاصل می شود که ما به کمک چه تئوری و مدلی موضوعات را شناخته ایم؟ و این امر دقیقاً مدخلی به بحث های اصلی ما در تنظیم امور مسلمین است. حال در همین جا بحث را عمیق تر می کنیم و به دو سوال دیگری که مطرح شد می پردازیم.

برادرمان آقای غنیمی فرد می فرمایند آیا اصلاً می شود فقیه بلااستقلال از شرایط اجتماعی احکام خدا را استنباط کند؟ یا به عبارت دیگر می فرمایند که چرا نباید فقیه در استنباط احکام، از شرایط اجتماعی با خبر باشد؟ عرض بنده این است که آشنائی از شرایط اجتماعی چه تأثیری در استنباط احکام خدا دارد؟ به عبارت دیگر وقتی که حضرت امام جدا از مسئولیت اجرائی اداره حکومت در حجره ای در قم با نجف احکام خدا را استنباط می کردند قاعداً اطلاعات و اخبار داخلی و یا بین المللی ایشان در همان سطح وسیعی نبود که امروزه دارند، اما آیا ایشان بعد از اقامه نظام به اعتبار اطلاعات دقیق تر که از مسائل اجتماعی کسب کرده اند در تحریر الوسیله تجدید نظر نموده اند؟ یعنی آیا حالا حضرت امام می فرمایند تحریر الوسیله باید عمدتاً تجدید نظر شود زیرا قبل از انقلاب آن را براساس فقه جواهری نوشته اند ولی الان باید براساس اطلاعات جدید اجتماعی بنویسند؟ همه بحث در این است که احکام خدا براساس اصطکاک کلمات مبارک وحی حاصل می شود و این ربطی به اینکه آیا در آمریکا ریگان رئیس جمهور است یا کارتر ندارد.

برادرمان آریلای یزدان پناه می فرمایند که مبنای استنباط احکام الهی کتاب و سنت است. اما سوال می فرمایند که مبنای تخصص دانشگاهیان چیست. یعنی در واقع کتاب و سنت حوزه تخصص چه باید باشد؟ در پاسخ عرض می کنم که کتاب و سنت حوزه تخصص باید همین کتاب و سنت باشد اما کتاب و سنتی

که از کانال فقاہت گذشتہ و بہ صورت احکام الہی متبلور شدہ است. اما این عرض ما در این مقطع از بحث صرفاً یک ادعا است زیرا موضوع ما نحن فیہ در واقع این است کہ تخصص را در مقابل فقاہت برسمیت بشناسیم. در حقیقت وقتی کہ هنوز مسدولہ تخصص بعنوان یک ہویت مستقلہ بہ ثبوت نرسیدہ است بہ نظر نمیرسد کہ جایی برای صحبت کردن راجع بہ مبنای آن وجود داشتہ باشد. بعبارت دیگر وقتی بعضی از برادران نظرشان این است کہ فقیہ باید متخصص شود یا بہ عبارت دیگر متخصصین نیز باید ہمہ فقیہ باشند این دلالت بر حلال شدن تخصص در فقاہت می کند، نہ صحبت از وحد یا پیوند فقاہت و تخصص. البتہ بعضی از برادران می فرمایند در حال حاضر و یا در آیندہ نزدیک تحقق این ہدف بعید است، اما می فرمایند کہ باید بہ سمتی میل کنیم کہ کارشناسان اقتصادی ما ہمہ فقیہ و فقہای ما ہمہ کارشناسان اقتصادی باشند. علی الیحال همانگونہ کہ قبلاً ہم عرض کردیم اشکالات زیادی بر این نحوہ برخورد بہ ذہن متبادر می شود کہ مفصلاً در جلسات گذشتہ بحث شد ولیکن پاسخ بہ سوال برادرمان آقای یزدان پناہ، متوف بر قبول حوزہ تخصص بعنوان یک ہویت مستقلہ است.

برادر غنیمی فرد، شاید اگر کمی از لحاظ زمانی بہ عقب برگردیم مشکل راحتتر بتوانیم حل کنیم. اگر فقط زمان پیغمبر اکرم (ص) با حضرت امیرالمومنین (ع) را بہ عنوان دورہ حکومت اسلامی در نظر بگیریم خواهیم دید کہ آن بزرگان در ضمن اینکہ فقیہ کامل بودند تنظیم و ادارہ امور مسلمین و اجرای سیاستهای اسلام را ہم در دست داشتند. پیغمبر اکرم (ص) امر رسالت وحی را ہمراہ با امر ادارہ امور مسلمین و امر قضا بعہدہ داشتند. در زمان حضرت امیرالمومنین (ع) چون وحی مستقیم نیست، ابلاغ قوانین الہی برعہدہ حضرت است و در ادارہ امور مسلمین و قضاوت دخالت مستقیم دارند. با افزایش تعداد مسلمین و پیچیدہ تر شدن روابط اجتماعی در ہریک از دو دورہ اخیر بہ جز ابلاغ مستقیم وحی در مورد حضرت رسول اکرم (ص) و تفسیر و بیان قوانین الہی براساس سنت رسول خدا (ص) در زمان حضرت

امیرالمومنین (ع) توسط آن حضرت، می بینیم برای اجرای امور افرادی را از طرف خودشان مأمور می کنند. حال اگر تخصص را به شکلی که شما خطش را می کشید و کم کم بنظر میرسد در ذهنها ممکن است جا بیفتد، در آن زمان در نظر داشتند باید در تمام امور مبتلا به مسلمین و یا حداقل در اموری، مصداقش مشخص باشد. آیا امر قضا برای مسلمین را به قاضیان غیر اسلامی سپردند، چون از قبل به قضاوت می نشستند؟ ولو اینکه اسلام را نپذیرفته بودند؟ آیا برای تنظیم امر معاش مردم، متخصص ترین فرد موجود را حتی آنکه دلباخته کفر بود انتخاب می کردند؟ و می دانیم که نکردند، به همان دلیل ابوحکمها، ابوجهل شدند و باصطلاح عالمان شام در صفین رویا روی حضرت قرار گرفتند.

در خصوص دانشگاه من نگفتم که تا 30 سال دیگر اینطور باید باشد بلکه عرض کردم فاصله ای که ما بین آگاهیهای متخصصین و فقهاست تا مثلاً 30 سال دیگر می تواند وجود داشته باشد و باز هم قابل توجیه باشد ولی بعد از 30 سال که انشا... حکومت باید.

کاملتر از وضع فعلیش باشد دیگر قابل توجیه نیست. اگر به بنده بسیار بد عرض می کنم حتی تا ده سال دیگر هم نباید این طور باشد. می فرمائید زود است، می گوئیم حداکثر تا زمانی که بچه هائی که بعد از انقلاب به دنیا آمده اند و می خواهند از دانشگاه فارغ التحصیل شوند باید این فاصله از بین برود چرا که اینان که مثل ما دوره شاه زدگی را ندیده اند، اگر چه بهر حال تأثراتی در جامعه از طاغوت زدگی دوران قبل، خواهند دید ولی دیگر دانشگاه برای آنها نباید دانشگاه زمان حاضر باشد و نخواهد بود و انشا... دانشگاهی به معنای واقعی خواهند داشت.

فرمودید در استنباط احکام خدا توسط فقیه، اطلاع او از امور جامعه چه چیزی را تغییر می دهد؟ آیا مثلاً امام می گویند چون در حال حاضر در جریان امور مملکت هستم فلان فناوری بنده را اجرا نکنید و یا قسمتهائی از رساله ایشان را حذف می کنند؟ از ابتدا صحبت بنده این بود که احکام الهی را کسی نمی

تواند تغییر دهد. در اینکه احکام اولیه را کسی نمی تواند تغییر بدهد در اینکه احکام اولیه را کسی نمی تواند تغییر بدهد که بحثی نداریم، چه فقیه با امور جاری جامعه آشنا باشد چه نباشد؟ ولی آنجا که فقیه می خواهد حکم اولیه را برای مدتی متوقف کند و حکم ثانویه ای را جاری کند چون این حکم ثانویه هم مانند حکم اولیه از احکام الهی است دیگر نمی تواند بدون توجه به شرایط جامعه نظری را ابراز کند. چون هم او و هم کسانی که از او تبعیت می کنند این حکم را حکم اسلام می دانند. حتماً اطلاع دارید قرآنی را در اسرائیل چاپ کردند که مورد قبول جامعه اسلامی قرار نگرفت چون در آن دست برده بودند، از شما میپرسم حالا یک فقیه چطور می تواند به یک نفر متخصص تحصیلکرده اسرائیل اعتماد کند و برای صدور حکم ثانویه نظرات او را در مورد شرایط اقتصادی کشور قبول نماید؟ شاید اسرائیل مثال روشنی باشد که پاسخ منفی بلافاصله متبادر دبه ذهن شود. ولی اگر متخصصی حتی در ترکیه تحصیل کرده و تخصصی در همین زمینه بگیرد آیا فقیه به صرف اینکه او رد یک کشور اسلامی تحصیل کرده نراتش را بدون چون و چرا قبول می کند؟ بنظر بنده اگر فقها به امور جاری آشنائی کامل داشته باشند نظراتی که در مجموع خواهند داد چون براساس اسلام است در طی تاریخ یکسان خواهد بود، چرا که در نهایت نظرشان این است که به اجرای احکام اولیه بر می گردند. در رابطه با تجارت خارجی دو فتوائی را که مربوط به حدود صد سال پیش بود در جایی می خواندم ، شاید باور نکنید که مضمون آن همان بود که در نظرات فقهای شورای نگهبان به زبان دیگر می بینید. اگر چه هیچ جایی در کتب دروس قدیم برای آقایان ننوشته اند که اگر مثلاً واردات از آلمان زیاد شود چه اتفاقی در جامعه اسلامی خواهد افتاد، ولی آشنا بودن فقها به امور جاری در این زمینه خاص که سلطه اجنبی چه بر سر مملکت اسلامی خواهد آورد باعث می شود که نظر فقهای مورد نظر در صد سال پیش با عده ای از فقها در حال حاضر یکی باشد.

بنابراین چون در رسائل آقایان مراجع در رابطه با احکام ثانویه حکمی درج نشده، چون تا قبل از انقلاب متکفل امور مسلمین به شکل فعلینبوده اند، حالا هم مثلاً نخواهد گفت که چون نظرم در فلان امر اجرائی با زمانی که در قم و یا نجف تدریس می کردم تغییر کرده، پس قسمتی از رساله را حذف کنید، چرا که مصادیق مورد نظر ما را که در آن زمان طرح نکرده اند که حکمی ثانویه صادر کرده باشند. ولی انشا... باید ببینیم که بعد از 5 سال یا 10 سال یا مدتی که مورد نظر است حکمی را که هم اکنون فقهای شورای نگهبان بعنوان حکم ثانویه صادر کرده اند بعلت رفع اضطرار پس بگیرند و دستور اجرای حکم اولیه را بدهند. اگر بخواهم از عبارت شما استفاده کنم باید بگویم بله روی اینگونه احکام پس از طی زمان و رفع اضطرار و حرج و غیره خط می کشند و حکم دیگری که همان حکم اولیه است را جاری می کنند، ولی هیچ وقت روی حکم اولیه خطنخواهند کشید. برای مدتی ممکن است بدلائلی که گفته شد متوقف شود ولی باطل نمی شود. رد هر حال اگر غیر این باشد و بین احکام صادره فقطها و امور جاری رابطه ای ایجاد نگردد، فاصله به مرور بیشتر و بیشتر می شود که قاعداً این به زیان جامعه ایست که می خواهد اسلامی باشد. از طرفدیگر در امور یمثل پزشکی آیا نباید روزی را ببینیم که پزشک علاوه بر تخصص خودش مثلاً در امور زنان بداند و معتقد باشد که فقتل نفس حرام است حتی اگر نطفه ای باشد که به حدی از رشد رسیده که در آن روح دمیده شده است؟ و لذا از تخصص برای کورتاژ استفاده نکند؟ چون آن عمل خلاف اسلام است؟ و یا فقط خوب است که بداند نظر اسلام در مورد قتل نفس چیست ولی چون تخصص دارد هر کاری می خواهد بکند؟ این سوال به نظر صحیح نمی رسد که آیا این عمل پزشک یک کار فقهی است یا یککار تخصصی؟ خواهیم دید که پزشکی که در جمله مسئولیتش قوانین اسلام را فرا گرفته در هر عملش هر دو جنبه وجود دارد و از هم قابل تفکیک نیست. همانطور که وقتی فقهی از قرآن و حیثیت استفاده می کند باید ادبیات عرب را بطور کامل بداند. آیا ایراد این سوال صحیح است که در زمان استنباط از قرآن و حدیث آیا فقیه بعنوان یک متخصص صرف ادبیات عرب کار می کند و یا به عنوان یک فقیه؟

عربی دانستن یک فقیه را از فقاهتش نمی توانیم جدا کنیم و لذا اگر زمانی فقیه در یک امر اقتصادی خواست نظر بدهد علم به آن اموری که در بررسی صحیح آن پدیده اقتصادی ضروریست برایش مانند علم به ادبیات عرب می شود.

امیدوارم اشتباه در برداشت پیش نیاید، نمی گویم تمام فقها باید تمام علوم را فرا بگیرند بلکه منظورم در زمینه خاصی اس که حکمی غیر از حکم اولیه می خواهند صادر نمایند.

حرفم را جمع بندی می کنم، خدای نکرده نمی گویم و هیچ تأکیدی هم بر این گفته ندارم که دانشگاه باید تا 40 سال، 20 سال و حتی یکسال دیگر به این شکل باشد که هست بلکه امیدوارم در مدتی کوتاه به سمت آنچه که مطلوب اسلام است حرکت سریعی را شروع کند تا در پیشگاه خداوند شرمسار نباشیم که چرا از بچه های صالح نسل فعلی که عده ای از آنها وارد دانشگاهها شده اند و مغزهایی برای فراگیری دستورات اسلام را برای اصلاح جامعه در زمینه های مختلف داشته اند. افرادی خدمتگزار اسلام و مجری احکام الهی نساخته ایم. چون بحث می خواهد در دو وجه دانشگاهی و فقهی اقتصاد اسلامی باشد. بدانیم این تقسیم بندی همیشگی نیست و حداکثر بعد زمانی در آینده نباید برای بیش از یک نسل دیگر از هم اکنون در نظر باشد. در عمل پس از انقلاب فقها که به قول برادرمان آقای صفوی در طی دوران بسیار طولانی در تاریخ به اجبار حاشیه نشین شده بودند نشان دادند زمانی که با امور جاری مردم در حد اداره مملکت آشنا شوند و تجربه های عملی را با آگاهیهای قبلی خود در آمیزند به نتایج بسیار مثبت و دور از انتظاری خواهند رسید همانطور که مصادیق فراوان این امر را در مجلس و در سایر شئون کشور می بینیم.

برادر رزمی – بسم ... الرحمن الرحیم . سئوالی را که آقای دکتر درخشان با این مضمون فرمودند که ما می پرسیم فقیهی که دارد نظر تخصصی می دهد یک کار می کند با دو کار به این ترتیب پاسخ می گوئیم که ما از اول می گفتیم دو کار می کند، یعنی از اول معتقد بودیم که این دو کار به لحاظ موضوع از هم جدا

هستند آن استنباط حکم است و این یک سری مسائل دیگر، اما دو چیزی هستند که بنظر ما وحدتشان نافع است. چون اگر فقیه و متخصص یکی شد دیگر مثلاً طرح نظام کشاورزی کشور چندین سال طول نمی کشد و لازم نیست که عده ای بعد تخصصی را بررسی کنند. و عده دیگر بعد شرعی مسئله را تحلیل نمایند، بلکه هر دو بررسی در یک کار خلاصه می شود. یعنی در طرحی که ارائه شده تا حد ممکن هم ملاحظات فقهی با اطلاعات نسبتاً خوب فقهی و هم ملاحظات تخصصی منظور شده است. البته اشکالی ندارد که متخصصین و فقها این طرح ارائه شده را بررسی مجدد نموده و در ابعاد مختلف این مسأله بحث نمایند. بنابراین وحدت فقیه و متخصص لازم است.

حال اگر حصول این امر غیر ممکن است آن بحث دیگری است و واقعاً باید این موضوع بررسی شود که این امر غیر ممکن است یا خیر. همانگونه که اگر یک پزشک که می گوید من باید خدا را زیر تیغ جراحی بینم تا باورش کنم اگر مختصری فلسفه می خواند با آن مبانی صحیح اش این حرف را نمی زد، متخصص هم اگر متفقه باشد خیلی از حرفهایی را که الان ممکن است بزند آن موقع نمی زد و تعارضات خیلی کم و مسائل اجتماعی به سرعت حل می شد. از این جهت مان گفتیم لازم است، حالا اگر ممکن نیست باید تا حدود امکان به این قضیه جامه عمل پوشاند.

مطلب دومی را که شما فرمودید به این مضمون که بر خلاف آنچه که بنده آن وقت عرض کرده بودم شما می فرمائید مسئله تطبیق حکم است که محل اصلی تعارض است. من اولاً می گویم که خیر به نظر بنده برخورد کلی قضایا به این صورت هم درست نیست که فعلاً در مورد شخصی که می خواهد درباره عضویت در صندوق بین المللی پول نظر دهد باید کلیه اطلاعات ممکن را بدست آوریم یعنی از بدو خلقت شروع کنیم که این شخص در چه نظامی آفریده شده، کیفیت پدر و مادر و والدینش چه بوده، دانشگاهی که تحصیل کرده چطور بوده، نظام تربیتی اش چه بوده و غیره، اگر به این ترتیب بخواهیم با

مسائل برخورد کنیم اعمال غیر لازم زیادی را انجام داده ایم و از آن طرف هم بالاخره اینگونه برخورد کلی دست ما را می بندد. به این ترتیب ما نباید مثلاً از پزشک خارجی استفاده کنیم، نباید از مهندس و کارشناس ساختمان خارجی استفاده کنیم، چون این افراد در نظامی تربیت شده اند که مبانی اعتقادی آن الحادی است. بنابراین درست است که در مسئله تطبیق ممکن است به خاطر مبانی عقیدتی آن شخص تعارض پیدا شود اما این قضیه قابل پیش بینی و رفع است زیرا قبول نظریه متخصص و فقیه مشروط به چند چیز است و نه بیشتر. مثلاً در همین مسئله صندوق بین المللی پول اگر فقیه متخصص را شخص صادق و راستگویی بداند و نیز بداند که برداشت متخصص از مفاهیم مسلم و سلطه و نیز از مفهوم کافر با برداشت خود او از این مفاهیم منطبق است به اضافه این مطلب که به صلاحیت فنی متخصص نیز اعتماد داشته باشد در آن صورت برای قبول نظریه متخصص از طرف فقیه کفایت میم کند و نیاز به تحقیقات بیشتر و کلی تری در این زمینه نیست. حال اگر فرض کنیم فرمایش آقای دکتر درخشان صحیح است که تعارض اصلی در بعد تطبیق حکم با مصداق است در این صورت این امر ضرورت مطلب مورد ادعای ما را بیشتر می کند، چون در این صورت باید به هر نحو ممکن متخصص فقیه تربیت بکنیم تا این تضاد ایجاد نشود زیرا دیگر فقیه به حکم تخصصی متخصص هم اعتماد ندارد، و لذا باید خودش متخصص باشد تا بتواند حکم آن موارد را صادر کند.

در هر حال ما اعتقاد داریم که در مسئله تطبیق نباید کلی نگری به آن ترتیب که آقای دکتر می فرمایند مطرح شوند. نکته دیگری هم که در اینجا باید عرض کنم این است که یکی شدن فقیه و متخصص به معنی نفی ضرورت وجود متخصص نیست، که در نتیجه بگوئیم آقا حالا که 30 سال دیگر متخصص و فقیه یکی می شوند ما دیگر در دانشگاه را می بندیم، خبر این حرف این معنی را ندارد. ما گفتیم این دو تا



موضوع کاملاً جدا از هم هستند و بهتر است یکنفر با هر دو آشنا باشند. یعنی درس فقه درجایی و مسائل تخصصی هم در جای دیگر و لذا وحدت فقیه و متخصص به معنی بستن دانشگاه نیست.

برادر دکتر درخشان - فکر می کنم وجوه مختلف مباحث حوزه تخصص و حوزه فقهت یعنی مکانیسم، تدوین و ارائه تئوریهها و مدلهای اقتصادی، و مکانیسم استنباط احکام اقتصادی باندازه کافی بحث شد و ابعاد گوناگون آن بررسی گردید. البته مسأله محتاج تأمل بیشتری است که قاعدتاً بعد از تکثیر متن مباحث برادران نسبت به مطالب دقت بیشتری می فرمائید تا زوایای مختلف قضیه بهتر تبیین شود. بهر حال به نظر میرسد قلمرو مباحث به آن اندازه روشن شده باشد که بتوانیم از جلسه آینده بحث بسیار مهم ماهیت تئوریهای اقتصادی را شروع کرده و از این طریق وارد تحلیل مبنائی حوزه تخصص اقتصادی شویم.

والسلام علیکم و رحمه الله... و برکاته

## مباحث تئوریهای اقتصادی

1- ضرورت هماهنگی تئوریهای اقتصادی با ادراکات اجتماعی

گروه تحقیق در مبانی تئوریهای اقتصادی در تنظیم امور مسلمین

جزوه حاضر اولین قسمت از مبحث ماهیت تئوریهای اقتصادی است. بقیه مطالب شامل پنج جزوه

دیگر بطور جداگانه و تحت همین عنوان منتشر خواهد شد.

بسمه تعالی

گروه تحقیق در مبانی تئوریهای اقتصادی در تنظیم امور مسلمین

موضوع بحث: ماهیت تئوریهای اقتصادی

1- ضرورت هماهنگی تئوریهای اقتصادی با ادراکات اجتماعی

1363/9/12

برادر دکتر درخشان - بسم الله الرحمن الرحيم . بحث جدیدی را که از این جلسه شروع می کنیم ماهیت تئوریهای اقتصادی است. قبل از شروع به تحلیل وجوه مختلف این مسأله ارائه یک سیر اجمالی از مباحث گذشته ضرورت طرح چنین مسأله ای را ثابت می کند. هدف اصلی این گروه تحقیق، مطالعه در کیفیت تنظیم امور اقتصادی مسلمین براساس احکام الهی است. مسأله تنظیم امور اقتصادی به کمک تئوریا و مدلهای اقتصادی یک مبحث تخصصی است که موضوعاً در قلمرو مطالعات رشته اقتصاد دانشگاهها قرار می گیرد، در حالیکه بحث اسلام و احکام الهی قاعدتاً موضوعی است که در حوزه های علمیه مطرح می شود و در قلمرو تخصص آقایان فقهاست. بنابراین مقدمتاً به این نتیجه رسیدیم که ورود در بحث تنظیم امور اقتصادی مسلمین متوقف بر شناخت وجوه مختلف حوزه تخصص یعنی دانشگاهها و حوزه فقهات یعنی نظام اجتهاد و استنباط احکام الهی است. بعبارت دیگر ثمره حوزه تخصص یعنی دانشگاهها تئوریهای اقتصادی است در حالیکه ما حمل حوزه فقهات احکام اقتصادی میباشد.

لذا مرحله اول بحث این گروه بررسی اجمالی تئوریا و احکام اقتصادی بود و کوشش کردیم که علل تراحم و یا تعارض دلالت تئوریهای اقتصادی و احکام الهی در امور اقتصادی را تبیین نمائیم. یکی از نتایجی که به آن رسیدیم این بود که اگر در عینیت بین حوزه فقهات و تخصص تعارضی می بینیم ریشه

این تعارض منطقاً باید به تعارض مبانی تئوریه‌ها و مبانی شناخت و استنباط احکام الهی برگردد، و لذا وقتی بحث از وحدت حوزه و دانشگاه می‌کنیم و ریشه‌های این وحدت را باید در کیفیت پیوند تئوریه‌های شناخت مصادیق با احکام الهی جستجو نماییم.

بدین ترتیب ملاحظه می‌شود که مرحله اول بحث این گروه تحقیقاتی پیرامون شناخت حدود و کیفیت موضوعات مطروحه در دو قلمرو تخصص و فقهت بود، و به این نکته رسیدیم که اگر بخواهیم رابطه بین حوزه و دانشگاه را تعریف کنیم صحت این تعریف متوقف بر شناخت موضع هر کدام از این اجزائی است که باید در ربط با یکدیگر در تعریف قرار گیرند.

یعنی تا ندانیم فقهت چیست و تا ندانیم تخصص دانشگاهی یعنی شناخت مصادیق چیست چگونه می‌توانیم از تنظیم امور اقتصادی مسلمین براساس احکام الهی صحبت کنیم؟ در بحث‌های گذشته دیدیم که شناخت و استنباط احکام الهی یعنی موضوع حوزه فقهت دارای روش خاصی است که به کمک آن روش و بر مبنای کتاب و سنت که در واقع سندیت رسیدن به احکام الهی می‌باشد احکام الهی استنباط می‌شوند. و این روش در حقیقت چیزی جز منطق اصولین نیست. لذا به این نتیجه رسیدیم که فقط آقایان فقها هستند که با تسلط به منطق اصولین می‌توانند به احکام الهی برسند. البته آقایان فقها متکفل امر ولایت نیز هستند اما اعمال ولایت مستلزم ابزار ولایت است، و ابزار ولایت چیزی جز تخصص دانشگاهیان نمی‌باشد، که به کمک آن موضوعات جزئی یا مصادیق خارجی را می‌شناسند و سپس با انطباق مصادیق بر موضوعات کلی متعلق حکم، امور اقتصادی مسلمین را تنظیم می‌کنند. حال مسأله‌ای که بلافاصله در این قسمت مطرح می‌شود این است که متخصصین دانشگاهی ما یعنی اقتصاد دانان چگونه مصادیق با موضوعات جزئی در عینیت را شناسائی می‌نمایند؟ یعنی آیا این احتمال وجود دارد که اقتصاد دانان یعنی متخصصین دانشگاهی ما مصادیق اقتصادی را آنچنان شناسائی کنند که تنظیمات امور اقتصادی ما تبع آن

متعارض با احکام الهی باشد که آقایان فقها استنباط نموده اند؟ بعبارت دیگر آیا این احتمال وجود دارد که ابزار اعمال ولایت متعارض امر ولایت و هدف آن باشد؟

نریه ای که در بحث های گذشته ارائه نمودیم این است که اعمال ولایت فقیه در جمع شئون اجتماع، اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی حاصل نمی شود الا به کمک شناخت از موضوعات و مصادیقی که براساس نظام فقهاتی حاصل شده باشد. علی ای حال بحثی که امروز در دانشگاهها و احیاناً در حوزه های علمیه مطرح می شود این است که متخصصین یعنی دانشگاهیان که در واقع ابزار اعمال ولایت فقیه هستند می توانند بهر روشی که ممکن است مصادیق اقتصادی را شناسائی نموده و راه حلهای مناسبی براساس آن شناخت ارائه دهند. و سپس آقایان فقها راه حلهای مطروحه را با موازین اسلامی مقایسه نموده و در صورت تعارض، آنها را نفی نمایند. و اگر منع شرعی ملاحظه نشود راه حلهای توصیه شده را جایز بدانند. همه بحث ما در این بود که اگر تعارض بین راه حل ارائه شده توسط متخصصین، که توسط شناخت آنها از موضوعات و مصادیق حاصل شده است، با احکام الهی ملاحظه شود ریشه و علت این تعارض در چیست؟ بحث در انتخاب راه حلهائی نیست که منع شرعی دارد یا ندارد بلکه سوال ما این است که اگر راه حلی منع شرعی داشت علت این امر را جستجو کنیم. اگر بحث و تحقیق در این قسمت متمرکز نشود پیوند حوزه و دانشگاه واقع نخواهد شد، یعنی دانشگاهها در قلمرو مربوط به کار تخصصی خود به شناخت موضوعات و مصادیق پرداخته و برآن اساس راه حل ارائه می دهند و آقایان فقها نیز براساس کتاب و سنت و به کمک منطق اصولین استنباط احکام الهی می کنند. و همه بحث اسلامی کردن اقتصاد به صرف انتخاب راه حلهای ارائه شده که منع شرعی ندارد تنازل خواهد کرد. بدین ترتیب ملاحظه می کنیم که اگر پیوند مبنائی حوزه و دانشگاه مطرح نشود نزاع این دو حوزه قهری است. البته به نظر میرسد که در این نزاع، حوزه فقهات در موضع انفعال خواهد بود. زیرا حوزه تخصص یعنی دانشگاهها مرتباً از منبع عظیم تئوری سازی

غرب و شرق تغذیه فکری می شود. در واقع همه موسسات تحقیقاتی و پژوهشی علوم انسانی در غرب و شرق پشتوانه و موحد رشد حوزه تخصص دانشگاهی است در حالی که حوزه فقهت به اصطلاح آقایان روشنفکران غرب و شرق در همان فقه جواهری دست و پا زده و حرفهای هزار سال پیش خود را تکرار می کنند. البته اگر آقایان فقها در قدرت سیاسی نباشند یعنی بجای ولایت فقیه حکومت کفر حاکم باشد در آن صورت نظام فقهت در موضع انفعالی بوده و حرکت آنها نقش تعیین کننده ای در تحولات اجتماعی بدنبال نخواهد داشت. اما در حکومت اسلامی که ولایت با آقایان فقها است نزاع حوزه تخصص دانشگاهی و حوزه فقهت نمره عملی دارد که یکی از این ثمرات بصورت مخالفت شورای نگهبان با بعضی از برنامه های اقتصادی است که برای تنظیم امور مسلمین مطرح می شود.

بنابراین سوالی که بعد از مطرح شدن نزاع حوزه تخصص و حوزه فقهت بلافاصله مطرح می شود این است که چگونه این تعارض را علت یابی کرده و به ریشه آن برسیم؟ در پاسخ می گوئیم که ورود به این بحث باید با طرح این مسئله آغاز شود که مکانیسم شناخت و تجزیه و تحلیل مصادیق و موضوعات اقتصادی در دانشگاهها چیست؟ برای اسلامی کردن دانشگاه آیا باید متخصصین را مسلمان کرد یا تخصص را اسلامی نمود؟ یعنی آیا باید اقتصاددانان متعبد به احکام... شوند یا اقتصاد را براساس احکام الهی تجزیه و تحلیل کرد؟

به نظر می رسد که باید وجوه افتراق متخصص بعنوان یک فرد و تخصص او به عنوان یک نظام هماهنگ و منسجم ادراکات را دقیقاً تجزیه و تحلیل کنیم تا بدین ترتیب به پاسخ سوال فوق الذکر نزدیکتر شویم. اگر مسلمان و مکتبی بودن تخصص را به صرف تعبد او به احکام الهی تعریف کنیم در آن صورت این سوال که آیا کیفیت تخصصی او هم اسلامی است یا خیر، بدون پاسخ خواهند ماند. دلیل این امر روشن است و در مرحله اول بحث ما تحت عنوان تخصص فقهت مفصلاً بحث شد و در این جا به ذکر اشاره ای

مختصر اکتفا می کنیم. میدانیم احکام الهی عمدتاً رابطه بین انسان و موضوعات کلی متعلق آن حکم را بیان می کند، در حالیکه تنظیم امور اقتصادی مسلمین مستلزم شناخت مصادیق عینی خارجی است که نسبت به آن حکم صریحی در دست نیست، و وظیفه متخصصین، انطباق مصادیق جزئی خارجی است که نسبت به آن حکم صریحی در دست نیست، و وظیفه متخصصین انطباق مصادیق جزئی خارجی بر موضوع کلی است که حکم آن موضوع کلی توسط فقیه استنباط شده است. مثلاً خدا می فرماید حفظ مصلحت مسلمین واجب است، اما آیا این نحوه برنامه اقتصادی برای رشد صنایع مصادیقی از حفظ مصالح مسلمین است؟ در تمام تحیر الوسيله حضرت امام در هیچ جا حکمی نسبت به مدل اقتصادی رشد صنایع که مثلاً در یکی از دانشکده های اقتصاد طراحی شده است وجود ندارد. پس چگونه می توان بر اسلامی بودن و نبودن آن نحوه تنظیم امور اقتصادی نظر داد؟ حکم خدا این است که سلطه کفار بر مسلمین بالمره جایز نیست، اما اینکه آیا عضویت در سازمان است یا خیر محل تأمل میباشد. نظر به اینکه هیچ فقهی از موضع فقهت در این مصادیق جزئی نر فقهی نمی دهد لذا قاعداً تجزیه و تحلیل این مسائل در قلمرو متخصصین دانشگاهی خواهد بود و همه بحث ما در این است که در چنین تجزیه و تحلیلی از مصادیق اقتصادی، کیفیت تخصص فرد است که نقش تعیین کننده دارد نه شخصیت متخصص که آیا ثلاً نماز شب می خواند یا خیر؟ البته ما منکر این نیستیم که تزکیه و تعبد به احکام الهی نقشی در کیفیت تخصصی ندارد بلکه می گوئیم تزکیه شرط لازم است نه کافی. حال سوال این است که شرط کافی چیست؟

در پاسخ به این سوال می گوئیم که شناخت مصادیق و موضوعات جزئی اقتصادی در عینیت یعنی مثلاً تجزیه و تحلیل مقولاتی چون رشد اقتصادی، نظام بانکی و شبکه اعتبارات تورم و بیکاری، اینها همه مستلزم تئوریهایی است که به کمک این تئوریهها موضوع شناخته و تجزیه و تحلیل شد و ریشه های آن تبیین می شود. مسلماً چنین تحلیلی از علل تغییرات و تحولات یک مسئله اقتصادی و تجزیه و تحلیل

مبانی و ریشه های آن قهراً دلالت بر راه حلها و نحوه برخورد با آن موضوع در نظام تنظیم امور اقتصادی خواهد داشت. بدین ترتیب ملاحظه می کنیم که اساس و محور اصلی بحث در حوزه تخصص یعنی در اقتصاد در واقع چیزی نیست جز، تئوریهای اقتصادی، و لذا بحث ما در مرحله دوم در واقع تحلیل و تبیین ماهیت تئوریهای اقتصادی می باشد. به عبارت دیگر اگر اقتصاد دان به کمک تئوریهای اقتصادی است که مصادیق اقتصادی را می شناسد در آن صورت این سوال مطرح می شود. که ماهیت این تئورها چیست؟ زیرا این تئورها هستند که به عنوان ابزار شناخت مصادیق، جهت حرکت و کیفیت تصمیم گیری اقتصاد دان را تعیین می کند. اگر مسئله ماهیت تئوریهای اقتصادی مطرح نشود و ما صرفاً به تئوریهای اقتصادی بعنوان ابزاری نگاه کنیم که به اعتبار موضوع بحث می توان از انواع مختلف آن استفاده کرد در آن صورت اقتصاد دان همانند مهندسی خواهد بود که برای تعمیر یک دستگاه فنی از ابزار مختلف و به اقتضای نیازهای خاص استفاده می کند. حال سوال می کنیم که در این صورت مکتبی بودن یا نبودن این متخصص آیا چیزی فراتر از انتخاب خاص از مجموعه تئوریهای موجود خواهد بود؟ اقتصاددان مسلمان با مسئله ای بنام تورم روبرو می شود و به انبار تئورها یعنی دانشگاهها مراجعه نموده و به دنبال تئوری مناسب خود می گردد. با تئوری فردیمن مواجه می شود. ممکن است بگوید خیر این تئوری را نمی خواهم چون صاحب این تئوری صهیونیست است. هیکس تئوری خود را عرضه می کند و این اقتصاد دان مسلمان ممکن است در مقابل بگوید خیر تئوری هیکس زیاد انقلابی نیست. ساموئلن تئوری مربوط به خود را ارائه می دهد و اقتصاددان متعهد ما احتمال دارد به اعتبار اینکه ساموئلن مشاور رئیس جمهور آمریکاست تئوری او را حداقل تحت عنوان اسم او نپذیرد و یا بعد از پذیرش آن را کامل ندانسته و به این دلیل که مثلاً منافع مستضعفین و کوخ نشینان در آن به اندازه کافی لحاظ نشده است تئوری ساموئلن را با لعاب سوسیالیستی بیار آیی بگونه ای که به قول خودش مسائل توده های مستضعف مسلمین نیز تأمین شود. ما حاصل همه این نحوه برخوردها چیزی نیست جز اینکه فقهای شورای نگهبان راه حلی که براساس چنین تئوریهایی



طراحی شده است را در کلیت خود نقض و آن را متعارض احکام الهی بدانند. چه بسا که اقتصاد دادن به اصطلاح متعهد ما که تئوریهای مورد استفاده و محفوظات ذهنی خود را زیر سؤال نبرده در پرخاش به فقهای شورای نگهبان آنها را به حسب موضوع و اقتضای شرایط ارتجاعی، طرفدار سرمایه دار و یا اصلاً سروسالیست معرفی کند.

به هر حال اگر وجوه تمایز شخصیت متخصص و کیفیت تخصص او دقیقاً روشن نشود و کیفیت تخصص زیر سؤال نرود این تخصص است که بر شخصیت متخصص غلبه نموده و عامل تعیین کننده در تنظیم امور مسلمین خواهد شد. چه بسا دیده شده است متخصصینی که به اعتبار ضدیت خود با اسلام و احکام خدا از میان امت مسلمین به دامن غرب پناهنده شده بودند ولیکن به اعتبار اینکه دارای تخصص هستند مجدداً دعوت به همکاری آنها شده است و لذا امروزه ناظر مراجعت آنها هستیم. البته کمتر کسی است که این سوال را مطرح کند که آیا تخصص اینها چیزی فراتر از تسلط به تئوریهای اقتصادی غرب و شرق است؟ و آی حجت عقلاً بر ما تمام شده است که تئوریهای اقتصادی غرب و شرق می توان متکفل تنظیم امور مسلمین بشود؟ بحث باطلی است اگر از این اقتصاد دانان متواری را دعوت به همکاری می کنند غافل از این هستند که تخصص آنها چیزی جز تخصص در ضربه زدن به اسلام نیست. چگونه ممکن است کسی همه دانسته های او براساس شرک و در جهت نفی اسلام است بتواند از همان تخصص در خدمت به اسلام استفاده کند؟ اگر هزار تعهد هم از این متخصصین بگیرند که بر علیه حکومت اسلام توطئه نکنند و صرفاً از تخصص خود استفاده نمایند. معذالک استفاده از همین تخصص عین توطئه برای واژگونی حکومت اسلام است. ساموئلن را هم می توان بعنوان مشاور بانک مرکزی دعوت به همکاری نمود و از او تعهد گرفت که غایت کوشش خود را در رفع مشکلات حکومت اسلامی اعمال نماید اما نظر به اینکه مبنای تئوریهای ساموئلن نقیض احکام الهی است مشورت او عین توطئه خواهد بود.

البته ممکن است اشکال کنند که اقتصاددانانی چون ساموئلن هیکس، کینز و یا مارکس به اعتبار اینکه مسلمان نیستند پس همین کفایت می کند به این که ما نسبت به تئوریهای آنها تردید کنیم. بحث ما فراتر از این است، می گوئیم باید نسبت به دانسته ها و اطلاعات شاگردان مسلمان این اساتید اقتصاد نیز به همان اندازه تردید نمائیم شخصیتیک اقتصاد دان و اسلامی بودن آن شرط لازم است اما بالمرء شرط کافی نیست، و شرط کافی در واقع چیزی جز هماهنگی تئوریهها و ادراکات اقتصادی با احکام الهی نمی باشد و شهوت این هماهنگی و انسجام از طریق تحلیل در ماهیت تئوریهای اقتصادی، اقتصادی است که اینک به بحث آن می پردازیم:

### جزء نگری در تحلیل ماهیت تئوریهای اقتصادی

در روشهای متداول تجزیه و تحلیل تئوریهای اقتصادی معمولاً اقتصاددانها جزء نگری می کنند، این جزء نگری چه در سطح تئوریهها و درجه سطح اجزاء تئوریهها ملاحظه می شود. بعبارت دیگر از یک طرف در برخورد با تئوریهها، یک تئوری اقتصادی را بعنوان یک هویت مستقله و بلاستقلال از سایر تئوریههای اقتصادی و نیز بلاستقلال از تئوریههای سایر علوم مرتبط با اقتصاد ملاحظه می نمایند. و از طرفدیگر ان تئوری اقتصادی مورد نظر را به اجزاء مختلفی تجزیه نموده و هر جزء را بعنوان یک هویت مستقله و بلاستفاده از کلیت ان تئوری بررسی می کنند. بنظر ما این نحوه برخورد با تئوریههای اقتصادی همانگونه که بعداً بحث خواهیم کرد باطل است و نتیجه ای جز انفعالی بودن تصمیم گیری های اقتصادی مسلمین بدنبال نخواهد داشت. ذکر چند نمونه در این مورد شاید مسئله را روشن کند:

مثلاً مارکس در کتاب سرمایه از تئوری گردش سرمایه صحبت می کند و یا کینز از تئوری سیاست های پولی و مالی در رفع بیکاری بحث می نماید. حال بنظر میرسد می توان دو نوع برخورد با این تئوریهها داشت: اولاً این تئوریههای اقتصادی مارکس و کینز را جدای از کل نظام کینز و ارکس بررسی نمود یعنی

آنها را به عنوان موضوعاتی در کنار سایر موضوعات ونه در ربط با آنها مطالعه کرد. به عبارت دیگر در این نحوه برخورد اقتصاد دان مسلمان کاری به این ندارد که چرا مارکس و یا کینز این تئوریهای خود را مطرح کرده اند؟ آیا تعیین کیفیت این تئوریهها به اعتبار ربطی است که بین موضوع این تئوریهها و سایر موضوعات مطروحه در نظام اقتصادی مارکس و کینز وجود دارد؟ اگر به کیفیت تعیین یک تئوری اقتصادی به اعتبار نحوه ربط موضوع این تئوری با سایر موضوعات توجه نکنیم در آن صورت در واقع جزء نگری کرده ایم. بنابراین منظور ما از جزء نگری عدم ملاحظه ربط در همه سطوح ممکنه انتزاع از عینیت جهتارائه تئوریهای اقتصادی است. ثانیاً ، نحوه برخورد دیگری که می توان با تئوریهای اقتصادی داشت این است که برعکس روش اول در برخورد با تئوریهها رابطه را محور اصلی بررسی و تجزیه و تحلیل قراردهیم. یعنی بدنبال پاسخ دادن به این سوال باشیم که چرا مارکس و کینز اصلاً این تئوریهای خود را مطرح کرده اند؟ به عبارت دیگر تعیین این تئوریهها را در رابطه با وحدت ترکیبی کل نظام اقتصادی مارکس و یا کینز بدانیم. روش دوم، به اعتقاد ما و همانگونه که بعداً بحث خواهیم کرد، می تواند اساساً نحوه تنظیم امور اقتصاد مسلمین باشد. البته همانگونه که بعداً بحث خواهیم کرد روش کل نگری در تحلیل تئوریهای اقتصادی به تنهایی کفایت نمی کند یعنی در واقع شرط لازم است اما کافی نیست. روش کل نگری یعنی ملاحظه ربط موقعی می تواند تصویر صحیحی از تئوریهای اقتصادی به ما ارائه بدهد که مسئله مبنا در تعیین یک تئوری مشخص شود و این مسئله را در جلسات آینده بحث خواهیم نمود. حال ذیلاً به بررسی ثمرات برخورد جزء نگری در تحلیل تئوریهای اقتصادی می پردازیم.

اقتصاد دان مسلمان ملاحظه می کند که مثلاً مارکس از تئوری گردش سرمایه صحبت می کند. در برخورد جزء نگری با این مسئله این اقتصاد دان از خود سؤال می کند که آیا در اقتصاد اسلام سرمایه وجود ندارد؟ و آیا در حکومت اسلام گردش سرمایه نمی تواند مطرح شود؟ بهر حال حتی اگر خدمت آقایان فقها نیز

برود هیچ فقیهی برای سرمایه و یا گردش سرمایه منع شرعی نمی بیند. بعبارت دیگر هم فقیه و هم اقتصاد دان در یک نظام اسلامی هر دو معتقد به وجود سرمایه و گردش آن هستند. اما سوالی که برای اقتصاد دان مسلمان مطرح می شود این است که تئوری گردش سرمایه به مارکس دلالت بر چه تنظیماتی دارد؟ و قاعدتاً این اقتصاد دان مسلمان بدنبال این است که آن دسته از تنظیماتی که منع شرعی دارد را نپذیرد. یعنی همه اسلام به انتخاب آن دسته از دلالت های یک تئوری که منع شرعی نداشته باشد تنازل می کند. همه بحث در این است که تقابل دلالت های یک تئوری با موازین اسلامی در قلمرو احکام اقتصادی خلاصه می شود نه اقتصاد اسلامی نکته ای که معمولاً محققین و متفکرین کمتر به آن توجه و عنایت داشته اند این است که همواره احکام اقتصادی را مترادف اقتصاد اسلامی دانسته اند و لذا بحث را در محور دقت در شرعی بودن یا نبودن دلالت های یک تئوری متمرکز می کند و غافل از این هستند که باید بدنبال ریشه تعارض دلالت یک تئوری با احکام الهی رفت و این مستلزم دقت در ماهیت آن تئوری است. زیرا دلالت های یک تئوری صرفاً حاصل کیفیت ساختار آن تئوری می باشد. بنا براین اگر این نکته اساسی مورد توجه قرار نگیرد در آن صورت غایت کوشش اقتصاددان مسلمان در این خواهد بود که تئوریهای اقتصادی کفار یعنی ابزار و وسیله تنظیم امور اقتصادی دنیای غیر مسلمان را اسلامیزه نماید، یعنی صرفاً در آنها تصرف بنائی کند. البته در مورد تئوریهای مارکس شاید آنقدر حساس نباشد زیرا اولاً تئوریهای اقتصادی سوسیالیسم در بعد وسیعی در تنظیم اقتصاد جوامع مسلمین هیچگاه نقش تعیین کننده نداشته است و ثانیاً به اعتبار مخالفت صریح مارکس با مذهب و بینش های الهی معمولاً تئوریهای او کمتر مورد توجه اقتصاددانان مسلمان می باشد، و ثالثاً حکومت اکثر بلاد مسلمین و از جمله اقتصاد خود ما در تسلط و مدیریت مستقیم نظام انگلستان و سپس آمریکا بوده است و لذا تئوریها و نیز نحوه تنظیم امور اقتصادی یعنی سیاستهای پولی و مالی، بودجه نویسی، و برنامه ریزیهای اقتصادی همه متأثر از نظام مدیریت اقتصادی غرب می باشد.

لذا مشکل اصلی ما در برخورد با تئوریه‌ها و نحوه تنظیم امور اقتصادی و در یک کلمه مجموعه ادبیات اقتصادی غرب است که امروزه تحت عنوان علم اقتصاد در رشته های اقتصاد دانشگاهها تدریس می شود. البته اگر بجای پنجاه سال حکومت پهلوی ما ناظر پنجاه سال حکومت رژیم بودیم که دست نشانده شرق بود در آن صورت مشکل اصلی انقلاب فرهنگی در حکومت اسلامی مبارزه با نظام فکری اقتصاد شرق و کوشش در جهت نقض تئوریه‌ها و نحوه تنظیم امور اقتصادی سوسیالیسم می شود. علی ای حال امروزه ما ناظر این مسئله هستیم که در دانشگاههای ما همان تئوریه‌ها و نحوه تنظیم امور اقتصادی را تدریس می کنند که در غرب عمدتاً در انگلستان و آمریکا تدریس می شود. اگر به تئوریه‌های غرب نه به عنوان کل واحد بلکه بعنوان اجزائی مستقل از یکدیگر و نیز مستقل از کل نظام فکری غرب و تعارضی مبنائی آن با اسلام برخورد کنیم در آن صورت دچار لغزشهای عمده ای خواهیم شد که ثمره آن نه تنها در ارائه تصویر غلطی در اقتصاد اسلامی ظاهر می شود بلکه در تنظیم امور اقتصادی قهراً با شکستهای فاحشی مواجه خواهیم بود، زیرا با تلفیق و التقاط تئوریه‌های اقتصاد غرب با موازین اسلامی قاعدتاً کارائی نسبی همان ابزار تنظیم اقتصاد کنار نیز از دست خواهد رفت. این مباحث را ذیلاً تبیین بیشتری می کنیم.

### جزء نگری در تحلیل ماهیت تئوریه‌های اقتصاد خود

اقتصاد دان مسلمان در برخورد با تئوریه‌های اقتصاد غرب ملاحظه می کند که زیر بنای مجموعه وسیعی از تئوریه‌های اقتصادی که امروزه در دانشگاههای غرب تحت عنوان اقتصاد خرد مطرح است رفتار و عقلائی یک فرد اقتصادی است که آدام اسمیت او و رفتار او را تعریف کرده است. یعنی مثلاً تئوریه‌های هیکس و یا ساموئلن این برندگان جایزه نوبل در اقتصاد، براساس مفروضاتی است که راجع به رفتار اقتصادی این انسان تعریف شده در نظام فکری غرب ارائه شده است. حال اقتصاد دان ما سؤال می کند که آیا در اقتصاد

اسلامی ملمین رفتار اقتصادی ندارند؟ آیا مصرف کننده نیستند؟ آیا تولید کننده نیستند؟ اگر جواب مثبت است در آن صورت می گوید تئوریهای هیکس و ساموئلسن نیز متکفل تبیین نحوه رفتار اقتصادی انسان مصرف کننده و انسان تولید کننده است و لذا اقتصاددانان مسلمان نیز می توانند از تئوریهای این آقایان بعنوان ابزار مناسبی استفاده نمایند و تنها کاری که باید در این زمینه انجام داد این است که به جای رفتار اقتصادی انسان تعریف شده در نظام فکری غرب رفتار اقتصادی انسان مومن را ملاحظه کرد. بعبارت دیگر تئوریهای اقتصادی غرب در باب رفتار مصرف کننده و رفتار تولید کننده را اخذ نموده و صرفاً جای انسان عقلائی آدم اسمیت را با انسان مومن عوض می نمایند. بدون اینکه کوچکترین تصرفی کنند در مسیری که این انسان قرار است به اعتبار تئوریهای اقتصاد غرب در آن حرکت نماید. یعنی اگر بنا به اقتضای تئوریهای هیکس، کینز و ساموئلسن این انسان اقتصادی غرب قرار است مثلاً از خیابان اول حرکت کند و بعد از رسیدن به تقاطع وارد خیابان سوم شده و سپس به کوچه هفتم برود اقتصاددان مسلمان ما انسان مومن را نیز در همین شهری که آن انسان تعریف شده در نظام غرب در آن زندگی می کند رها کرده ولی به او می گوید بعد از رسیدن به تقاطع جایز نیست که وارد خیابان دوم شود اما ورود به خیابان سوم منع شرعی نداشته و در آن خیابان نیز ورود به کوچه های پنجم و ششم بلامانع است. بعبارت دیگر در یک برخورد جزء نگری با اقتصاد غرب و جایگزین کردن انسان مومن به جای انسان آدم اسمیت و سپس رها کردن این انسان مومن در همان مسیرهایی که اساساً برای حرکت انسان تعریف شده در نظام فکری اسمیت ساخته شده است چه بسا که انسان مومن ما به کوچه های بن بست نیز برسد، و وقتی که اقتصاد مسلمین با چنین بی بستهایی مواجه شد این امکان وجود دارد که ورود به مسیری که منع شرعی داشت به تبع شرایط اضطرار جایز شود. به نظر میرسد که اگر این برخورد با اقتصاد غرب همچنان ادامه پیدا کند کم و بیش همه مسیرهایی که حرکت در آنها منع شرعی دارند یا باید توجیه شرعی پیدا کند، یا به حسب اضطرار رفع مانع شود، و یا در غیر این صورت بحران اقتصادی قطعی خواهد بود.

البته می توان نحوه ورود دیگری نیز به تحلیل تئوریهای اقتصاد خود داشت. می گوئیم اگر هدف اقتصاددانان مسلمان ما این است که فلسفه حرکت اقتصادی و نظام تصمیم گیریهای اقتصادی یک فرد را در تئوریهای اقتصادی غرب قبول کرده و صرفاً جای انسان اقتصادی تعریف شده در نظام اقتصاد غرب را با انسان مومن عوض کنند سوال می کنیم که چرا فلسفه حرکت و منطق تصمیم گیری اقتصادی یک فرد را در تئوریهای اقتصادی شرق قبول نکرده و صرفاً جای انسان اقتصادی تعریف شده در نظام اقتصاد شرق را با انسان مومن عوض نمی کنند؟ چرا منظور آنها از اقتصاد اسلامی صرفاً اسلامی کردن اقتصاد غرب است؟ آیا اقتصاد شرق را نمی توان با همین روش اسلامی نمود؟ به نظر میرسد که ممکن است که به اشکال ما پاسخهایی مختلفی بدهند: اولاً بگویند اصلاً در شرق انسان اقتصادی تعریف نمی شود. یعنی آنها چیزی معادل یک فرد اقتصادی آنگونه که اسمیت تعریف می کند و مورد قبول اقتصاددانان نظام سرمایه داری نیز هست ندارند، و لذا نتیجه بگیرند که جایگزین کردن انسان مومن بجای انسان تعریف شده در نظام سوسیالیسم موضوعاً منتفی است. در پاسخ می گوئیم تنازل کرده و علی فرض صحت این نظریه سوال می کنیم که چرا انسان اقتصادی اساساً نمی تواند در نظام شرق تعریف شود در حالیکه نظام غرب قادر به ارائه چنین تعریفی است؟ آیا اقتصاددانان مسلمان ما بدنبال چنین علتی بوده اند؟ چه بسا علتی که به اعتبار آن نظام اقتصاد غرب می تواند رفتار یک فرد اقتصادی را بعنوان زیر بنای همه تئوریهای به اصطلاح اقتصاد خود تعریف کند علتی باشد که کل نظام اقتصاد غرب را از نقطه نظر ما مسلمین زیر سؤال ببرد و به همین دلیل جایگزین کردن انسان مومن بجای انسان آدم اسمیت را نیز موضوعاً منتفی کند. ثانیاً ممکن است بگویند این امکان وجود دارد که انسان اقتصادی تعریف شده در نظام شرق را بتوان با انسان مومن عوض نمود. در مقابل سوال می کنیم آیا در آن صورت به نتایج یکسانی نیز با آنچه که امروزه در دانشگاهها تدریس می کنند خواهید رسید؟ ثالثاً ممکن است بگویند انسان مومن را جایگزین انسان تعریف شده در نظام شرق نمی کنند زیرا فلسفه حرکت و منطق تصمیم گیری این انسانی که مارکس او را تعریف کرده

است را نمی توانند قبول نمایند. در مقابل سؤال می کنیم که به چه علت فلسفه حرکت و منطق تصمیم گیری انسان آدام اسمیت را می پذیرند اما فلسفه حرکت و منطق تصمیم گیری اقتصادی انسان و مارکس را نقص می کنند؟ علی ای حال سؤال می کنیم که علت قبول نمایند. در مقابل سؤال می کنیم که علت قبول و نقض فلسفه حرکت و منطق تصمیم گیری انسان اقتصادی در غرب و شرق به چه امری بازگشت می کند؟ آیا اقتصاد دانان ما بدنبال بررسی و تحلیل این امر و این علت بوده اند؟ چه بسا پس از کشف این علت دیگر فلسفه حرکت و منطق تصمیم گیری انسان اقتصادی در غرب نیز در کلیت خود برای ما مسلمین زیر سؤال برود و در نتیجه آنچه که امروز در دانشکده های اقتصاد تدریس می شود مورد تردید قرار گیرد.

### جزء نگرى در تحليل ماهيت تئوريهاي اقتصاد کلان

در مورد تئوریهای سیاستهای اقتصادی دولت یعنی نحوه تنظیم امور اقتصاد غرب نیز می توان چنین بحثی را ارائه داد. مجموعه این تئوریها را امروز تحت عنوان اقتصاد کلان در دانشگاهها تدریس می کنند. موضوع بحث این تئوریها در این است که دولت برای تنظیم امور اقتصادی و رفع بحرانها و ایجاد رشد باید دخالت کند. اقتصاددانان مسلمان می تواند برای اسلامی کردن اقتصاد کلان نیز همان روشی را اخذ کند که در باب اسلامی کردن اقتصاد خرد مورد استفاده قرار داد، یعنی بجای دخالت دولت در امور اقتصادی صحبت از دخالت حکومت اسلامی در امور اقتصادی بنماید. اما همه بحث در این است که این جابجائی دو لفظ دولت غربی و حکومت اسلامی با حفظ فلسفه حرکت و منطق تصمیم گیری دولت در غرب و تعمیم آن به اسلام صورت می گیرد. عبارت دیگر در غرب دولت را به نحوه خاصی تعریف می کنند و سپس برای دخالت او در امور اقتصادی نقشه و الگو تهیه کرده و تمام مسیرهایی که دولت باید در آن حرکت کند را مشخص و حتی کیفیت این حرکت را نیز دقیقاً تبیین می کند. البته تئوریهای اقتصاد کلان یعنی تئوریهای



سیاستهای پولی و مالی دولت در تنظیم امور در واقع متکفل تبیین و توضیح مسیر حرکت دولت در نظام برنامه ریزی های اقتصادی است. حال اقتصاددان مسلمان، دولت به مفهوم غربی آن را از تئوریهای اقتصاد کلان برداشته و دولت اسلامی را به جای آن می گذارد، اما غافل از این است که این دولت اسلامی بالمره نمی تواند در مسیرهائی حرکت کند که تئوریهای اقتصاد کلان برای یک دولت غربی ا قبل تعیین کرده است. و چه اسلامی قضیه نیز صرفاً در مسائلی چون وجود منع شرعی در حرکت از این مسیر و یا بلامانع بودن در آن مسیر تنازل می کند. چه بسا وجود موانع شرعی متعدده، دولت اسلامی را به کوچه های بن بست هدایت کند که در آن صورت جامعه و نظام مدیریت اقتصادی به نظام فقهاتی فشار می آورد که عبور از این کوچه های بن بست را تحت عنوان شرایط اضطرار و به کمک عناوین ثانویه میسر نماید.

نظر به اینکه این بحث دقیقاً شبیه بحثی است که در باب اقتصاد خود ارائه دادیم بقیه مطالب را اجمالاً عرض می کنم مقدمتاً سوال می کنیم که اگر ما می خواهیم اقتصاد کلان یعنی تئوریهای دخالت دولت در امور اقتصادی را اسلامی کنیم آیا مجوز دخالت دولت را چیزی جز دلالت احکام الهی می دانیم؟ مسلماً جواب منفی است. یعنی چون حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده است که حکومت مسلمین باید در امور خاص دخالت نموده و در تنظیمات امور اقتصادی به نحوی که شرع مقدس معین کرده است دخالت داشته باشد لذا مفهوم دخالت دولت در اقتصاد را می پذیریم و نتیجه می گیریم که دخالت دولت در امور اقتصادی مسئله ایست که هزار و چهار صد سال پیش برای ما مسلمین روشن بوده است. اما بلافاصله سوال می کنیم که قبل از کینز یعنی تا پنجاه سال گذشته آیا تئوریهای اقتصاد غرب دخالت دولت در امور اقتصادی را مجاز می دانست؟ همه می دانیم که از زمان آدام اسمیت تا کینز یعنی حدود صد و پنجاه سال تئوریسن های اقتصاد غرب دخالت دولت در امور اقتصادی را مطلقاً جایز نمی دانستند و لذا سازمانهایی چون بانک مرکزی به عنوان مسئول سیاستهای پولی و یا سازمان برنامه بعنوان مسئول نظام برنامه ریزی و

رفع بحران و یا ایجاد رشد مطلقاً در جوامع غربی مطرح نبود و این بحثها همه حدود پنجاه سال است که در جهان غرب موضوعیت پیدا کرده است. به هر حال نه تنها باید این ؟؟؟؟؟؟؟ دخالت دولت را جایز نمی دانستند در حالیکه کینز آن را توصیه می کند، بلکه اگر کینز به دخالت دولت در امور اقتصادی معتقد است آیا دلیل او با حکمت دخالت دولت در امور اقتصاد مسلمین که متخذ از احکام الهی است سازگاری و هماهنگی دارد؟ بدین ترتیب ملاحظه می کنیم که اگر برخورد جزء نگری به اقتصاد کلان را کنار بگذاریم و مجموعه تئوریهای اقتصاد را در کلیت خود بعنوان یک کل واحد ملاحظه نمائیم به نکاتی میرسیم که می تواند در تنظیم امور اقتصاد مسلمین بسیار روشنگر باشد.

همانگونه که در بحث اقتصاد خود مطرح کردیم از اقتصاددانان مسلمان که قائل به اسلامی کردن اقتصاد هستند سؤال می کنیم که چرا مفهوم دولت در نظام اقتصاد شرق را با دولت در مفهوم اسلامی آن عوض نمی کنند و بدین ترتیب برنامه های تنظیم امور اقتصاد سوسیالیسم را اسلامی نمی نمایند؟ اگر بگویند دولت در نظام سوسیالیسم دخالتی در امور ندارد که بحث باطلی است و اگر بگویند دولت در سوسیالیسم به نحوی تعریف شده است که ما نمی توانیم آن را با مفهوم دولت اسلامی جایگزین کنیم در آن صورت سؤال می کنیم دولت در نظام غرب چگونه تعریف شده بود که شما توانستید آن را با دولت اسلامی عوض نمائید؟ و یا ممکن است پاسخ دهند فلسفه حرکت و نظام تصمیم گیری اقتصادی دولت در نظام شرق به نحوی است که امکان جایگزین کردن حکومت اسلامی بجای دولت سوسیالیستی را مطلقاً نفی می کند. در پاسخ می گوئیم که فلسفه حرکت و منطق تصمیم گیری دولت در نظام غرب چه بود که توانستید دولت دمکراسی پارلمانی غرب را براحتی برداشته و ولایت فقیه را به جای آن بنشانید؟ و مضافاً این که چگونه و در کجا ثابت کردید که ولایت فقیه نیز می تواند تحت پوشش همان فلسفه حرکت و منطق تصمیم گیری دولت در نظام غرب قرار گرفته و متکفل تنظیم امور مسلمین باشد؟ اما اگر بگویند فلسفه حرکت و منطق

تصمیم‌گیری دولت در تئوریهای اقتصاد کلان غرب را نیز عوض می‌کنیم در آن صورت می‌گوئیم وقتی که ولایت فقیه را به جای حکومت دموکراسی پارلمانی قرار دادید و در فلسفه حرکت و منطق تصمیم‌گیری دولت در تنظیم امور اقتصادی نیز تصرف مبنائی نمودید در آن صورت آیا دیگر چیزی از اقتصاد کلان باقی می‌ماند که شما بخواهید آن را اسلامی کنید؟ و این همان هدف ماست که اقتصاد کلان یعنی تنظیم امور اقتصادی غرب را در کلیت خود نقض کرده و تنظیم امور اقتصادی مسلمین را براساس احکام الهی جایگزین آن نمائیم.

بدین ترتیب ملاحظه می‌کنیم که اگر بخواهیم با تئوریهای اقتصادی برخورد جزء نگری نداشته باشیم و کوشش ما در این باشد که قبل از ورود در موضوعات مطروحه کلیت آن تئوری را بررسی نمائیم باید درواقع از زیر چتر اقتصاد خارج شویم تا بتوانیم کل اقتصاد را ملاحظه کرده و مقدمتاً موضع اقتصاد در رابطه با سایر موضوعات را بررسی نمائیم تا بدین ترتیب بعد از روشن شدن موضع اقتصاد بتوانیم جایگاه تئوریهای مطرح شده در اقتصاد را تعیین کنیم. صرفاً بعد از این مرحله است که می‌توانیم اجزاء یک تئوری را ملاحظه نموده و نسبت به قسمتهای مختلف یک تئوری باشد قطعاً در تنظیم امور اقتصادی دچار انفعال خواهیم شد. زیرا جایگاه آن تئوری را در ربط با سایر تئوریهای اقتصادی نمی‌بینیم و این نیز بدین دلیل است که جایگاه جمیع تئوریهای اقتصادی را در رابطه با تئوریهای مطروحه در سایر قلمروهای ادراکات اجتماعی ملاحظه نمی‌کنیم. بدین ترتیب از بحث خود این نتیجه را می‌گیریم که یک هماهنگی بین تئوریهای مطرح شده در اقتصاد را تعیین کنیم. صرفاً بعد از این مرحله است که می‌توانیم اجزاء یک تئوری را ملاحظه نموده و نسبت به قسمتهای مختلف یک تئوری اظهار نظر نمائیم. در غیر این صورت اگر شروع حرکت ما از ملاحظه اجزاء یک تئوری باشد قطعاً در تنظیم امور اقتصادی نمی‌بینیم و این نیز بدین دلیل است که جحایگاه جمیع تئوریهای اقتصادی را در رابطه با تئوریهای مطروحه در سایر قلمروهای

ادراکات اجتماعی ملاحظه نمی‌کنیم. بدین ترتیب از بحث خود این نتیجه را می‌گیریم که یک هماهنگی بین تئوریهای اقتصادی و ادراکات اجتماعی وجود دارد، یعنی این مسأله که تئوریهای اقتصادی چگونه مسائل وموضوعات مطروحه در اقتصاد راتجزیه و تحلیل می‌کند خود تابعی از این است که جامعه، تاریخ مذهب، سیاست، دولت، فرهنگ و خلاصه همه وجوه مختلف ادراکات اجتماعی چگونه تجزیه و تحلیل شده‌اند.

### ماهیت تئوریهای اقتصادی و جامعه بعنوان یک وحدت ترکیبی

در حقیقت تنظیمات اقتصادی چیزی جز تغییر دادن جامعه در بعد خاص بنام اقتصاد نیست، و می‌دانیم جامعه یک واقعیت عینی است که دارای وجوه مختلفیه ای می‌باشد. اما این وجوه مختلفیه همه باهم در یک ربط ترکیبی هستند و لذا جامعه در کلیت خود یک وحدت ترکیبی است. مسائل مطروحه در علوم انسانی در واقع کوشش در جهت انتزاع نمودن وجوه مختلف این وحدت ترکیبی است تا بدین طریق امکان شناخت این وجوه متعدده مانند سیاست، فرهنگ و اقتصاد روشن شود. اما همه بحث ما در این است که اگر بخواهیم جامعه یعنی این وحدت ترکیبی را به نحو مطلوب تغییر دهیم باید بین تئوریهای مطروحه در تحلیل موضوعات اقتصادی و تحلیل از مسائل سیاسی و فرهنگی یک هماهنگی وانسجام ملاحظه شود. ضرورت وجود این هماهنگی بسیار روشن است و در مطالبی که عرض شد به اندازه کافی تبیین شده است.

در واقع ضرورت چنین هماهنگی به این امر بر می گردد که جامعه وحدت ترکیبی همه وجوه متعدده اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی است و لذا اگر ما می خواهیم عینیت یعنی جامعه که منتهی این وجوه مختلفه است را تغییر دهیم باید شناخت ما از این وجوه نه تنها متناقض هم نباشد بلکه باید موید یکدیگر نیز بوده و در هماهنگی کامل باهم باشد، یعنی در واقع باید بین تئوریهای ما در اقتصاد و تئوریهای ما در سیاست و تئوریهای ما در تبیین مسائل فرهنگی یک هماهنگی و انسجام کامل ملاحظه شود.

نتیجه منطقی قبول ضرورت هماهنگی تئوریهای اقتصادی با ادراکات اجتماعی دلالت بر این می کند که تئوریهای اقتصادی در هر نظامی به نحوی شکل گرفته است که با تئوریهای مطروحه در سایر زمینه ها مانند سیاستف مذهب، تعلیم و تربیت، اخلاق، انسان، و خلاصه همه وجوه مختلف ادراکات اجتماعی هماهنگ باشد. اگر قائل به عینیت اجتماعی بعنوان یک وحدت ترکیبی هستیم در آن صورت بینشما نیز از وجوه مختلف این وحدت ترکیبی یعنی مجموعه ادراکات ما نیز باید خود یک وحدت ترکیبی را تشکیل دهد. عبارت دیگر کیفیت تحلیل ما از اقتصاد یعنی تئوریهای اقتصادی، با کیفیت تحلیل ما از انسان یعنی تئوریهای روان شناسی، با کیفیت تحلیل ما از هستی بعضی بینش و اعتقادات مذهبی ما نه تنها نباید نقیض یکدیگر بلکه باید موید هم باشند. بنابراین یک بار دیگر به این نتیجه می رسیم که تحلیل ماهیت تئوریهای اقتصادی نمی تواند از طریق بررسی اجرای این تئوریهها صورت گیرد، بلکه باید ابتدا مجموعه تئوریهای اقتصادی را بعنوان یک وحدت ترکیبی ملاحظه نمود. و لذا تحلیل ماهیت تئوریهای اقتصادی نیز جدای از درک ضرورت هماهنگی تئوریهای اقتصادی با سایر ادراکات اجتماعی ممکن نخواهد بود. بنابراین یک بار دیگر عرض می کنیم که در تحلیل ماهیت تئوریهای اقتصادی باید از فوق اقتصاد وارد شویم تا جایگاه تئوری های مطروحه در اقتصاد روشن شود. کسانی که می گویند تئوریهای اقتصادی را می تان به ماهو اقتصاد بحث کرد و تئوریهای علوم سیاسی را نیز همین طور و فرهنگ را نیز بلاستقلال از اقتصاد و سیاست

، در واقع منکر مفهوم رابطه در تعیین یک کیفیت هستند، و قاعداً نمی توانند تفسیری از واقعیت عینی ارائه دهند. می دانیم متفکری که نتواند واقعیت را تبیین کند عاجز از تنظیم واقعیت و مدیریت جامعه نیز خواهد بود. اما وقتی گروهی نتوانند مدیریت یک جامعه را داشته باشند و قاصر از تنظیمات امور خودشان باشند دیگران برای آنها تصمیم گرفته و برنامه ریزی خواهند کرد. اگر متفکرین اسلام خود نتوانند برنامه مدیریت نظام اقتصادی مسلمین را ارائه دهند، در آن صورت این کفار خواهند بود که برای ما تصمیم گیری و برنامه ریزی خواهند کرد و امور اقتصادی ما را تنظیم خواهند نمود.

نتیجه این بحث این است که اگر ضرورت هماهنگی تئوریهای اقتصادی با ادراکات عمومی اجتماعی را در سایر وجوه سیاسی و فرهنگی قبول کنیم در آن صورت دیگر نمی توانیم با اقتصاد غرب و یا شرق بعنوان هویت مستقله ای برخورد کنیم. و در نتیجه اجازه نخواهیم داشت که تئوریهای اقتصادی را جدیداً از بینش غرب و یا شرق راجع به سیاس و یا فرهنگ مطالعه کرده و در صورت لزوم اجزاء آن را اسلامی نمائیم. در واقع نتیجه بحث ما این است که نحوه تحلیل ساموئلسن از مسائل اقتصادی یعنی تئوریهای اقتصادی او باید الزاماً هماهنگ باشد با نحوه ای که مثلاً ریگان نظام سیاسی را تحلیل می کند. همینطور نحوه ای که والترز اقتصاددان انگلیسی و مشاور اقتصادی خانم تاجر تئوریهای اقتصادی خود را میسازد باید الزاماً موید تئوریهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی باشد که خانم تاجر به کمک آنها تنظیم امور سیاسی و اجتماعی انگلستان را می نماید. یعنی در یک جمله مجموعه تئوریهای اقتصادی والترز باز موید تئوریهای سیاسی و بینش اجتماعی تاجر باشد. بعبارت دیگر ساز و الترز باید هماهنگ با رقص تاجر باشد و بالعکس، نه اینکه والترز ساز خودش را بزند و او هم رقص خودش را بکند. حال چگونه است که بعضی ها ادعا می کنند که تئوریهای اقتصاد غرب را حتی در اجزاء می توان اسلامی کرد؟

در مقابل چنین جمله ای که به تئوریهای اقتصادی می شود معمولاً طرفداران اقتصاد غرب یک مرتبه عقب نشینی تاکتیکی و سریعی می کنند و می گویند اقتصاد یعنی همان عرضه و تقاضا و همان قانون مطلوبیت نزولی و عرضه و تقاضا و یا مطلوبیت یک کالا چه ربطی به هماهنگی تئوریهای اقتصادی با بینش سیاسی و یا فلسفه و جهان بینی دارد؟ البته با این که تحلیل وسیع این نحوه عقب نشینی های تاکتیکی مفصلاً در جلسات آینده موضوع بحث ما خواهد بود معهدا در اینجا اجمالاً عرض می کنیم که آیا واقعاً منظور آنها از اقتصاد همین مفاهیم مقدماتی عرضه و تقاضا و قاعده مطلوبیت نزولی است.

اگر جواب مثبت است در این صورت چرا دانشجویان را فقط در سطح لیسانس با صد و شصت واحد درسی به مدت چهار سال مشغول می کنند؟ بعد از کنکور و حتی در حیاط دانشگاه نیز می توان مفهوم عرضه و تقاضا و مطلوبیت نزولی حاصل از مصرف یک کالا را برای دانشجویان گفت و آنها را فارغ التحصیل کرد. به هر حال بحث ما در این است که اگر اقتصاد یعنی همین عرضه و تقاضا و چند قاعده ساده روانشناسی مصرف یک فرد و یا چهار فرمول حسابداری تولید، در آن صورت چگونه می توان تنظیم امور اقتصادی کرد؟ سیاستهای پولی و مالی چه خواهد شد؟ بانک مرکزی و سازمان برنامه چگونه برنامه های اقتصادی خود را خواهند نوشت و برچه اساسی در امور اقتصادی دخالت خواهند کرد؟ در پاسخ ممکن است بگویند که هنوز اقتصاد و تئوریهای اقتصادی به مرحله ای نرسیده است که بتواند تنظیم امور کند. این نحوه عقب نشینی در بسیاری از تئوریسین های غرب ملاحظه شده است. وقتی که اقتصاد خود را در معرض خطر دیدند بقدری حالت مظلومانه به خود می گیرند که به گوشه ای رفته و می گویند ما متعرض این نیستیم که اقتصاد ما و تئوریهای اقتصادی ما قدرت تنظیم امور داشته باشد. اصلاً تئوریهای اقتصادی ما هنوز در مراحل بسیار مقدماتی است و اقتصاددانان ما جز بیان فرمولهای کلی کار دیگری نمی توانند انجام دهند و تنظیم امور اقتصادی در واقع با سیاستمداران و مدیران جامعه است نه با اقتصاد دانان.

اقتصاد دانان مانند پزشکانی هستند که نمی دانند چگونه یک مریض را معالجه کنند. یعنی در یک کلمه می گویند که اقتصاد هنور در نطفه م باشد و حتی به مرحله کودکی هم نرسیده است. در پاسخ می گوئیم این چه اقتصادی است که در مرحله نطفه بودن این همه بلا و مصیبت بر سر دنیا و بالاخص بر جوامع مسلمین آورده است؟ وای به حال روزی که این اقتصاد به مرحله کودکی برسد و لذا بهتر است که این تئوریهای اقتصادی را در همین نطفه ای که هست خفه کنیم.

نتیجه را یکبار دیگر عرض می کنم. اگر بخواهیم در تحلیل ماهیت تئوریهای اقتصادی غرب و شرق بررسی خود را از اجزاء یک تئوری شروع کنیم قاعدتاً در تنظیم امور اقتصاد مسلمین دچار انفعال خواهیم شد. باید قبل از ورود به اجزاء یک تئوری ان تئوری را در رابطه با سایر تئوریهها ملاحظه کنیم تا موضع ان تئوری روشن شود و این امر خود متوقف بر این است که مقدمتاً اقتصاد به عنوان یک کل واحد در ربط با سایر ادراکات اجتماعی ملاحظه شود. از آنجا که هدف ما تنظیم امور اقتصادی است و جامعه بعنوان یک واقعیت عینی و یک وحدت ترکیبی مطرح است تغییر این جامعه نیز خود مستلزم وجود مجموعه ادارکاراتی است که بعنوان یک وحدت ترکیبی بتواند وجوه مختلف جامعه را در ربط با یکدیگر ملاحظه نموده و برنامه تغییر برای رسیدن به یک هدف مطلوب را ارائه نماید. بنابراین ادراکات ما از اقتصاد یعنی تئوریهای اقتصادی خود در ی ربط ترکیبی با ادراکات ما از سایر وجوه اجتماعی مانند سیاست، تاریخ، مذهب، و غیره است. بدین ترتیب در تحلیل ماهیت تئوریهای اقتصادی قدم اول این است که باید از فوق اقتصادی تئوریهای اقتصادی برخوردار کنیم تا مقدمتاً موضع اقتصاد و سپس جایگاه تئوریهای اقتصادی و بعد از آن اجزاء یک تئوری شناخته شود. در آن صورت است که می توان به این سؤال پاسخ داد که آیا می توان یک تئوری اقتصادی از غرب و شرق گرفت و آن را به اجزاء مختلفه تفکیک کرده و بعضی از اجزاء آن که مخالفت قطبیه با احکام الهی دارند را اسلامی نمود؟ یا این که برعکس باید در تئوریهای



اقتصادی غرب و شرق تصرف مبنائی نمود؟ اینها مسائلی است که در جلسات بعدی موضوع بحث ما خواهند بود.

برادر رزمی، بسم... الرحمن الرحیم. اینکه باید در ادراکاتی که انسان از اجزاء یا ابعاد یک واقعیت عینی دارد هماهنگی باشد شکی نیست معذالک من مقصود شما را از هماهنگی دقیقاً درک نمی‌کنم. بهر حال نکته ای که در تصور خودم هست عرض می‌کنم. مطمئناً هماهنگی باید باشد و هماهنگی هم تا حدودی در هر نظام هستف و این هماهنگی دقیقاً ناشی از همان روش شناخت می‌شود. فرض بفرمائید که آقای ژان لاک می‌گوید همه افرادی که در باب روش شناخت اظهار نظر کرده اند، نظرات اشتباهی دارند و بشریت را به گمراهی کشانده اند و قرون وسطی را برای اروپا ایجاد کرده اند. ژان لاک می‌گوید مطلقاً چیزی بنام عقل در تحقیق نداریم، آنچه اصل است تحقیق تجربی است و به معنای وسیع و دقیقش این است که می‌گوید در زندگی اجتماعی فقط آن اصولی باید مورد توجه و تعمق و عمل قرار گیرند که از طریق تجربه تأیید می‌شوند. البته لازم نیست که منبعی پیداش یک نظریه هم تجربه باشد بلکه ارائه کننده نظریه بهر طریق که به این نظریه رسیده باشد مهم نیست، اما وقتی این نظر قابل قبول است که با تجربه تأیید شود و یا مثلاً نیوتن می‌گوید در زمین جاذبه ای است که همه چیز یا مثلاً عناصر با فلان خاصیت را به سمت خودش می‌کشد. حالا ما برای قبول این نظریه آن عناصر را که ایشان اسم برده در هوا رها می‌کنیم و ملاحظه می‌کنیم که همه آنها به زمین بر می‌گردند. و لذا می‌گوئیم نظریه آقای نیوتن از طریق تجربه تأیید شده و نتیجتاً ما هم آن را به عنوان یک اصل در زندگی می‌پذیریم.

بنابراین نظریه یعنی اینکه آقای ژان لاک گفتند که تمام مسائل انسان باید از طریق تجربه تأیید شود. نتایج و ثمراتی به دنبال دارد. یعنی ایشان فرضاً وقتی با مسئله ای بنام خدا روبرو می‌ود یا با مسئله ای بنام روح روبرو می‌شود، در آن صورت وجود مثلاً روح، به کمک تجربه به معنای استفاده از حواس پنجگانه قاعدتاً

تأیید نمی شود. یعنی در واقع وجود روح را آزمایش تجربی برای ایشان تأیید نخواهد کرد و نتیجتاً ایشان با طرفداران نظریه ایشان می گویند ما در جهان چیزی به نام روح و اصولاً چیزی به نام غیر ماده نداریم، حالا می خواهد این غیر ماده خدا باشد یا فرشته خدا باشد، می خواهد روح باشد، یا هر چیز غیر مادی دیگری باشد. اینجا یک بیش ایجاد می شود. بینشی که از بینشهای اساسی هم هست و جهان بینی مادی را این روش شناخت نتیجه می دهد. بنابراین ملاحظه می شود که یک روش شناخت بطور هماهنگ یک جهان بینی را نتیجه می دهد. یعنی با انتخاب روش شناخت تجربی مجبوریم اشیاء غیر مادی را نفی کنیم. حال اگر این اشیاء غیر مادی در عالم خارج وجود داشت و ما آنرا کنار گذاشتیم در آن صورت این واقعیات در زندگی افراد قطعاً موثر بوده و لذا آثار خود را می گذارند و کار به روش تحقیق هم ندارند. خدا اگر بخواهد کاری را در نظام طبیعت بکند، می کند و این ربطی به این ندارد که حالا من قائل باشم به اینکه خدائی وجود دارد یا قائل نباشم. اگر کاری را فرشته می خواهد انجام بدهد قاعدتاً انجام می دهد چه من قائل باشم به وجود آن شریته و چه قائل نباشم. پس بنابراین می بینید که زیرا بنای مسائل و زیربنای اختلافات در کجاست، در آن روش شناخت و آن برداشتی است که هر مکتبی و هر دیدگاهی از شناخت دارد.

جهان بینی را بطور عمده به سه قسمت تقسیم کرده اند:

اولین گام انسان در برخورد با مسائل زندگی برخورد با شناخت و روش شناخت است. در مرحله بعدی جهان شناسی را مطرح کرده اند که این جهانی که ما داریم در آن زندگی می کنیم را چگونه می توان شناخت؟ مثلاً آیا این خورشید واقعاً هست یا اصلاً ما صرفاً تصور باطلی داریم و نام آنرا خورشید گذاشته ایم؟ یا مثلاً آیا خدا وجود دارد یا ندارد؟ باز در تمام این مسائل روش شناخت است که تا حدود زیادی موثر در استنتاج خواهد بود. در برخورد با انسان شنای که جزء دیگر جهان بینی است باز می بینیم که روش شناخت نقش اصلی را دارد. بنابراین در جزء به جزء مسائل جهان بینی این روش است که عامل

تعیین کننده می باشد. ما می خواهیم زندگی خود را تنظیم کنیم. تا خود را شناسیم که نمی توانیم زندگی و مسائل اجتماعی خود را اداره نمائیم. اینکه آیا انسان چه موجودی است روح دارد یا ندارد. دارای خدائی است یا خیر، به هر شکلی که به این سوالات جواب بدهند یک نحوه نظریه ایجاد می شود و لذا نظریات مختلف عوارض نیز بدنبال خود خواهد داشت. باید و نبایدهایی را بدنبال خواهد داشت که همان احکام زندگی انسانها است. بنابراین عرض من در پاسخ به آن سوالی که حضرتعالی مطرح فرمودند این است که مطمئناً باید وحدت در دیدگاه باشد یعنی وقتی ما ابعاد مختلف یک چیز را تحقیق می کنیم باید وجوه مختلف اجزاء با همدیگر سازگار باشند، یعنی با آن دید ما وحدت کلی داشته باشند، اما این وحدت کلی را در واقع به همان معنی وحدت در روش شناخت می توان خلاصه کرد.

برادر درخشان - راجع به مفهوم هماهنگی تئوریهای اقتصادی با ادراکات عمومی انسان در وجوه مختلف مسائل اجتماعی شاید به اندازه کافی بحث شده باشد. معذالک بعضی از آن نکات را اجمالاً تکرار می کن. می دانیم که مجموعه تئوریهایی که امروزه تحت عنوان اقتصاد، جامعه شناسی و یا روانشناسی مطرح است اینها همه انتزاع هائی است که ما برای درک از واقعیت می کنیم. زیرا کل را که نمی شود به عنوان یک کل درک کرد. باید حتماً وجوه خاصی از آن را انتزاع کنیم. بعبارت دیگر کل واحد یعنی همان عینیت را در سطوح مختلف انتزاع ملاحظه کرده و در هر سطحی قضایای خاصی را استنتاج می کنیم. البته تجربه و متدولوژی از مفهوم هماهنگی این است که نتایج حاصل در سطوح مختلف انتزاع از واقعیت عینی باید موید یکدیگر باشند. در حقیقت ما در دنیای خارج چیزی بنام اقتصاد و یا جامعه شناسی و یا روانشناسی نداریم، بلکه یک بنام کل واحد داریم بنام زندگی اجتماعی، ولی برای درک این زندگی اجتماعی وجوه مختلفی از آن مانند اقتصاد، جامعه شناسی، روانشناسی و غیره را انتزاع می کنیم. نتیجه بحث ما این است که تئوریهای مطروحه در یک قسمت باید هماهنگ با تئوریهای مطروحه در قسمتهای دیگر باشد و لذا برای تحلیل

ماهیت تئوریهای اقتصادی نباید مقدماً از یر چتر اقتصاد شروع کرد، بلکه باید بررسی خود را از بعد فوق اقتصاد و حاکم بر آن آغاز نمودف به نحوی که بعد از بدست آوردن معیار هماهنگی تئوریهای اقتصادی با تئوریهای روانشناسی جامعه شناسی و یا غیره آن وقت قدم در قلمرو اقتصاد گذاشت. به نظر می رسد که از این طریق است که می توان به درک صحیحی از تئوریهای اقتصادی رسید.

بعبارت دیگر نحوه تنظیم ما در امور اقتصادی قاعداً باید بازگشت به امر واحدی کند، همینطور نحوه تنظیم ما در امور سیاسی باید بازگشت به امر واحدی نماید. حال بحث ما در این است که چون سیاست و اقتصاد دو وجه از یک واقعیت عینی واحد هستند لذا آن دو امر که زیربنای اقتصاد و سیاست هستند باید الزاماً موید یکدیگر باشند نه نقیض هم یعنی آن دو امر باید دارای جامع مشترک باشند. بدین ترتیب نتیجه می گیریم که اگر قائل به چنین جامع مشترکی هستیم در آن صورت این نتیجه حاصل می شود که پس غرب بعنوان یک هویت مستقله مطرح می شود و همینطور شرق نیز بعنوان یک هویت مستقله مطرح خواهد شد. در چنین صورتی دیگر نمی توان تئوریهای اقتصادی را از غرب گرفت و در عین حال بحث خدا شنای را از نظام اسلامی اخذ کرد، و یا تئوری اقتصاد تعاونی به نحوی که در شرق مطرح است، را از سوسیالیسم گرفت ولی نظام حکومتی را ولایت فقیه دانست. اما اگر قائل به آن جامع مشترک نباشیم در آن صورت قهراً دچار تناقض خواهیم شد. یعنی اقتصاد را بر یک مبنا و سیاست را بر مبنای متناقض با آن تحلیل خواهیم کرد. در چنین صورتی منطقیماً عاجز از تنظیم امور اجتماعی و مدیریت نظام خود خواهیم کرد. در چنین صورتی منطقیماً عاجز از تنظیم امور اجتماعی و مدیریت نظام خود خواهیم بود. دلیل این امر نیز روشن است. جامعه یک کل واحد و یک وحدت ترکیبی است و لذا مبانی مختلف تئوریهای گوناگون که متکفل وجوه متعدده این وحده ترکیبی است و لذا مبانی مختلف تئوریهای گوناگون که متکفل وجوه متعدده این وحدت ترکیبی هستند باید الزاماً دارای جامع مشترک باشد. ثمره چنین تحلیل در این است که

اسلام بعنوان یک نظام مستقل از غرب و شرق مطرح خواهد شد و این استقلال نه صرفاً در بعد اصول اعتقادات بلکه در وجوه اقتصاد، سیاست، جامعه شناسی، روانشناسی و غیره نیز متبلور می شود.

اما در مورد مسئله ای که راجع به روش شناخت فرمودید و هماهنگی عمومی را به معنای وحدت در روش شناخت تعبیر کردید عرض می کنم که اگر ما بحث خود را از روش شناخت شروع کنیم در آن صورت بحث روش شناخت و معیار آن را در کجا باید مطرح نماییم؟ آیا روش شناخت خود متکفل ارائه معیار صحت روش شناخت نیز هست؟ اگر پاسخ مثبت است که در آن صورت عرض می کنیم آیا رسیدن به معیار صحت شناخت خود مستلزم روش شناختی نبوده است؟ که در این صورت دور حاصل می شود. اما اگر پاسخ منفی باشد در آن صورت سؤال می کنم چگونه می توان به معیار صحت روش شناخت دست یافت؟ در اینجا نمی خواهم وارد تحلیل این مباحث بشویم زیرا خود مستلزم بحث مستقلی است، اما کوشش ما در این است که این مسئله را تبیین کنیم که نمی توان نقطه شروع حرکت در بحث را روش شناخت قرار داد، زیرا در این صورت نه تنها بحث معیار صحت شناخت بدون پاسخ می ماند. بلکه بنظر نمی رسد که بتان با بینشهای دیگری که به کمک روشهای شناخت متفاوتی مسائل را تجزیه و تحلیل می کنند. رابطه مفاهیم برقرار نمود. لذا بعنوان شروع بحث در تحلیل ماهیت و تئوریهای اقتصادی از بحث هماهنگی شروع کردیم که نه تنها راه را برای مطالعه شناخت روش شناخت و معیار صحت آن مسدود نمی کند. بلکه در تحلیل ماهیت تئوریهای اقتصادی نیز اعلام موضعی حرکت نکرده ایم یعنی به کمک روش شناخت خاص وارد در تحلیل ماهیت تئوریهای اقتصادی نشده ایم.

برادر غنیمی فرد - بسم ... الرحمن الرحیم. برادرمان آقای دکتر درخشان در مقدمه بحث خود یعنی قبل از ورود به تحلیل مسئله ماهیت تئوریهای اقتصادی فرمودند که آیا اصالت با موضوع شناس است یا دانشی که موضوع شناس دارد؟ به نر میرسد وقتی که می گوییم موضوع شنا در واقع قبول کرده ایم که موضوع شناس

دارای آگاهی و دانش است که به همان اعتبار اسمش را موضوع شناس گذاشته ایم و لذا دیگر این سؤال که آیا موضوع شناس اصالت دارد یا دانش او، نقض غرض است. بدیهی است که یک فرد را بعلت خصوصیات شخصیه او مورد توجه قرار نمی دهیم، بلکه اگر در مورد موضوع شناس صحبت می کنیم بعلت دانش اوست، و اگر تخصصی نداشت موضوع شناس نامیدن او موضوعاً متنفی بود. اما نکته بعدی این است که چطور اقتصاد را در مجموعه اموری که انسان به آن مبتلا است بشناسیم؟ بدیهی است که اگر زندگی انسان را بعنوان یک زندگی اجتماعی و آن چیزی که در فطرت آن می باشد در نظر بگیریم قاعداً نباید یک قسمت را منتزع از سایر قسمتها ملاحظه نمائیم. جهت تبیین این مسئله می توان مثالی از پزشکی ذکر کرد. تا ندانیم حلق و بینی یک فرد چگونه کار می کند قاعداً نمی توان بیماری گوش را معالج کرد. البته می توان بیماری گوش را بعنوان یک امر مستقل ملاحظه نموده و در معالجه آن به نتایجی هم رسید، ولی اگر اجزاء مرتبط با گوش مشکلاتی داشته باشند و ما آنها را لحاظ نکرده باشیم قطعاً بیماری گوش بطور کامل مداوا نخواهد شد. امور مختلف مبتلا به انسان در تمام قسمتها به یکدیگر ارتباط دارند، ولی آیا ما میت و انیم در مثال فوق الذکر همه اعضاء بدن را در یک زمان و باهم جراحی کنیم؟ عملاً پاسخ منفی خواهد بود ولی باید از ربط بین آنها دقیقاً مطلع باشیم.

به بحث اقتصاد برگردیم. می دانیم امور اقتصادی ما بی ربط با هیچ یک از امور انسانی نمی توانند باشد. سؤال جالبی را در جواب برادران آقای رزمی مطرح فرمودید که شاید با همین مثالی که عرض کردم بتوان آن را پاسخ داد. اگر نظامهای غرب و شرق در تمام ابعاد بعنوان هویتهای مستقلی باشند و اسلام نیز دارای هویت مستقلی است پس سئوالی که مطرح می شود. این است که چه باید کرد؟ بنظر من باز هم در این جا اگر مجموع را در نظر بگیریم بشریت بعنوان نوع بشر و بنی آمد، بعنوان یک هویت مستقله مطرح می شود. اعم از این که در ایران باشد، در اروپا در آفریقا و یا در آمریکا معذالک در مجموع اگر ما تاریخ

بشریت را در نظر بگیریم در آن صورت نمی توان هویت مستقله ای بنام اسلام را بدون اطلاع از غرب و شرق و تحلیل ربط بین آنها شناخت. البته اگر امکان داشت که در محدوده جغرافیایی خاصی قرار بگیریم بطوری که هیچ رابطه ای با بیرون نداشته باشیم و هیچ فرد غیر اسلامی را در حوزه مبادلات اقتصادی و یا مراودات اجتماعی و سیاسی در بر نمی گرفتیم، در آن صورت دلیلی نبود که گزینشی بکنیم حتی چه بهتر که گزینشمان منفی باشد. اما اگر در مجموع بشریت را در نظر بگیریم تاریخ تحولات اجتماعی شاهد تجربه تحقق دو نظام غربی و شرقی بوده است. شاید مقصودم را با مثالی راحتتر بتوانم بیان کنم. بیماری را در نظر بگیریم که دو زائده عفونی در صورت او وجود دارد. با این دو زائده قاعداً نباید نفی کلی صورت را کرد. اما آیا باز هم می توان گفت مثلاً گوش را بعنوان هویت مستقله در نظر بگیریم و کاری به این نداشته باشیم که این دو زائده موجود در صورت هر کدام به تنهایی و یا مشترکاً در از بین بردن قدرت شنوایی گوش ممکن است موثر باشند؟ عبارت دیگر اگر هویت مستقله ای بنام اسلام را بدون ارتباط گروهی از انسانها با دو نظام غرب و شرق در نظر بگیریم، شاید قبل از اینکه بتوانیم به نتیجه ای برسیم ریشه های عفونی آن دو زائده مطرح شده در مثال فوق الذکر گوش را از شنوایی بیاندازد، حتی اگر ظاهر گوش هم سالم به نظر برسد. مقصودم این است که اگر به تجربه بشر که با فطرت انسانیش و خارج از وابستگی به افکار منحط غربی و شرقی کسب شده توجه نکنیم در آن صورت نظر به اینکه حداقل علی الظاهر رشد آن زائده ها بنظر بعضی ها بیشتر از رشد اسلام بوده است، شاید برای بیان نظرات اسلام گوشهای شنوا به آن تعداد که باید نیابیم.

بنابراین بقول شما آیا اگر خواستیم اقتصاد را در نظر بگیریم فقط میرویم زیر چتر اقتصاد و مطلوبیت را می بینیم، بعد زیر چتر مطلوبیت می آئیم و مسئولیت اسلام را ملاحظه می کنیم و با غیر آن هم کار نداریم؟ و بعد فرمودید که نه این طور غلط است. باید از زیر همه این چترها بیرون بیائیم و از بالا نگاه کنیم. بنظر من

قبل از اینکه اسلام را بعنوان مکتبی مطرح کنیم که در نهایت معتقد به این باشیم که چیزی نخواهد بود غیر از اسلام، باید تجربیات بشریت در امور اقتصادی را از ورای نسلها، زمانها و مکانها بررسی نمائیم و با محک اسلام آنها را بسنجیم و ببینیم که این تجربیات برای پیروی از فطرت انسانی انسانها بوده است و یا برای ارضاء غرایض حیوانی آنها، و هر آنچه که با اسلام تطابق ندارد غیر انسانی بشماریم و برای اصلاح آنچه باید باشد احکام اسلام را در بعد اقتصادی و غیر آن پیاده کنیم.

برادر ایروانی - بسم ... الرحمن الرحیم - راجع به مطالبی که آقای دکتر درخشان فرمودند من مقدمتاً عرض کنم که با نظرات آقای رزمی و آقای غنیمی فرد کاملاً موافق هستم. و مضافاً در مورد روش شناخت نیز نکته ای را عرض می کنم. در مطالبی که آقای دکتر درخشان می فرمایند به نظر میرسد که روش شناخت را هم در قلمرو سیستم ادراکات می برند. بعبارت دیرگ مجموعه ای درست می کنند و مرتباً قلمرو این مجموعه را وسیعتر می نمائید و خودشان را در خارج از این مجموعه قرار می دهند. به هر حال من سوال می کنم این بحثی که این جا مطرح می شود بر چه اساسی است، بر چه روش شناختی است. بر چه روش موضوع شناسی استوار است؟ و اگر بعد تازه ای به بحث اضافه می کنید سوال می کنم ان را با چه معیاری مشخص کرده اید؟ بنظر میرسد مسئله ای که در فلسفه هم مطرح است و راجع به آن بسیار بحث شده این اس که با ساختن یک مجموعه و در بیرون آن قرار گرفتن، به هر حال هم آن مجموعه داخل مجموعه دیگری است و هم خود شما که خارج مجموعه هستید در یک مجموعه دیگر قرار گرفته اید. بنابراین برای اینکه بحث به جایی برسد راجع به یک امری باید توافق کرد، مثلاً عقل را پذیرفت و یا اینکه خیر خود عقل را نیز موضوع بحث قرار دهیم. البته با سابقه ذهنی که از مباحث قبلی شما دارم به نظر میرسد که موضوعات یک سیستم را مرتباً به مبناء بر می گردانید. البته خود این طرز تفکر یک بینش فلسفی است که باید مستقلاً بحث شود تا ببینیم چه اشکالاتی دارد.



راجع به همین بحثی که در این جلسه نسبت به آن تأمل می کنیم می توان سؤال کرد که ما بر چه اساسی بحث می کنیم؟ آیا در قلمرو شرق هستیم یا در قلمرو غرب، و یا اینکه حرف اسلام را میزنیم؟ اصلاً معیار ما برای اینکه نسبت به صحبت آقای رزمی و یا آقای غنیمی فرد قضاوت کنیم چیست؟ می خواهیم نتیجه بگیریم که بحث باید از جای مشخصی شروع شود. نکته دیگری که فمید است در جلسات بعدی مورد توجه قرار گیرد، این است که شما تأکید زیاد بر تأثیر جهان بینی در تئوریهای مربوط به امور انسانی داشتید ولی علوم طبیعی را بحث نفرمودید. سؤال این است که آیا جهان بینی علوم طبیعی می تواند موید جهان بینی علوم انسانی باشد یا خیر؟ به عبارت دیگر آیا صحیح است که وقتی صحبت از جهان بینی و روش شناخت می کنید بحث خود را صرفاً محدود به علوم انسانی نمائیم؟ و یا اینکه برعکس نظر به اینکه راجع به علم صحبت کنیم باید اول آن مشخصه کلی که علم دارد چه انسانی و چه غیر انسانی را مطالعه نمائیم؟

برادر محمد بیگی - بسم ... الرحمن الرحیم - آریالای دکتر درخشان در ابتدای بحث مسئله مصداق شناسی متخصصین را مطرح فرمودند و در ارتباط با لزوم صحت شناخت مصادیق براساس احکام الهی دو شرط را در حصول به امر فوق برای متخصصین عنوان کردند و شرط لازم آنکه متخصصین مکتبی باشند و این موردی است که امروز در گزینش ها خصوصاً در رابطه با مسئولین سطوح بالای تصمیم گیری ظاهراً عمل می گردد. و شرط کافی را شناخت مصادیق جزئی براساس کیفیت نگرشی که اسلام در رابطه با پدیده های انسانی در علوم اجتماعی و خصوصاً در اقتصاد دارد مطرح نمودند. مضافاً اینکه این شناخت با شناخت پدیده هایی از همان نوع در شرق و غرب اختلاف اصولی دارد و لذا بدنبال آن ارائه الگوها و برنامه ریزی و تنظیم امور اقتصادی براساس موازین اسلامی از سوی همان متخصصین بحث شد. بنده معتقدم که این دوش رط را باید یکی دانست و صرفاً مکتبی بودن به معنای واقعی قهراً شرط کافی را تأمین می کند. اصلاً لازم است یک تعریف مشخصی از مکتبی بودن بکنیم. آیا هر متخصصی به صرف نماز

خواندن و روزه گرفتن می تواند ادعای مکتبی بودن کند؟ به نظر من معنای مکتبی بودن آن است که قول و عملش منطبق بر یکدیگر باشد. همانطوری که خداوند می ،رمايد يا ايهاالذین آمنو لم تقولون مالا تفعلون، ای کسانی که ایمان آورده اید چرا چیزهایی را که می گوئید انجام نمی دهید. کبر مقتاً عندا... ان تقولوا ما لاتفعلون و این دشمنی بزرگی است با خدا وقتی آن سخنی که می گوئید (قول) را انجام نمی دهید(عمل). در نماز یک فرد مسلمان اقوالی را به زبان می آورد که دلالت بر تسلیم او به امر خدا می کند. آیا متخصصین نباید این معنا را درک کنند یا اینکه نفوذ پاک اسلام را ناقص می انگارند و در تنظیم امور اقتصادی به تئوریهای غرب پناه می برند. این گونه عمل دیگر اسلام نخواهد بود، شما اگر تسلیم امر خدا هستید باید متعبد شما احکام باشید که در قرآن مذکور است و سنت رسول (ص) و احادیث و روایات منقول ائمه هدی مفسر ان می باشد.

البته عده ای اشکال می کنند که ما روش و الگوئی برای برنامه ریزی و تنظیم امر براساس اصول اسلامی نداریم. این مسئولیت یک متخصص مکتبی است که به مطالعه و جستجو بپردازد، نه آنکه صرفاً کارش ترجمه کتب خارجی باشد. مگر متخصصین ما مطلع از این حکم الهی نیستند که یا ایهاالذین آمنو لاتتخذوا و عدوی و عدوکم اولیاء ای کسانی که ایمان آورده اید؟ دشمنان من و خودتان را اولیاء امورتان نگرید. ما شک نداریم که شرق و غرب دشمن سرسخت اسلام هستند و این تضاد در کیفیت برقراری روابط اجتماعی و اقتصادی و نحوه شناخت پدیده های مربوط نیز مشهود است. بنظر بنده مکتبی بودن هر فرد بسته به وسعت عمل و تکلیف و مسئولیت او می باشد. معنای مکتبی بودن برای یک رزمنده این است که در جبهه جان خود را ایثار می کند، و یک کارگر ساده نیز اعمال فردی و اجتماعی خود را با توجه به حیطه مسئولیتش در مقابل خداوند انجام می دهد. اما این مسأله برای یک دانشگاهی چگونه مطرح می شود؟ دانشجوی اقتصادی که فردا می خواهد مدیریت امور اقتصادی مسلمین را به عهده بگیرد، قاعداً

باید دارای برنامه و نحوه تنظیم خاصی در رابطه با امور اقتصادی اسلام باشد. معنای مقدس مکتبی بودن زمانی قابل حمل بر اوست که نحوه تنظیم امور و مدیریت اقتصادی او منطبق با حکم خدا باشد. برای درک این توضیحات کافی است اشاره ای به زمان حضرت امیر علیه السلام بکنیم. طلحه و زبیر از سابقون بوده و بر مالک اشتر در اسلام آوردن مقدم بودند. اما چرا حضرت علی علیه السلام مالک را به عنوان والی مصر تعیین می کند؟ زیرا مالک اشتر قول و عمش منطبق بر یکدیگر است و واقعاً متعبد به احکام خدا در امر ولایت و تنظیم امور مردم مصر میباشد. در حالیکه طلحه و زبیر حتی در مقابل حضرت امیر علیه السلام نیز ایستادگی و مخالفت کردند، چرا که که خواهان حکومتی بودند که موافق هوی و هوس آنها باشد نه تسلیم امر خدا. این مصداق تاریخی فکر می کنم منظور ما را به خوبی در تعریف معنای مکتبی بودن متخصصین رسانده باشد.

برادر صفوی - بسم... الرحمن الرحیم. نکته ای بردرمان آقای درخشان فرمودند که وقتی در باب ماهیت علمی تئوریهای اقتصادی با تئوریسین های غرب بحث کنیم این آقایان سریعاً عقب نشینی تاکتیکی می کنند بطوریکه در نهایت بجائی میرسند که می گویند اقتصاد هنوز قدرت تنظیم امور را ندارد و تئوریهای مربوط به سیاست های اقتصادی در واقع هنوز در نطفه هستند. عرض می کنم اینگونه بحث کردن که صحبت را به خود تئوریسین های غرب بر می گردانید و استدلال کافی نیز ارائه نمی دهید معمولاً روش متعارف مباحث ما در این جلسات نبوده است، اما در ادامه مطالبی که بردرمان آقای ایروانی درباره ضرورت وجود یک اصل که مورد توافق باشد و مفاهمه به تبع آن صورت گیرد، عرض می کنم که اگر فرضاً ما بخواهیم در دانشگاه ها وارد با اقتصاددانان امریکائی راجع به ماهیت علمی تئوریهای اقتصادی بحث کنیم آیا اول توافق شده است که بحث باید به زبان فارسی باشد یا یکی دیگر از زبانهای دنیا؟ اگر آنها فارسی ندانند صرفاً مطالبی می شنوند اما مکالمه ممتنع خواهد بود. در حقیقت بحثی که بردرمان آقای ایروانی داشتند این

است که باید مشترکات بین نظامهای فکری دقیقاً روشن شود، و اصول ثابتی که مورد توافق همه است تبیین گردد. در غیر این صورت وقتی که آقای ایروانی بحث را می برند روی روش شناخت، حضرتعالی می فرمائید که بحث معیار صحت مقدم است. وقتی بحث می شود روی معیار صحت، آن وقت می فرمائید این مطلبی است که باید در جلسات بعدی بحث شود. در جلسات بعدی هم احتمالاً بدنبال طرح این مسأله نکات دیگری به ذهن می رسد و در نتیجه تحلیل آن مسأله اولی متوقف به بررسی این مسائل جدید می شود که خواهید فرمود در جلسات بعدی باید بحث شود. البته ما شما را قبول داریم و پشت سر شما خواهیم آمد. اما اگر یک جایی هم از همان اول روی محور بحث بتوانیم این نکته را روشن کنیم که بازگشت همه این مباحث و استدلالها به چیست مفید خواهد بود. بقول آقای ایروانی، آیا پایه همه این چیزها به یک فلسفه جدیدی بر می گردد. یا صرفاً یک جمع بندی جدید از فلسفه های موجود است؟

برادر درخشان - در پاسخ سؤال برادرمان آقای صفوی که تقویت اشکال برادرمان آقای ایروانی است مقدمتاً عرض می کنم که نکته آقای ایروانی این است که می فرمایند ما نیازمند معیار صحت شناخت هستیم، اصلاً معیار ما برای اینکه نسبت به صحبت آقای رزمی و یا آقای غنیمی فرد قضاوت کنیم چیست؟ و می خواهند نتیجه بگیرند که بحث باید از جای مشخصی شروع شود. در پاسخ به برادرمان آقای ایروانی عرض می کنم که شما الحمداً... این عیار را که دارید زیرا در مقدمه فرمایشات خود فرمودید که با نظرات آقای رزمی و آقای غنیمی فرد کاملاً موافق هستید. بهر حال اگر بخواهیم مطلب را جدی بحث کنیم عرض می کنم که پاسخ صریح و جامع به سوال برادرمان آقای صفوی این است که نمی دانم. این سوالی است که باید روی آن بسیار تأمل نمود و پاسخ آن نه به عده این جلسه بلکه به عهده همه دانشگاهها و همه مراکز مطالعات علوم انسانی است که می خواهند مسأله را براساس موازین اسلامی مطالعه کنند بحثی که ما در این جلسات داریم مقدمتاً اثبات ضرورت بحث است. هنوز برای بسیاری از متفکرین جامعه ما در

در بسیاری از مراکز دانشگاهی و تحقیقی ضرورت مطالعه تنظیم امور مسلمین براساس احکام الهی تمام نشده است. هنوز کار اصلی دانشگاهها در حکومت اسلامی تحقیق در مسائلی است که دیگران در دانشگاههای بلاد کفر تأسیس کرده اند فعالیت او کوششهای به اصطلاح آکادمیک و دانشگاهی ما در این خلاصه شده است که بتوانیم حرف بزرگان حوزه های کفر را خوب تکرار کنیم. اما محور اصلی بحث ما در این جلسات این است که چرا و چگونه حکم خدا که توسط آقایان فقها در حوزه های علمیه براساس کتاب و سنت استنباط می شود. می تواند با تنظیمات امور اقتصادی که حاصل تخصص های دانشگاهی است در تعارض واقع شود؟ و

می دانیم که مبنای تنظیمات امور اقتصادی که حاصل حوزه تخصص است چیزی جز تئوریهای اقتصادی نیست و لذا بحث ما قاعدتاً باید در محور تحلیل ماهیت تئوریهای اقتصادی متمرکز شود. اما اینکه آیا می توانیم همه سئوالاتی که در این مورد به ذهن متبادر می شود را پاسخ دهیم یا خیر بستگی به میزان کار فکری دارد که دانشگاهیان ما در این مورد انجام خواهند داد. انشا... جواب این قضیه در جلسات بعدی بهتر تبیین شود.

والسلام علیکم ورحمه ا... وبرکاته